میکروفیلم تهیه شد
باز بینی شد
خ ۱۳۵۳

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب ترجمه اصلاح العمل — بفارسی

~~مصنف~~ مترجم آخوند ملا حسن یزدی
مؤلف

خطی نستعلیق ۲۰ سطری
چاپی

سال طبع یا تحریر ۱۲۴۰ عدد اوراق ۱۲۵

جزء کتب فقه شماره ۷۶

شماره عمومی ۲۲۸۶ شماره قبض

واقف شاهزاده اعتضاد رئیس کتابخانه تاریخ وقف ۱۳۴۲

طول ۲۱ عرض ۱۲ سانتیمتر قفسه

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	ترجمه اصلاح العمل		
	درجه نفاست	عادی		خطی ✓ / چاپ سنگی
	تعداد اوراق	۱۲۵	اندازه	۱۲×۲۱
	قطع	رقعی	شماره اموالی	۲۲۸۶
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓
	نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
	نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد ✓
	نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد ✓
	نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓
	نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. علیزاده ۲. دهقان پور ۳.
تاریخ بررسی: ۸۴/۷/۱۴

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام:

وقف نمودم این جلد رساله مرحوم
آقا سید محمد طباطبائی [illegible]
[illegible] در هر عصر
[illegible]

۱۲۵

جمادی الثانی ۱۳۴۲

[illegible] (مهر)

76

از طرف کمیسیون اصلاحات اوقاف بنا بر عرض دیده شد
بتاریخ ۲۴ شهر [illegible] ۱۳۴
نمره مسلسل کتاب [illegible]

باز بینی شد
۱۳۵۳ ع

کتابخانه آستان قدس
وزیر منطق

١

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارشدنا الی اصلاح الاعمال وجعل لنا شریعة
ومنهاجاً للارتقاء الی مدارج القرب والکمال وله الشکر علی هذه
العطیة الکبری والنعمة العظمی شکراً یزیده فی الانعام والافضال والصلوة و
والسلام علی افضل مبعوث دعی الی الفقه والمعرفة واقامة الحلال
والحرام محمد صلی الله علیه وآله مفاتیح الرحمة ومصابیح الدجی ووسایل
العباد الی الکبریاء الذینهم بواطن الصلوة والصیام واصول فروع الاعمال
اما بعد چون اخذ احکام ومعرفة حلال وحرام در این زمان از منه انحصار یافت
در رجوع بفتوای جناب فضایل مآب قدوة العلماء ونتیجة الفضلاء زبدة
الفقهاء وفخر المحققین والمدققین ونقاوة العلماء والمجتهدین بحر القواعد
والقوانین علامی فهامی مقتدی الانام استادی آقای آقا سید محمد طباطبایی وفقه الله
لازدیاد طاعته ورضاه وجعلنا الله فی المکاره والبلاء فداه والجناب ایشان تصنیفی
بلغة فارسی بود که همه کس منتفع شوند لهذا امر فرمود پستترین تلامذه خود تراب
نعال محصلین حسن ابن محمد شاه برای ترجمه اصلاح الاعمال که کتاب فتوی
ایشان است پس با عدم قابلیت امتثالاً لامره العالی اقدام بر آن نمود امید که
مقبول طبع شریف ایشان گشته در نزد باری عز اسمه موافق افتاده باشد بدانکه چون
دانستن اصل تقلید و فروع آن از اهم مطالب است واکثر عوام در معرفه آنها قاصرند
وتقلید ایشان بتقلید لهذا ایشان مقدمه جهة بیان مسائل تقلید ومتفرعات
آن قرار داده اند که افتاء حکم از روی بصیرت جهة باشد پس کتاب مشتمل است بر مقدمه

لتعال ع

٢

کتابخانه آستان قدس

بر چند اما المقدمه بدانکه بضرورت عقل ونقل واجماع وضرورت جمیع ملیین
وجمیع ملیین ثابت میشود وبر هر عاقلی معلوم است که خداوند عالم بندگان خود را
عبث و بی فائده خلق ننموده بلکه ایشانرا بجهة بندگی وعبادت خود خلق فرموده
چنانچه در کلام مجید خود میفرمایند که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وبالفروع
... الا میشود مگر باطاعت آنچه فرموده بنحوی که خواسته نه باطاعت امر آنچه خواسته
... هستهای نفسانیه وبالفروع معلوم است که کیفیت بندگی خود را وآنچه خواسته
... وحلال وحرام خود را در هر عصری وقرنی بحجتهای خود رسانید که ایشان به
... ایشان تعلیم نمایند وبر مردم است اطاعت ایشان ودر این دین وشریعت نیز
... پیغمبر خود رسانید وایشان بخلق رسانیدند ودر نزد او صیای خود مهیا دیدند و
... ایشان نیز بخلق رسانیدند ودر احادیث واخبار خود بیان فرمودند و
... بجهة حکمتهای بالغه حجت او از خلق پنهان شد ودر مکان خفا مستور شد
... شد ودستها از دامن جلالش کوتاه گردید عجل الله فرجه پس منحصر شد
... بتکالیف الهیه توان بردن مگر بکتاب الله واخبار اهلبیت که حجت خدایند
... وآنچه با نهار گردد ونظر بانکه بدیهی است که هر کس قابلیت فهم احکام از احادیث
... که مدارک احکامند نیست واگر قابلیت بعضی داشته باشند در زمان تحصیل
... استعداد فهم تکالیف ساقط نمود پس چاره نیست الا رجوع بکسی که عارف باحکام
... واو قابلیت واستعداد واستنباط وفهم احکام از ماخذ باشد وعلما این کس را
مجتهد می نامند پس بر هر کسی لازم است که جمیع احکام خود را از مجتهد خود اخذ نماید
... مقدمات مذکوره که مختصرش اینست که تکلیف ثابت است بالبدیهه وعلم بآن
... بسوی حجت خدا بجهة خفا ونه رجوع بسوی ادله احکام بجهة عدم

امکلف
اوادیث
تقلید

قابلیة و تکلیف ما لا یطاق نیز قسمیست با تفروتها پس منحصر شد امر در رجوع بسوی
مجتهد و این منحصر باین زمان و این شریعة نیست بلکه از تمامی این مقدمات در هر
زمانی و هر امتی جاری میباشد پس امر تازه نیست اجتهاد و تقلید بلکه در هر وقتی
و هر امری بنای کل عقلا میباشد بر رجوع کردن بسوی عارف و اهل خبره چنانچه می بینیم
رجوع مردم بسوی طبیب و صراف و نحو آن پس ثابت شد وجوب تقلید عقلاً و بدانکه
این در مسائل فروعیه از نماز و روزه و حج و بیع و اجاره و نکاح و امثال اینها است
اما اصول دین و عقاید حقه پس در ان مجتهد و عامی مساویست پس بر هر کس
لازمست اقامه برهان و دلیل بقدر فهم او زیرا که این امور مسائلیست عقلیه و
ظهور عقلیه در ان مدخلیتی نمی باشد با آنکه مسائلیست قلیله و باندک زمان
ممکن است تحصیل آن بخلاف فروع احکام و مسائل آن لا یتناهیست و عقل را
درک آنها ممکن نیست پس اجتهاد در آنها بجهة هر کس ممکن نیست پس بر هر کسی از
مرد و زن و فقیر و غنی و حر و عبد واجبست تقلید و اخذ احکام از علماء و
مجتهدین و همین دلیل از برای مقلد کافیست در اصل تقلید اما در انستن دلیل
احکام در هر واقعه و حکمی ضرور نیست و اینست معنی تقلید پس تقلید عبارتست
از قبول قول غیر بدون دلیل بر انچه گفته اند اگر چه دلیل بر اصل تقلید نیز نداشته
باشد اما رجوع بسوی پیغمبر و امام و احادیث ایشان و رجوع حاکم شرع بسوی شاهد و
نحو آن پس ان تقلید نیست زیرا که رجوع بقول نبی و امام رجوع بحجة و دلیلست
و رجوع بقول شاهد بجهة اقتضای حجة و دلیلست اگر چه از بعض عبارات علما اطلاق
تقلید بغیر از انچه ... علماء لازم میدانند اجتهاد در مسائل
فروع دین بر هر کسی ... اصول ... تقلید در فروع اطلاق ... بلند

واین قول حق است چنانچه مذکور شد و بعد از انکه عامی ثابت کرد وجوب رجوع بمجتهد را
بدلیل قطعی قول مجتهد از برای او بمنزلهٔ علم میشود و حجت اوست در نزد خدا
باو در جمیع مسائل حتی در مسائل فروع تقلید مثل انکه تقلید کدام مجتهد از حی و میت ٢ حتی
و اعلم و غیر اعلم واجبست و بچه نحو باید اخذ از مجتهد نمود و امثال آن پس شروع
میشود بیان مسائل تقلید پس میگوئیم فرقی نیست در جواز تقلید میان
مسائلی که دلیل قاطع بر آن باشد در فقه مثل اجماع و نحو ان یا نباشد و ظاهر اختلاف
در این نیست و هم فرقی نیست میان کسی که اگر تامل کند در مسئله قطع کند بحکم بجهة
دلیل آن یا نه و تقلید در همه احکام تکلیفیه و وضعیه جایزست پس فرقی نیست
میانه واجبات و محرمات و مکروهات و مستحبات و مباحات و همچنین فرقی
نیست میان احکام وضعیه مثل کلیه و جزئیه و صحت و فساد و نحو آن در جواز ٢ رکنیت حم
تقلید در معانی الفاظی که در عبارات اقرار و وقف و وصیت و نحو ان واقع میشود
و علما بیان کرده اند انحالت مثل انکه آیا معنی حق اگر اقرار بان کند جبست
یا معنی اقرب یا اجاره اگر وقف بر و نماید یا وصیت کند او وصیت و امثال
اینها و ظاهر نیست جواز تقلید در حکم متعلق بمعانی انها که مجتهد بیان کرده اما در
اصل معنی و اگر مقلد قاطع بخطای مجتهد شود در حکمی جایز نیست او را تقلید
در ان حکم اما اگر قاطع بضعف دلیل شود و احتمال صحت حکم را از راه دلیل دیگر پس
جواز تقلید او قویست و از بعض کلمات علما مستفاد میشود که تقلید از اسباب ٢ قبیل
شرعیه است و دایر مدار حکم مجتهد است نه ظن مقلد و از بعض خلاف آن مستفاد
میشود لکن اول اقوی است پس اگر مقلد مظنه بخطای مجتهد داشته باشد در حکم یا دلیل
آن تقلید او جایز است و در جواز فتوی دادن از برای مجتهد جامع الشرائط

پس کلامی نیست بلکه جمعی از علما تصریح بوجوب آن کرده اند در زمان غیبت که دست
بدامن حجت الهی نمیرسد و منحصر است طریق اخذ آن واجبات کفائیه است که بقیام مجتهد
دیگر وجوب از سایر ساقط میشود و اگر مجتهد جامع الشرائط منحصر در فرد باشد و عمل
مقلد موقوف بر فتوای وی باشد و آن عمل لازم و واجب بوده باشد پس بر آن
مجتهد واجب میشود فتوی دادن بوجوب عینی پس اگر با این حال امتناع از فتوی
نمود عاصی است و اگر این معصیت را از کبائر دانیم بمحض ارتکاب آن فاسق میشود و
خارج میشود از اهلیه تقلید که آن مشروط است بعدالت و همچنین اگر صغیره
دانیم با اصرار و مع ذلک وجوب از او ساقط نمیشود پس واجب میشود بر او تحصیل
شرط افتاء که آن عدالت است بتوبه نمودن از آن معصیت و چون وجوب
افتاء وجوب کفائی است در صورت تعدد مجتهدین پس اگر عمل مقلد موقوف باشد
بفتوی یکی از ایشان نامعیناً واجب است افتاء بر هر یک از ایشان که متمکن از
فتوی باشند پس اگر هیچ یک فتوای ندادند همه معصیت کارند و فاسقند و بر
فرض کبیره بودن آن و همچنین بر فرض صغیره بودن آن با اصرار ایشان و با عدم امکان
اسقاط بعضی ساقط از او و اگر ممکن نباشد الا از یکی از ایشان او متعین میباشد
بر او واجب است و اگر مقلد را ممکن نباشد الا رجوع بیکی و عمل واجب او موقوف است
بتقلید پس بر آن شخص واجب میشود افتاء بوجوب عینی و اما رجوع مقلد بمجتهد
با تعدد مجتهدین و علم مقلد بتعدد ایشان موجب وجوب افتاء بر مجتهد بوجوب
عینی نمیشود بلکه وجوب بر کفائیه باقیست و هرگاه باعتقاد مقلد مجتهد جامع
الشرائط منحصر در یکی بوده باشد اگر چه در واقع زیاده از یک بوده باشد آیا واجب است
بر آن مجتهد فتوی دادن یا نه مثل حال ما از اشکال نیست لیکن احتمال وجوب

در کمال

در کمال قوه است با آنکه احوط است و بنا بر این اگر مقلد ادعا کند انحصار مجتهد
جامع الشرائط را در یکی بحسب اعتقاد خود و مظنه بر کذب او نباشد ادعایش
مسموع است اگر چه شک در صدقش باشد پس واجب میشود بر مجتهد افتاء اگر
مظنه باشد بصدق او یا شک بصدق او و لیکن احوط تصدیق او است مطلقا و وجوب
افتاء در صورت وجوب عمل مقلد است یا موقوف بودن عمل بفتوی او پس اگر عمل
واجب نباشد مثل آنکه مستحبی یا مکروهی باشد یا موقوف بر فتوی نباشد مثل
آنکه عمل باحتیاط در حق او ممکن باشد فتوی دادن واجب نیست لکن احوط است و اگر
مقلد سؤال کند از مسائلی که محتاج نباشد مثل مسائلی که منحصر بحاکم شرع است از
قبیل کیفیت قطع دعاوی واجب نیست بر مجتهد جواب دادن بر افتاء بلکه جایز نیست
اگر مظنه فساد و ابطال حقی بوده باشد و اگر از سؤال مجرد اطلاع بر مسائل مقصود
باشد و بداند مفتی این معنی را نیز افتاء بر او لازم نیست و اگر غرض او معلوم
نباشد که آیا غرض تقلید است یا اطلاع بر مسئله اگر تقلید نمودن او در عمل واجب
بر او مضمون بوده باشد واجبست افتاء والا فلا و لکن احوط وجوب افتاء است
با شک در غرض مطلقا و اگر مقلد ادعا کند که غرض تقلید است ادعایش مسموع است
با ظن بصدق او و اگر مجتهد جامع الشرائط منحصر در یکی بوده باشد و مقلدین او را
نشناسند پس اگر مقلدین چنین یافته اند که کسی قابل افتاء بجز او نیست و
امور ایشان در عهده تعطیل است بر آن مجتهد لازم است اعلام حال خود تا او را
بشناسند و رجوع کنند اما اگر چنین فهمیده اند که غیر او قابل فتوی است و در واقع نیست
پس در وجوب اعلام حال خود بر آن مجتهد اشکال است لکن وجوب احوط است و
این در حال علم او بعدم قابلیت غیر است اما با شک او در عدم وجوب اعلام اظهر است

واگر علما عتی قابل فتوی باشند و مجهول باشد حال ایشان کفایت میکند اعلام بعضی
که کفایت نماید بامور خلق پس کافی نیست اعلام بعض با عدم کفایة و با کفایة بعض بر دیگران
مستحب است اعلام اگر حکم بوجوب عقلی مقدمات فتوی که از آن جمله اجتهاد مجتهد است
در حکم با وجوب فتوی دادن اشکال است لکن احوط وجوب است بلکه خالی از قوة
نیست بشرط امکان تحصیل مقدمات بدون عسر و حرج و اگر امر دائر شود میان
اجتهاد نمودن در حکمی که فعلا محتاج است پس واجب است تقدیم بانچه فعلا محتاج است
بان و وجوب افتاء در صور مذکوره با امن از ضرر است پس اگر خوف ضرر جانی
یا مالی که از عهده‌اش متضرر شود یا خوف ضرری بر مؤمن باشد فتوی دادن واجب
نیست در هیچ حال و فتوی دادن بمذهب مخالفین جایز نیست چنانچه تصریح کرده‌اند
بان بعضی از علما بلکه بیان مذهب ایشان بجهة ما نیز جایز نیست و اگر امر دائر شود
میانه سکوت و اینکه از فتوی پس با اشکال سکوت لازم است و اگر شخصی
بمرتبه اجتهاد کامل رسید و در مسئله اجتهاد کرد بنحوی که معتبر است شرعا پس حرامست
برا و تقلید غیر در همان مسئله اگرچه غیر او اعلم و اتقی باشد اعم از اینکه رای او
موافق با رای غیر باشد یا نه و اگر مجتهد کامل در مسئله اجتهاد نکرده باشد با امکان
ان در جواز تقلید او دران حکم خلافیست در میان علمای خاصه و عامه لکن راجح
و معتمد در نظر جواز تقلید است دران حکم بجهة عمل خود نه بجهة فتوی بجهة غیر لکن
احوط اجتهاد یا عمل با احتیاط است و بنا بر قول بمنع تقلید در صورت سابقه
اگر وقت عمل ضیق شود و اجتهاد ممکن نشود و بعض [illegible] تقلید بر وجه
سابق نیز تصریح بجواز تقلید در این حال کرده‌اند و بعض از آنها گفته‌اند که
امر مشکل شود بر مجتهد در طریق معرفة حکم جایز نیست رجوع با علم و این قول از منفی
نیست

5

نیست زیرا که اگر مراد باشکال در حکم اشکال و تردد بعد از اجتهاد است چنانچه
بجهة مجتهدین اشکال در ترجیح میشود بجهة تعارض ادله پس وجه در تقلید
اعلم نیست بلکه رجوع بقواعد کلیه که در حال شک و اشکال رجوع بانها میشود [illegible] لازم
چنانچه بناء عمل اصحاب نیز بر این است و اگر مراد عدم امکان اجتهاد است
که همان فرض سابق است و ثمره در جواز میان عوام و اهل علم اگرچه قریب الاجتهاد
باشند نیست و شرط نیست در صحة تقلید علم بصحة اجتهاد مجتهد و نه معرفة دلیل
و اگرچه بعضی از عامه شرط میدانند و بدانکه شرط است در مفتی که در فتوی
که رجوع باو میشود چند چیز را شرط بدانند اول بلوغ دوم عقل و اگر مجنون
ادواری باشد در حال افاقه تقلیدش جایز است سیم ایمان یعنی پس جایز
نیست تقلید سایر طوایف اگرچه از اهل اسلام یا شیعه باشند مثل زیدی و فطحی
مذهب چهارم عدالت پس تقلیدی مجتهدی که فاسق باشد العیاذ بالله یا
ثابت نشده باشد عدالت او شرعا جایز نیست ولکن جایز است مجتهد فاسق را
عمل کردن برای خودش پس اجتهاد او بکار خودش میآید نه بکار دیگری پنجم اجتهاد است
پس جایز نیست تقلید غیر او اگرچه وحید عصر خودش باشد و مجتهد بودن
در غیر فقه را اعتباری نیست ششم و هفتم طهارت مولد و مرد بودن است چنانکه
در قاضی شرط است اما قدرت بر کتابت شرط نیست و شرط نیست بینا بودن
و چشم داشتن و قدرت بر تکلم و سلامتی از کری و اخرسیت ولکن احوط
اشتراط اخیر [illegible] است و اما اشتراط حفظ باین معنی که قوه حافظه او زیاده
بر غالب ناس باشد پس اقرب عدم اشتراط است بلکه حفظ یعنی عدم کثرت نسیان
مثل غالب نیز اشتراطش معلوم نیست [illegible] احتمال صحت تقلید در کمال قوه است لکن

احتیاط را ترک نکنند و امّا اشتراط حفظ و عدم نسیان در حکمی که فتوا میدهد
پس شبهه در اشتراط آن نیست و امّا طریق معرفت مجتهد پس هرگاه علم باجتهاد
او حاصل شود اشکالی در اعتبار علم نیست اعم از اینکه حصول علم باخبار باشد یا از
قرائن و غیر آن و معظم اصحاب بوجوب اعتماد بظن قایلند و آن معتمد است و در
ثبوت بشهادت عدلین خلافیست و قول بثبوت در غایت قوت است و در
اشتراط شاهدین زیاده بر عدالت با اجتهاد اشکالست و احتیاط در این مقام
لازم است و امّا شهادت نسوان نه منفرداً و نه منضمّاً بشهادت رجال معتبر نیست
و در ثبوت آن بشهادت عدل واحد اشکال است اقرب ثبوت است با حصول
ظن نه بدون آن اکتفا بحکم مفتی و رجوع عوام بسوی او و اتصاف بزهد و ورع صدر
و ادعای قابلیت فتوی و خواندن مردم را بسوی خود در ثبوت اجتهاد و قابلیت فتوی
۴ تقلید باین امور نمیتوان نمود مگر ظن بسبب این امور حاصل شود و حاصل کلام آنکه شخص غیر
معلوم الاجتهاد اگر مظنه بعدم اجتهاد او بهم باشد یا شک در اجتهادش باشد
با عدم شهادت عدلین شبهه در عدم ثبوت اجتهاد و عدم جواز تقلیدش نیست
اگر شهادت عدلین باجتهادش باشد اجتهادش ثابت و تقلیدش جایز است مرطه
خواه ظن از شیاع و شهرت باجتهاد او حاصل شود یا از امور مذکوره یا غیر
آن و معظم از اصولیین از خاصه و عامه باین تفصیل قایلند و بنابر اکتفا بظن
شرط که ظن متاخم بعلم بهم باشد اگر آن احوط است و اگر ظن از امر حاصل شد
باجتهاد مجتهد فحص از معارض لازم نیست اگرچه احوط فحص است و احوط
از این عدم جواز اکتفا بظن است مطلقاً در هیچ حال ظن خصوصاً با امکان اقتصار صح
بر معلوم الاجتهاد بلکه ظاهر نیست عدم جواز اکتفا بظن در این حال و مخفی
نماند

نماند آنکه اکتفا بغیر علم در حق شهادت در ثبوت اجتهاد از برای عامی جایز
نیست الا بعد از تقلید کردن او مجتهد معلوم الاجتهاد را در این مسائل
باعلم او باجتهادش بر فرض حصول زیرا که اینها مسائلیست نظریه و در آن تقلید لازم است
و تقلید مجتهد مظنون الاجتهاد در این مسائل فرع ثبوت جواز اصل تقلید اوست
و اگر علم یا ظن باجتهاد دو مجتهد حاصل شد و ظن باعلمیت احدهما بنابر لزوم تقدیم اعلم
تقدیم مظنون الاعلمیت لازم است و اگر اجتهاد یکی از دو مجتهد معلوم و دیگری
مظنون بهم باشد و مظنون الاجتهاد مظنه باعلمیتش بهم باشد در ترجیح احدهما بر
دیگری اشکالست لکن ترجیح معلوم الاجتهاد شاید اولی باشد در جواز تقلید مجتهد
حی اشکالی نیست در جواز تقلید میت خلافست و معظم علما بر عدم جوازند و آن
۲ اندر نیست اقوی است لکن اگر تقلید حی نموده بقاء بر تقلید او بعد از وفات نیز در آن حکمی که
تقلید نموده لازم است و اگر تقلید حی مؤمن ممکن نشود بجهة فقد او یا عدم
امکان وصول بآن در جواز تقلید میت عدول در این خلاف و اشکال است لکن قول
بعدم جواز در کمال قوت است و لکن شبهه در عدم سقوط تکالیف نیست پس اگر ممکن
باشد تحصیل اجتهاد در اول بدون عسر و حرج واجبست تحصیل آن و اگر عاجز باشد
بجهة عدم امکان عمل باحتیاط با لزوم حرج پس عمل میکند بانچه مشهور ما بین علماست
و اگر نیز آن ممکن نشود بجهة عدم اطلاع بر شهرت یا فقدان با لزوم حرج پس
احوط لازم است بلکه واجب است تقلید اعلم و ازهد اموات و اگر از آن هم عاجز
باشد تقلید میت مطلقاً جایز است بلکه واجب است تا بیدین و بی عمل نماند و اگر
متعدد باشند مجتهدین و مختلف در علم و فضل باشند تقلید اعلم و افضل واجب است
و مخالفی از اصحاب در این نیست و در تحقق اعلمیت رجوع بعرف میشود پس هر که را

در عرف اعلم گویند مقدمست زیرا که معلوم میشود از کلام علما که مراد ایشان از
اعلمیة اینست که قوة استنباط احکام زیادتر یا احکام مستخرجه او زیادتر باشد
یا اکثر حفظا باشد و اگر بعضی از مجتهدین اعلم باشند و بعضی اورع و اعدل در ترجیح ا...
خلافست و اکثر اصحاب قایلند بلزوم تقدیم اعلم و مسئله محل تامل است و احوط
تقدیم اعلم است و اگر متساوی باشند لکن متفاوت در ورع و تقوی باشند پس
در لزوم تقدیم اورع اشکالست و مراعات احتیاط مهما امکن اولیست و در صورت
تساوی ایشان در ورع و علم اشکالی در تخییر نیست و بر فرض وجوب تقلید اعلم
آیا واجبست تحصیل علم با علمیة من باب المقدمة یا نه بلکه لزوم تقدیم در حصول علمیة
احوط و وجوبست و ظن با علمیة موجب تقدیم است مگر در صورت علم یا ورعیة
دیگری که ترجیح احدهما محل اشکالست و اگر دو مجتهد متساوی باشند در فقه و مختلف
باشند در مقدمات فقه از علوم دیگر یا مختلف باشند در مقدمات مثلا که مقلد
مجتهد در عمل محتاج بتقلید ایشان میباشند در تخییر و وجوب ترجیح و اختیار افضل
از این حیثیة اشکالست و لکن احتمال تخییر خالی از قوة نیست و مراعات احتیاط
اولیست و حکم ترافع و رجوع بمجتهد بجهة قطع منازعات مثل حکم تقلید است
پس رجوع باعلم واجبست و اما غیر از آن امور که منوط بمباشرت مجتهد
میباشد از قبیل ولایت بر ابناء صغار و جابی و اخذ سهم امام و نحو آن
حکمش در وجوب رجوع باعلم و عدم آن از کلام اصحاب معلوم نمیشود و از بعضی کلمات
ایشان معلوم میشود و عدم وجوب رجوع باعلم در وجوب تقدیم اعلم در صورة
ظن بفتوی او بظن معتبر مثل اخبار عدل واحد و نحو آن باعلم بفتوای مفضول بسماع
از او یا تواتر آن اشکالست و لکن وجوب رجوع باعلم اقربست و اگر مقلد

تقلید

7

تقلید کرد مفضول را بجهة عدم امکان تقلید اعلم پس ممکن شد رجوع باعلم پس واجبست
رجوع باعلم در آنچه تقلید نکرده و اما آنچه را تقلید مفضول کرده نسبت بعبادات
و معاملات گذشته اشکالی نیست و لکن نسبت بما بعد محل اشکالست لکن وجوب
بقاء اقوی است و مراعات احتیاط جمع بین القولین اولیست و اما تعدد و تساوی
مجتهدین و اتفاق ایشان در حکم احوط تعیین کسیست که تقلید او میکند و از بعضی ظاهر
میشود عدم لزوم تعیین و اما طریق اخذ فتوی از مجتهد پس بدانکه واجب نیست
شنیدن از مجتهد و نه علم بمذهب او بلکه کافیست اخبار عدلین بلکه عدل واحد نیز
و شرط نیست وحدت واسطه بلکه کافیست وسایط متعدده عدول که هر یک از
دیگری نقل کنند تا آنکه بمجتهد منتهی شود و همچنین اعتماد بر کتاب مجتهد و آنچه در جواب
مسائل بنویسد و کافیست ظن بصحة نسخه و لکن باید معلوم شود که کتاب یا مکتوب
از مجتهد است و اعتماد بمجرد عدل و کتابه و کتابت جایز نیست اگرچه ممکن باشد
شنیدن از مجتهد و مثل اخبار عدل است هر ظنی که عادت جاری شده بآن در معرفه
مذهب غیر و اگر متعدد باشند مجتهدین و متساوی در فضل پس جایز است تقلید
نمودن بعضی را در بعضی از مسائل و تقلید دیگری را در بعضی دیگر بشرطیکه این مسائل
متفرع بر آن مسائل نباشند مثل مسئله نماز جمعه و صحة بیع معاطات و امثال اینها
نه مثل نجاست ماء قلیل و غساله و وجوب ازاله آن در صلوة و عدم جواز شرب آن
و کیفیتی از تبعیض تقلید نیست پس جایز است یکمسئله را تقلید مجتهدی کند و غیر
آن را تقلید دیگری و جایز نیست عدول از تقلید مجتهدی بسوی مجتهدی دیگر نسبة
باعمال کرده اگرچه مجتهد ثانی اعلم باشد و اما نسبة باعمال آینده پس عدول
از تقلید مجتهدی بسوی مساوی جایز نیست مگر در صورت لزوم عسر و حرج

النسخه

~~جایز است مطلقا~~ بنا بر اقرب و اما عدول بسوی اعلم و اورع با عدم عسر
خالی از اشکال نیست و بنا بر مختار که لزوم تقلید اعلم است جواز رجوع
در غایة قوة است در حصول تقلید بتقلید اجمالی مثل آنکه بگوید من فلان
مجتهد را تقلید میکنم در جمیع مسائل یا مسائل صلوة یا در عبادات اشکال و
خلافست و قول بحصول تقلید در کمال قوة است پس جایز نیست عدول از این
تقلید در جای که حکم بعدم جواز عدول شد و با علم بتغییر رای مجتهد واجبست
رجوع از قول اول او و جایز است تقلید او در حکم ثانی و تقلید غیر نیز در آن
حکم جایز است و اما با شک و ظن در تغییر رای جایز است بقاء و تحقیق از
تغییر رای لازم نیست و اگر مجتهد فتوی داد و مقلد عمل بآن کرد پس از آن
منحرف شد در استمرار بر اعمال سابقه خلافست ولکن قول بصحة استمرار در غایة
قوة است پس نمازهای بدون سوره اگرچه حالا قائل بوجوب آن شده باشد و
همچنین است حال در معاملات و غیر مجتهد را جایز نیست بیان احکام شرعیه
بنحوی که مقلد عمل نماید بآن بدون نسبه و حکایه و با احتمال فتوای و حکم بفتوی
غیر جایز نیست اگرچه سائل بداند که او فتوی خود را از مجتهد دیگر برداشته
است و این معصیه است و از معاصی کبیره است و ارتکاب آن موجب فسق است
و اگر مقلد معتقد است باهلیة الشخص بجهة فتوی و او را مستجمع جمیع شرائط
فتوی میداند جایز است او را عمل بقول او نظر بظاهر حال و اگر معتقد این
معنی نیست و نمیداند که فتوی بفتوی غیر داده جایز نیست او را عمل
کردن بآن و اگر بداند که ~~فتوی بفتوی غیر داده~~ و نداند قائل غیر را
بجهة تقلید تقلید جایز نیست و اگر بداند که آن غیر فلان مجتهد معلوم است

جایز است

جایز است تقلیدش و اگر نشناسد آن غیر را بشخصه اگرچه بداند که آن زید است یا عمرو و
تقلید هر دو جایز است بر جواز تقلیدش اشکالست و جواز در کمال قوة است ولکن
اعتبار رای مفتی غیر قابل ثابت نمیشود که این فتوی فلان مجتهد است بجهة فسق
او و اگر نقل کند غیر مجتهد فتوی او را بصورة فتوی نه حکایة ولکن قصد او ذکر
مذهب غیر باشد پس اگر مترتب شود که این عمل مقلد همان فتوی او پس آن
جایز نیست اگرچه داند عمل مقلد بفتوای همان مجتهد است که فتوای او را بان صورة
نقل کرده است اگر تقلید وی برای مترتب شود در جوازش اشکال است
احوط است و فتوای مجتهد است یا صریحا یا بقرینه بر مراد احدیه اولا و آخرا
بدانکه سابق بر این معلوم شد بدلیل اجمالی و عامی را لازم است تقلید کردن
واجب است بر او که اخذ احکام از مجتهد نماید یا بدون واسطه یا بواسطه
عادل بلکه کتاب او اخذ کند فتوای از کتاب موقوف است بر اینکه بداند که
عبارت دلالت بر فتوی او میکند و چه نمیکند زیرا که تعبیرات مختلف
شود لهذا اشاره باین مطلب میشود اجمالا اما کسی که مقصودش درین دار است و
غیر آن نماید بر بصیرت [illegible] باشد پس
[illegible] بدهند و اشاره بتردد و شک در
مسئله نمایند مثل اینکه واجب است در وضو ترتیب و موالات و نحو آن پس
اینکه فتوای است اگرچه بگویند بنا بر اظهر یا اقوی یا نحو آن و همچنین اگر گویند
حق اینست که چنانست یا تحقیق اینست و همچنین لفظ اظهر و الظهر اولی و اجود
اصح و تحقیق در کمال قوة است یا در غایة قوة است و نحو اینها همه دلالت
[illegible] میکند و همچنین اگر گویند [illegible] نیست یا شک در آن نیست یا شبهه

دران نیست یا بالکه بآن نیست وای عبارا اینکه مذکور شد دلالت میکند که
مجتهد خاطر جمع است در فتوای دادن واما اگر گویند فلان خالی از قوه نیست
اینکه شاید اقوی باشد یا اقرب باشد یا اینکه این حکم بعید نیست یا اینکه دور نیست که
این حکم اقوی باشد و نحو اینها که دلالت میکند بر ترجیح قلیلی پس اینها نیز فتوی است
لکن احتیاط در این مقامات شدیدتر از قسم اول است و در این مقامات که فتوای
معلوم شد اگر احتیاط موافق فتوی است لازم است عمل بآن والا عمل باحتیاط
لازم نیست بلکه اولی میباشد واحتیاط استحبابی میباشد و در جائیکه حکم نسبت بغیر
داده و خود ترجیح نداده اند چنانکه مکرر مذکور خواهد شد اگر احتیاط را بیان میکنند
و مقام مقام بیان جزو یا شرط یا مانع عبادات میباشد عمل بآن احتیاط لازم
میباشد وان احتیاط وجوبی میباشد و همچنین در جای که دو احتمال ذکر نمایند و هیچ
یک را ترجیح ندهند احتیاط را بیان کنند پس عمل باحتیاط نیز لازم میباشد و اگر
مقام بیان جزء عباداتی یا شرط آن باشد پس اگر در بیان مقام اجزاء یا کیفیت
یا شرائط یا مواضع وضو یا غسل یا تیمم یا نماز یا روزه و نحو اینها حکمی را ذکر کنند و
نسبت ببعض از علما یا مشهور یا جماعتی از ایشان دهند و خود ترجیح ندهند یا اگر
دو احتمال یا زیاده ذکر کنند و خود ترجیح ذکر ننمایند پس در این مقامات عمل باحتیاط
واجب میباشد و بدانکه نسبت دادن حکم بدیگری مثل اینکه گویند بعض از علما چنین
گفته اند و نحو آن دلالت بر فتوی نمیکند پس لفظ اشهر و مشهور و اکثر و احوط و
اولی و نسبت بجماعت و بعض فتوی نمیباشد بلی اگر نسبت بغیر دهند و بعد خود ترجیح
دهند عمل بترجیح لازم میباشد و بدانکه مکرر است که حکمی که نسبت بچیزی ذکر میکنند
وان چیز را موضع مینامند و او را موضوع باز میگذارند مثل آب و خاک و نحو اینها

ون هست که در معنی موضوع حکم باشکال میباشد بجهت اینکه معنی ان از معانی واقع
نیست که همه کس انرا فهمند بلکه باب هست که علما را دران اختلاف میباشد پس
اگر اختلاف ایشان اشاره شود و بعد از ان فقها یکی از ان معانی را ترجیح دهند
که اشکالی نیست و اگر اختلاف ایشان را ذکر کنند و خود ترجیح ندهند بلکه بیان احتیاط
نمایند عمل باحتیاط لازم است اگر آن موضع یا جزء یا شرط یا مانع عبادتی باشد
مثل اینکه گویند در وضو واجب است موالات و بعد گویند در تفسیر موالات
خلاف است بعضی چنین گفته اند و بعضی چنان گفته اند و اول احوط است پس
در این حال احتیاط لازم میباشد و اگر یکی دیگر را ترجیح دهند و دیگری را احوط
دانند عمل باحتیاط مستحب است و اگر ان اصل حکم باستحباب باشد یا کراهت باشد
موضوعش مشتبه پس اگر مستحب است مثل اینکه خواهد آمد که تعفیر میان دو سجده
سهو مستحب است و انرا بعض تفسیر کرده اند باینکه دو طرف روی خود را بخاک گذارد
و بعض تفسیر کرده اند باینکه دو طرف پیشانی را بر زمین گذارد پس حکم باستحباب
هر دو مضائقه نمیکنند و میفرمایند که بهتر اینست که گاهی این را بعمل آورد و گاهی
انرا و اگر حکم بکراهت باشد مثل انچه خواهد آمد که مکروه است در نماز اقعاء و
تفسیر ان خلاف شدید است پس در اینجا نیز حکم بکراهت هر دو معنی میشود و بدانکه
احتیاط در این مطلوبست و شیوه متقیان و طریقه خدا پرستان است چنانچه
حضرت صادق علیه السلام میفرمایند بعنوان البصری که خذ الاحتیاط فی جمیع
امورک ما تجد الیه سبیلا در همه امور خود احتیاط را بکیر مادامیکه
راهی بسوی ان مییابی و احتیاط بر دو قسم است وجوبی و استحبابی اگر چنانچه
فتوای مجتهد در معلوم نبوده باشد واحتیاط مخالف فتوای باشد چنانچه گویند اظهر عدم

وجوب طمأنینه بعد از سجده دویم هست لکن احوط وجوبست یا اینکه عدم وجوب ابتدا
از اعلا در مسح هست لکن احوط وجوبست و نحو اینها چنانکه مکرر مذکور خواهد شد
پس در اینجا عمل باحتیاط لازم نیست چنانچه گذشت و فرقی نیست میان آنچه در بیان
جزء باشد یا شرط یا مانع عبادت باشد یا اینکه در بیان تکلیف ابتدائی باشد و
اما اگر حکم و فتوی معلوم نشود از مجتهد بلکه متردد باشد در ان ترجیح ندهد چنانچه
مکرر خواهی دید که دو احتمال در حکم میدهند و بدون فتوای میگویند فلان احتمال
احوط است یا اینکه میگویند در ان خلافست و احوط فلان است یا اینکه حکم را البته
بغیر دهند پس میگویند در ان اشکال است و لکن احوط است و امثال اینها پس
در اینجا باید ملاحظه نمود اگر آنچیز جزئیت که مدخلیت در صحت عبادت دارد
باعتبار جزئیت یا شرطیت یا مانعیت پس در اینجا عمل باحتیاط لازم میباشد زیرا که ترک
ان شک در صحت ان عبادت است و اما اگر در مقام اثبات اصل تکلیف میباشد
تکلیف یا اینکه در مقام شک میان زاید و ناقص باشد و زاید در امد خلیتی در صحت
ناقص نباشد در اینجا اگر مجتهد متردد باشد و حکم نفرماید بلکه امر باحتیاط نماید
آنچه استاد وحید علامه دام ظله العالی میفرمایند اینست که مجتهد عامی ترک احتیاط
نیز مشکل است اگرچه مجتهد را در جمیع مقامات میرسد عمل باصول و قواعد کرده
تکلیف و اشکال در مسئله بر می آید که عمل باصل برائت ذمه در این مقام خالی
از معارض نیافته و بالجمله مطلوب ازین کلام آنست که چنین ندانی که هر جای که
گفته اند احوط اینست نه اینکه واجب است بعمل بیاوری باری و طریقه عقلا اینست
که شیوه احتیاط را در هیچ حال از دست ندهند و چنانچه در امور دنیای خود
خوف احتیاط ضعیف را مرعی میدارند در امور آخرت نیز لا اقل مثل آن

طریق احتیاط را مسلوک دارند چنانچه حضرت صادق ع میفرمایند احکم امر دینک کما
احکم الناس امر دنیاهم محکم نما امر دین خود را همچنانکه امر دنیای خود را محکم مینمایند در کیفیت
احتمامی که در امور دنیا میکنند مردم و استحکام که در امور آن میدهند اگر عشر آنرا در
امورات آخرت بنمایند امر آخرت ایشان منتظم میشود و الحق کمال بی انصافی و بی دینی است که امر آخرت را
ضایع گذاشته حتی بیشتر از دنیای دنیه انگارند و اکتفا بتقلید پدر و مادر و عادت
ناس نمایند بهرچه بشنوند و از هر که بشنوند عمل کنند و هرچه را در ان حرفه و سهولتی
باشد یاد بگیرند و آنها ترک کنند هر که را بینی در خانه اش چند کتاب از دیوان سعدی
یا غیر باشد در صد خانه یک کتاب از کتب فقهی که عمل بآن توان کرد نباشد و اگر
یکمسئله از احکام نماز بپرسی از جمعی ناس اکثر ایشان ندانند و اگر دانند و اگر
چیزی شنیده باشند از ماخذ آن اخذ نکرده باشند یا از تقلید موتی یا از روی
غیر عدول یا اشخاص غیر قابل و غیر مجتهد اخذ کرده نعوذ بالله من غفلاتنا و سیئات
اعمالنا و فقها گفته اند که در […] در مقام وجوب و حرمت میباشد در مقام استحباب و کراهت
نمیباشد بلکه بادله ضعیفه عمل میکنند و در ادله آن تسامح مینمایند لکن عامی را
تسامح جایز نیست مگر آنکه تقلید کرده باشد مجتهدی را در مسئله تسامح و باذن او
عمل بادله ضعیفه کند پس بمحض آنکه دعای یا زیارتی یا نماز یا روزه یا غیر آن از
اعمال مستحبه که در کتابی بینند یا از کسی بشنود عمل نمیتواند کرد و دخلت نکنند مردم
ازین زیرا که واجب و مستحب و حرام و مکروه هر یک فرقی نیست بلکه همه حکم الهی میباشد
و در حکم علم یا قائم مقام علم ضرور است و بغیر ظن و تخمین و عادات دین خدا ثابت
نمیشود بلکه در جزء و کل مطالبه برهان و دلیل میشود معلوم شد سابقا بر اینکه آنچه
بر مقلد حجت است و قائم مقام علم است بجهة او تقلید مجتهد جامع الشرائط پس بتسهیل

وآنها را ذکر میشود که سید و ملاذی و استادی دام ظله العالی اذن میدهند و
فتوی میدهند باستحباب دعاها و ذکرها و زیارتها و نمازها و روزهای مستحبه و جمیع آداب
و اخلاق و صدقات و تلاوتهای مستحبه در کتب علمای شیعه ذکر شده مثل کتاب علامه
مجلسی از زاد المعاد و حلیة المتقین و مصباح و غیرها و مثل کتب سایر علما مصباح
متهجد مجتهد و کفعمی و عدة الداعی و مقال و مفتاح الفلاح و مثل کافی و فقیه و
تهذیب و غیرها اگر منافات با واجب نداشته باشد و مستلزم فعل حرام نباشد بآن کیفیت
که ذکر کرده اند و بهمین قاعده تا حال است که میفرمایند آنچه در این رساله شریفه ذکر
شده است از احکام مستحبه یا مکروهه نسبت بغیر داده شده بدون فتوای که آورد
بقصد استحباب مضایقه نیست و همچنین بروایت داده شده چنانچه بسیار مذکور خواهد
شد و همچنین است کلام در کراهت اگر نسبت بروایت یا قولی از علما بدهند که فلان
چیز مکروه است شرعاً ضرر ندارد و مستحق ثواب میباشد اگرچه خود بکراهت حکم نداده
باشند و این قاعده ایست کلیه کثیر الفائده که باین تصحیح جمله از اعمال خیر میشود بدون
ان تجبر بعیب در عمل کثیری از اعمال نسبت بکثیری از ناس میباشد و بدانکه مکرر است
که چیزی را حکم باستحبابش یا کراهتش مینمایند و معنی در ان چیز خلاف است یا هر دو
احتمال دران میباشد پس اگر ترجیح نه دهند یکی از آن دو معنی را پس اگر حکم باستحباب آن
شده چنانچه در تفسیر میان دو سجده شکر خواهد آمد پس هر دو معنی باستحباب میشود
بهتر آنست که گاهی این معنی را بعمل آورد و گاهی آن را و اگر حکم بکراهت شده هر دو را
ترک نماید و هر دو مکروه میباشد چنانچه میفرمایند جناب استادی دام ظله العالی
[illegible] در بیان وضو است و آن مشتمل است بر چند فصل [illegible] در بیان
آنچه وضو بجهت آن واجب میشود یا مستحب میشود بدانکه وضو بجهت هر نماز واجب واجب
مرشود

میشود و شرط صحت نماز است مطلقا اگرچه نماز مستحب باشد و اما از برای نماز میت نه واجب
و نه شرط صحت است و همچنین واجب است بجهت طواف واجب و شرط صحت آنست
و بعضی قائل بوجوب وضو شده اند بجهت مس کتابت قرآن اگر مس واجب شود و آن
خالی از احتیاط نیست بلکه مس حرامست بر محدث و از بعضی ظاهر میشود حرمت کتابت
قرآن و این قول ضعیف است ولکن احوط است و مستحب است وضو بجهت نماز مستحب و
مس کتابت اگر مستحب باشد و از برای دخول مسجد و بعضی ضم کرده اند بآن هر مکان
شریفی را و مستحب است نیز بجهت قرائت قرآن و جماع کردن با زن حامله و بجهت خواب
و طلب حاجات و از برای جنب هرگاه اراده خواب و چیز خوردن کند و بعضی
ملحق کرده اند هر کسی را که غسل بر او واجب باشد و خواب خواهد بکند و مستحب است
نیز بجهت مس وزن که خواهد با اهل خود وارد شود و از برای کسی که میت را دفن
نماید و از برای کسی که غسل میتی داده باشد و هنوز خود غسل نکرده و جنب هرگاه
خواهد جماع کند خواه جنابة او بجماع باشد یا باحتلام و بعضی از برای مطلق جماع
گفته اند و مستحب است تجدید وضو از برای کسی که اول نماز کرده باشد بلکه اگر هم نماز
نکرده باشد مستحب است اگرچه بعضی مضایقه در استحباب دارند و مستحب است بجهت هر نماز
تجدید وضو چنانچه جماعتی قایلند [illegible] تجدید بجهت یک نماز از نماز الثالثه و در نیت
در استحباب تجدید از برای نماز واجب یا مستحب و بعضی از اصحاب ملحق کرده اند بنماز
سجده تلاوت و شکر را و بعضی احتمال الحاق طواف را داده اند و بعضی مستحب
میدانند تجدید را بعد از غسل جنابت اگر نمازی بعد از غسل کرده باشد و اگر وضوی
تجدیدی ساخت و بعد معلوم شد که وضو نداشته پس اگر در نیت آن وضو را بقصد
قربة کرده بود و متعرض تجدید نشده بود ظاهرا کافی است آن وضوی تجدیدی و اگر

بلکه اقوی است ح

بر تقوی

بنیّة ندب ساخته اگر وضوی سابق نقض شده باشد نیز مجزیست و اگر واجب ... نقض

و اعاده است و با وضوئیکه بجهة نماز مستحب ساخته داخل در نماز واجب میتوان شد

و اگر وضو بجهة قرائت قرآن و نحو آن از اموریکه مستحب است ... وضو بجهة آن

لکن شرط صحتش نبوده ساخته باشد در جواز دخول در نماز بآن خلافست لکن اقرب جوازست

و احوط اعاده است و مثل اینست هرگاه وضو ساخته بجهة طاهر بودن و بعضی وضوی

بجهة خواب را نیز ملحق کرده اند و آن خلاف احتیاط است و اشکالی نیست که وضو در نمازهای متعدده

نیست اگر وضویش کامل باشد و حکم باستحباب وضو از برای تهیّه نماز قبل از وقت اشکالست

لکن قربة تهیّه نیت کند مجزی بودنش ... فصل دوم در بیان موجبات و نواقض وضو

و آن چند چیز است اول و دوم بول و غایط است هرگاه از موضع معتاد بیرون آید و

اگر از موضع غیر معتاد خلقی باشد حدیکه خارج از آن میشود ناقض است و با انسداد

طبیعی اگر از غیر طبیعی آید ناقض است و اگر شرط اعتبار در این مقام نکرده اند و با عدم

انسداد طبیعی اگر از غیر طبیعی آید در ناقضیتش خلافست و قول بعدم ناقضیت مطلقا خالی

از قوّه نیست و احوط ناقضیت است مطلقا خواه عادی شود و خواه نشود و ریحی که از فرج زن

خارج میشود ناقض نیست و احوط ناقضیت است مطلقا و اگر معده آلوده بعذره از

مقعد بیرون آید چنانکه در صاحبان بواسیر … اتفاق می افتد اگر منفصل نشود

نجاست از آن ناقض نیست سوم ریح است اگر خارج شود از دبر اگرچه آواز و بویش

شنیده نشود چهارم خوابست اگرچه باختیار باشد پنجم زوال عقل است ششم استحاضه است

چه قلیله باشد و چه کثیره و اگرچه خلافیست و موجب است از برای هر نماز وضوی را اگرچه

در آن اشکالست غسل بدون وضو مجزی نیست بنابر اظهر اگرچه بعضی مجزی میدانند

بنابراین در وجوب تقدیم وضو و تخییر میان تقدیم و تأخیر اشکالست و اینچنین حکم

[Margin: ۱ بلکه هر مشروط بوضو صح — ۲ نقض صح — ۲ در اکتفا صح — ۲ استیناد صح — ۲ در تخییر — ۲ در حیض نیز [illegible] حیض و نفاس [illegible] و استحاضه بدون وضو بنابر اظهر صح]

و نفاس نیز ناقض و موجب وضو است و مجزی نیست غسل حیض و نفاس و استحاضه از

وضو لکن وجوب تقدیم وضو خالی از قوّه نیست لکن اگر تاخیر اندازد غسلش صحیح است

ولیکن اگر عمدا کرده گناه کار است و همچنین کفایه نمیکند سایر اغسال مستحبه بجهة

چیزی که مشروط بطهارت است پس اگر ناقضی وضو بعمل آید و غسل مستحب کرد واجب است

وضو بجهة نماز و نحو آن و ظاهرا وجوب تقدیم وضو است بر غسل در اینجا نیز و اما غسل

جنابت پس محتاج بوضو نیست بلکه بعضی قائل بحرمة شده اند و احوط ترکست اگرچه

بنیّة مستحب باشد و اما مذی موجب وضو نیست اگرچه بشهوة باشد و قول بوجوب

ضعیف است اما استحبابش باکی بآن نیست اما بوسیدن زن باعث وضو نمیشود و

بعضی در صورت شهوت مستحب میدانند و اما قهقهه و حقنه و مس فرج موجب

وضو نمیشود مطلقا و بعضی حکم باستحباب در اخیر نموده اند و همچنین موجب نمیشود

وضو را بیرون آمدن کرم از آن یا سنگ ریزه یا ودی یا وذی از مخرج و همچنین

خوردن گوشت شتر و لبنها و مس کلب و کافر (بعد البول) و ... و کندن و چیدن مو

و ناخن گرفتن و آروغ زدن و کشتن پشه یا کیک یا شپش یا مگس و همچنین نمیشکند

وضو را مس موی زن و جسدش و رعاف و قی و حجامت و بیرون آمدن آب

دهن و نخامه و دروغ گفتن و فحش دادن و نسبة بزنا دادن و ظلم کردن و بعضی مستحب

دانسته اند خواندن شعر باطل زیاده از چهار شعر و بجهة دروغ و ظلم و غیبت

فصل سیم در آداب تخلی است واجب است در حال تخلی ستر عورت کردن و رو

و پشت بقبله نکردن و حرامست نظر کردن بر عورت او ناظر محترم و اگر ناظر

محترمی نباشد واجب نیست ستر عورت و نشستن در خلوت و پوشیدن از

زن و کنیز که جایز نیست جماع با او و مطلقه معتده و حیوان و طفل لازم نیست

[Margin: ز بجهة نماز صح — باخرج عقیب البول [illegible] — و وذی که بخرج بعد خروج المنی — ۲ مستحب]

چنانچه بعضی از علما تصریح کرده اند و ذکر کرده اند که واجب نیست بر زن پوشیدن
فرج خود را از کنیز خود و اگر احتمال دهد وجود ناظر محترم نظر کند او ولکن علم نداشته
نداشته باشد در نیست عدم وجوب ستر و اگر بداند که کسی نظر میکند ولکن نداند که
عمدا نظر میکند در وجوب ستر و عدم وجوب آن اشکال است و در معنی عورت که واجبست
ستر آن خلافست و اقوی آنست که آن عبارتست از قضیب و بیضتین و مخرج
غایط و اولی پوشیدن ناف تا زانو است و احوط از آن پوشیدن ناف تا نصف ساق است
وحرامست استقبال و استدبار قبله در حال تخلی ببدن و فرج و احوط ترک استقبال
و استدبار ببدن تنها و فرج تنها است و احوط الحاق [illegible] بحال تخلی و مکروه است
رو بباد کردن در حال بول و بعضی پشت کردن را در این حال نیز مکروه میدانند
و از بعضی کراهیة استقبال و استدبار در حال غایط نیز مستفاد میشود و مکروه است
رو بقرص آفتاب و ماه کردن در حال بول و بعضی قائل بحرمة شده اند و آن
ضعیف است مثل قول بحرمة استقبال و استدبار هلال در حال بول و غایط
و همچنین مکروه است استقبال آفتاب و ماه در حال غایط و جماعتی تصریح کرده اند
ببر طرف شدن کراهة اگر حایلی باشد مثل ابری یا دیواری یا دستی و مکروه است
بول در زمین صلب و ایستاده مکروه است و مکروه است بول از بلندی مثل ۴ در حال ایستاده
بامی بپایین و بر سنگ و در آب ایستاده و جاری و بعضی تفرقه نگذاشته اند میان تغوط نیز در حال
آبی که مهیا از برای ازاله نجاست شده باشد چنانچه در شام یا در حبس است و بعضی
تغوط در آب ایستاده مکروه دانسته اند و مکروه است تخلی در شارعها و کوچه‌ها
و در مشارع مثل کنار نهرها و بر سر جاده‌ها و در سایه‌های که مترددین منزل می‌نمایند
و در زیر درختهای میوه دهنده و برروی قبر و مکروه است بسیار نشستن در
خلا

خلا و حرف زدن و آب آشامیدن در آن و بعضی تخصیص بحال تخلی داده اند و همچنین مکروه است
تکلم در حال تغوط بلکه در خلا مطلقا چنانچه گفته اند و در حال بول نیز چنانچه از بعضی مستفاد میگردد
و اگر تکلم بجهة ضرورتی باشد ضرر ندارد و ذکر خدا نیز جایز است و مکروه نیست و احوط
آنست که آهسته ذکر کند و قرائت قرآن نیز ضرر ندارد اگر چه از بعضی اخبار عدم جواز قرائت
زیاده از آیة الکرسی میرسد لکن خبر صحیح دال بر جواز است و حکایت اذان نیز جایز است
با کراهت و بدانکه مستحب است اختیار جستن مکان مناسب بجهة تخلی با آنکه از نظرها
بپوشد و مرتفع و پر خاک باشد تا ترشح نشود و مستحب است که سر خود را بپوشد
و پای چپ را مقدم دارد در رفتن و راست مقدم دارد در برگشتن و در غیر
بنا آخر پایی که میگذارد پای چپ است بجهة نشستن و اول پایی که بر میدارد پای
راست است و مستحب است گفتن بسم الله در وقت کشف عورت و خواندن این دعا که
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ الرِّجْسِ النَّجِسِ
و در وقت نشستن بگوید اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ عَنِّی الْقَذٰی وَالْاَذٰی وَاجْعَلْنِی
مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ و در وقت برخاستن بگوید اَللّٰهُمَّ کَمَا اَطْعَمْتَنِیهِ فِی عَافِیَةٍ
فَاَخْرِجْهُ خَبِیثًا فِی عَافِیَةٍ و در وقت نظر بمدفوع بگوید اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی
الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِی الْحَرَامَ و در وقت که نظر بآب میکند بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی
جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِسًا و در وقت استنجا بگوید اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَاعْفُفْ
وَاسْتُرْ عَوْرَتِی وَحَرِّمْنِی عَلَی النَّارِ وَوَفِّقْنِی لِمَا یُقَرِّبُنِی مِنْكَ یَا ذَا الْجَلَالِ
وَالْاِکْرَامِ و در فراغ از آن بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَافَانِی مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ
وَاَمَاطَ عَنِّی الْاَذٰی و مستحب است استبراء بعضی قائل بوجوب آن شده اند و قول
اول خالی از قوة نیست لکن احتیاط را ترک نکند و در کیفیة آن خلافست و اکثر علما

بر آنند که باید مسح نماید بقوت از مقعد تا بیخ ذکر و از آنجا تا سر ذکر سه مرتبه پس سه
مرتبه بیفشرد و بعضی چنان میدانند که باید اینقدر دست بمالد که آنچه از بول در
مجری باقی مانده بیرون آید خواه کمتر از دفعه حاصل شود و خواه بیشتر و این قول
خالی از قوتی نیست و اگرچه احوط قول اکثر است بار زیادتی تنحنح سه مرتبه و اظهر
جواز مسح و فشردن بهر انگشت که خواهد بعد از استبرای معتبر اگر بللی از مجری بیرون
آید مشتبه ببول حکم بفساد وضو و نجاست آن بلل نمیشود و اگر استبراء کامل نکرده بعد از
خروج بلل مشتبه شود حکم بنقض وضو و طهارت او میشود هرگاه شک در اصل استبراء داشته
و بر فرض قائل شدن بفوریت در حکم بنقض طهارت ببللی که بعد از استبراء که بعد از
مدتی کرده بهم آمده باشد عدم نقض اقرب باشد و واجب است شستن مخرج بول
بعد از بول هرگاه خواهد مشروط بطهارت را بجا آورد و غیر آب مجزی نیست اگرچه
در حال ضرورت باشد و استعمال آب باید و مقدار آنچه بر سر حشفه است کافی است و دو
نوبت شستن احوط است و احوط از آن سه نوبت است و اما مخرج غائط پس اگر
تعدی کرده باشد از مخرج بسوی حوالی بتعدی خلاف عادت واجب است شستن
با آب و در این باب فرقی میانه مخرج بول یا غیر آن نیست پس شستن با آب لازم است
و اما از سنگ و نحو آن اگر تعدی از مخرج کرده باشد ولکن از حد نگذشته باشد بعضی
تعیین آب را لازم میدانند و بعضی تخییر میانه سنگ و آب را قائل شده اند و
احوط اول است و در استنجاء با آب لازم است ازاله عین نجاست و اثر آن و مراد
از اثر خوردهای ریزه از نجاست است که اگر با دست نجاست را از بدن زایل کند
باقی خواهد ماند و واجب نیست ازاله رنگ و بو اگر داند که از بوی محل غائط است
و اگر داند که از آن نیست که بر محل باقی مانده پس احتیاط را ترک نکند و اگر سنگ

کند

کند در محل مقتضای قاعده حکم بر عدم طهارت است و باید علم بهم رسد به پاک شدن
و برطرف شدن عین نجاست از محل و اکتفا بظن کافی نیست مگر آنکه در ضرورت
مثل ذکر وسواس جبلی باشد و اطمینان بهم رسد و اما اگر استنجا بسنگ و نحو آن نماید
ازاله اثر ضرور نیست چه اثر را بلون تفسیر کنیم و چه باین معنی که سابق گذشت که
عبارت از اجزاء صغار نجاست است که بدون آب زایل نمیشود و اما چیزی که
استنجا بآن میشود و بآن میتوان نمود غیر آب باید آنکه مجزی نیست استنجا بچیزی که نجس
یا متنجس باشد و همچنین چیزی که ازاله عین نمیکند مثل اشیاء صیقلیه که نجاست را بر
نمیدارد از قبیل شیشه و نحو آن مثل سنگهای بزرگ که اعتماد بآنها نمیتوان کرد و
نجاست را از آن نمیتوان برداشت و مثل خاک و نحو آن از جسمهایی که بسبب چسبیدن
اجزای نجاست زایل نمیکند و حرام است استنجا به رکین و استخوان و چیزهای خوردنی
چنانچه علما تصریح کرده اند و حرام است استنجا بچیزی که احترامی در شرع دارد مثل تربت
طاهره سید الشهدا علیه السلم و تربت طاهره حضرت پیغمبر و سایر ائمه هدی
علیهم السلم و مثل ورق قرآن مجید و کتب احادیث و فقه و سنگ زمزم و حرم
احترامش ثابت شده و بر فرض استنجا بچیزی که احترامش ثابت شده و بر فرض استنجا
بچیزی که احترامی در شرع دارد مثل اجرام قول بحصول تطهیر خالی از قوت نیست و
سنگی که یکبار استعمال شده اگر نجس نباشد میتوان استعمال نمود لکن احوط ترک است
و در اعتبار جفاف و خشکی آن جسم که استعمال میکنند هم خلاف است و قول بعدم اعتبار آن
خالی از قوت نیست لکن احوط اشتراط است پس مجمل آنچه گذشت اینست که جایز است
تطهیر مخرج غائط بهر جسم طاهر خشک غیر مستعمل که مطعوم محترم و استخوان و سرگین نباشد
و اگر نجاست بسه مالیدن عین زایل شود باید زیاده بمالند تا زایل شود و اگر زوال عین بسه

که کلام نیست و اگر بیشتر از سه مرتبه زوال عین شد بعضی گفته اند که لازم نیست اکمال
سه مرتبه و خالی از نوع رجحانی نیست لکن احوط اکمالست و در اکتفا بیک سنگ سه گوشه
اشکالست و احوط عدم اکتفا است اگر نگوییم که آن اقوی است و همچنین است استعمال
در خرقه پس اکتفا بیک خرقه که هر دفعه گوشه آن را استعمال کند نمیتوان نمود
بنابر همین احوط و دیگر مستحب است که اول استنجا مخرج غایط نماید و بعد مخرج بول
و مستحب است در مخرج غایط جمع میان استنجا بآب و سنگ نماید و اگر جمع ننماید
اولی اختیار آبست و اگر غیر آب استنجا کرد مستحب است که عدد آنرا طاق نماید و
مکروه است استنجا بدست راست و بدست چپ و حال آنکه بر آن باشد خاتمی
که اسم خدا و یا یکی از انبیا و ائمه و حضرت فاطمه علیهم السلم بر آن نقش باشد و چنانچه
ذکر کرده اند مراد باسم انبیا و ائمه آنچیز نیست که بقصد اسم ایشان نوشته شود
و اگر باین قصد نباشد مانع نیست و اما اسم مقدس الله پس مطلق کراهت هست
و قصد را مدخلیتی نیست و همچنین صفات غالبه که بمنزله اسم الله است و در
غیر اطلاق نمیشود مثل رحمن و نحو آن و اما صفات غیر غالبه مثل جواد و عالم و نحو آن
مثل اسم انبیا است در اشتراط قصد و عدم آن چنانچه گفته اند کراهت در
حال عدم تلوث آنست بنجاست و الا حرام است بلکه اگر بداند بقصد اهانت کند
کافر میشود و از بعض علما مستفاد میشود بکراهت دخول در خلا و حال آنکه خاتمی که آن
جناب اقدس الله بر آن باشد و در دست داشته باشد و مستحب است تنحنح و آنکه بعد از
بر خواستن بجهت خروج مسح نمودن شکم خود را و اگر پیش از استنجا بول یا غایط وضو
بگیرد وضویش صحیح است و اعاده ضرور نیست و از بعض استحباب اعاده مستفاد
میشود [illegible] در بیان کیفیت وضو و آداب و احکام آنست بدانکه از مستحبات
وضو

۲ اختیار جمع
[illegible] در حال بول
[illegible] استنجا

وضو مسواک کردنست و محل آن چنانچه بعض از علما ذکر کرده اند قبل از شستن دستست
و در وقت مضمضه نیز تجویز کرده اند و اگر بگذرد گفته اند که تدارک نماید بعد از وضو
و مستحب است که بعرض دندانها مسواک نماید و ابتدا از جانب راست کند و بعضی گفته اند
که افضل چوب درخت [illegible] است و افضل آنها اراکست و سزاوار است که لین و
نرم باشد و اگر خشک باشد لین نماید و اگر نباشد بخرقه و انگشت مسواک نماید و مستحب است
که رو بقبله باشد در حال وضو و مستحب است بسم الله گفتن در حال وضو و مقتضای
کثیری از اخبار کلام کثیری کفایت بسم الله است و بعضی گفته اند صورتش اینست بسم الله
و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و بعضی گفته اند اولی
آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر آنرا نگوید در وقت گذاشتن دست بآب
در [illegible] وقت آن خلافست و اگر نگفت در محلش در تدارک کردن آن
خلافست و مستحب است شستن دستها و شستن رو او لی است زیرا که در تعیین وقت
نباشد و دست قبل از وضو مطلقا خواه آب کثیر باشد خواه قلیل خواه در ظرف باشد یا نه
و مشهور بر آنست استحباب شستن یکمرتبه است اگر حدث بول یا خواب باشد و دو مرتبه
اگر غایط باشد و عدم استحباب از غیر این امور و از بعض استحباب بجهت غیر این امور
نیز مستفاد میشود بدو مرتبه و مستحب است مضمضه و استنشاق و اینها از مستحبات
وضو است و مستحب است که هر یک سه نوبت بعمل آورد و بعضی قائل شده اند باستحباب
هر یک شش نوبت بغرفه [illegible] از آب باشد و مستحب است که آب در جمیع دهن و بینی [illegible]
بگرداند و اگر روزه دار نباشد چنانچه بعضی قائل شده اند و همچنین در دماغ فرو
بردن آنرا کافی میدانند و بعضی بیرون ریختن آب را شرط میدانند و از بعضی
وجوب تقدیم مضمضه بر استنشاق ظاهر میشود و از بعض استحباب آن و مستحب است

او لیست زیرا که در
[illegible] و بعضی [illegible] که
آب را در دهن

وضو ساختن بیک مد از آب و آن عبارتست از دو رطل و ربع رطل عراقی
و آن ربع من تبریزی واقع میشود چنانچه گفته اند **فصل** در بیان واجبات وضو است پس
آن هفت چیز است **اول** نیت است و در آن چند چیز معتبر است اول قصد بان فعل
پس اگر در حال غفلت انرا بجا آورده باطلست دوم قصد تعیین واقع ساختن آن قربة الی الله
پس اگر از برای خدا بجا نیاورد بلکه ریا و سمعه و نحو آن عملش فاسد است و معصیت نیز
کرده است و همچنین است حال هر عبادتی و هرگاه وضو را یا غیر آن از سایر عبادات
بقصد ثواب یا خوف از عقاب بجا آورد در صحت آن خلافست و جماعتی از علما
انرا فاسد میدانند و حق صحت است اگر معنی قربة متحقق شود باین معنی که عمل از برای
خدا کند و از خدا نجات خواهد از جهنم و نه اینکه چنان داند که این عمل تاثیرش بجا
مثل خواصیت تاثیر ادویه و مجربست واقع ساختن هر عبادتی از جهة محبت خدا و
از جهة حیا یا شکر یا تعظیم یا امتثال امر یا موافقت امر یا جهت تقرب بجناب اقدس
الهی یا از جهة انکه اهل عبادت و اطاعتست اگر ضم کند نیت ریا را با جهت یا قربة
اگر باعث اصلی ریاست و آن داعی بفعل است پس آن عمل فاسد است و همچنین اگر هر یک
از قصدین مساوی باشد که اگر ریا مقصود نبود بعمل نیاورد و اگر داعی اصلی قربة
بود ظاهر جماعتی فساد عملست نیز و آن احوطست و اگر چه صحت محتمل است در
این حال که اگر قصد فاسد نبود بعمل میاورد و اگر ضم کند امر راجحی را مثل
اعلام در تکبیر و کم خوردن در صوم و نحو آن بعضی صحیح میدانند اگر مقصود اصلی غیر
آن عمل را مطلق و بعضی صحیح میدانند که اگر آن امر راجح را بقصد قربت بجا آورد
و بعضی صحیح میدانند اگر مقصود اصلی غیر ضمیمه باشد و بعضی فاسد میدانند مطلقا
و آن احوطست و اگر قصد کند امر مباح را که لازم آن فعل میباشد احتمال صحت
بعید

آن قصد صح

با لقربة صح

بعید نیست مثل تبرد یا سرد شدن عضو و گرم شدن آن و اگر باعث اصلی غیر ضمیمه باشد احتمال
صحة بعید نیست و احوط ترک ضمیمه است مطلقا و در وجوب نیت در واجب و ندب
و در مندوب خلافست و اقوی عدم وجوب است و اگر واجب را بنیت ندب و بالعکس
بعمل آورد در حکم بفساد اشکالست لکن احوط فساد است و در وجوب نیت رفع حدث
و استباحه نیز خلافست لکن معتمد در نظر عدم وجوب است و احوط قصد هر دو است
و واجب است مقارنه نیت با شستن اول جزء از رو و یا با غسل هر دو دست
مستحب یا با مضمضه و استنشاق و اقتران آن بانچه گفتیم جایز نیست مثل تاخیرش
از چیزی از افعال واجبه و استمرار حکم نیت واجب است و در وجوب مقارنه خطر
۵ ۲ بقول باینکه نیت مخطره در خاطر است بلکه نیت بلکه با قول باینکه آن عبارت
از داعی است همچنانکه آن اقوی است نیز لازم میباشد و ثمره در حال غفلت ظاهر میشود
دوم از واجبات وضو شستن روست و حد آن بحسب طول از محل روئیدن
موی پیش سر است تا آخر ذقن و بحسب عرض القدری که فرا گیرد آنرا انگشت وسطی و ابهام
و شستن نزعتین که عبارتست از دو طرف پیشانی از سر که در بسیاری از مردم
موی بر نمی آید لازم نیست میانه گوش و چشم که بیک تفسیر صدغ میباشد القدری که
از آن دو انگشت فرا گیرد و شستن آن واجب است نه زیاد تر و اما بتفسیر دیگر
که عبارتست از آن مکانیست که اسفل آن بعذار متصل است چیزی از آن را لازم
نیست که بشویند و همچنین لازم نیست شستن عذار و آن محاذی گوش است که
اعلای آن متصل بصدغ است و اسفل آن بعارض و واجب نیست شستن تمام عارض
۲ محاذی ع و آن عبارتست از مواضع موهای که پایین تر از گوش است تا ذقن و قول
بوجوب ضعیف است و اما مواضع تحذیف را باید شست و کسی که بینی سرش

موی دانسته یا زیاده یا پای آمده باشد وکسی که انگشتش بسیار بزرگ یا بسیار کوچک
بجه باشد رجوع میکنند در تحدید بمستوی الخلقه وشستن بشره مستوره بریش وابرو ونحو ذلک
وشارب ودستها واجب نیست خواه الموضع خفیف باشد یا نه واما بشره که ظاهر
باشد میان موها اگر شستن انها احتیاج بتخلیل نباشد واجب است شستن اگر موقوف
بتخلیل باشد قول بعدم وجوب غسل خالی از قوة نیست لکن احوط وجوب است و
بعض تخلیل مو را مستحب میدانند وبعض منع از استحباب کرده اند سیم از واجبات
وضو شستن دستها است از مرفق تا سر انگشتان بالاصاله پس چیزی از ما فوق را باید
شست من باب المقدمة ودر تفسیر مرفق محل اجتماع عظمین یا [illegible] مفصل خلاف است
واگر چیزی از دست قطع شود اگر باره ماند چیزی که قبل از قطع واجب بود شستن آن
شستن واجب است واگر نماند مگر بازو پس واجب نیست وبعض واجب میدانند
وبعض مستحب و واجب است در شستن رو و دستها ابتدا کردن از اعلا بهر جزئی از رو
ودست نیز [illegible] اند حتی تجویز شستن هیچ جزو اسفل قبل از اعلا نمیکنند
واگر چه [illegible] باشد وبعض تجویز شستن اسفل قبل از اعلا خود شستن
نمیکنند وان احوط است ولکن ظاهر کفایه ابتدا بمرفق وناصیه است واگر بر رو یا دست
چیزی مانع از رسیدن آب به بشره باشد واجب است ازاله یا حرکت دادن تا
آب ببشره برسد واگر شک در مانعیة چیزی کند احوط ازاله آنست مطلقا و
اگر میدانست که مانع در بشره نیست پس شک کند در عروض آن در وجوب
تفحص اشکال است ولکن احتمال اعتماد بر حال سابق خالی از قوه نیست وچرکهای
زیر ناخن که مانع از وصول آب است احوط ازاله آنست ولکن قول بعدم وجوب
خالی از قوه نیست وبر فرض که قائل بوجوب شویم اگر نتوان پاک کرد در عدول
بتیمم

۱۷

بتیمم یا وضو بر آن چرکها اشکال است لکن اقرب اجزی است واگر موی دست بسیار باشد
که مانع از وصول آب به بشره باشد مگر بتخلیل در وجوب تخلیل بجهة شستن بشره یا
شستن مو یا شستن ظاهر مو یا بشره یا تخلیل اشکال است واحوط اجزی است اما
دست کشیدن ودست مالیدن در شستن واجب نیست بلکن مستحب است فرو بردن
عضو در آب [illegible] آب ریختن وبعض از مسح کردن با آبی که از فرو بردن عضو بر
عضو میماند منع کرده اند وان احوط است خصوصاً اگر طول دهد مکث در آب را
ولکن در عدم جواز مسح بان نظر است ودلیلش نا تمام وشستن اعضا واجب نیست
الا یکمرتبه ودفعه ثانی مستحب است وابتدای مردان در شستن دستها در غسل اول
ابتدا کردن بظاهر ذراع عکس زنها وجماعتی در غسل ثانیه حکم را منعکس میدانند
چهارم مسح سر است ومسمی کافیست واحوط مسح بقدر سه انگشت وجماعتی حکم
باستحباب انقدر کرده اند ومسح را باید بمقدم سر نمود ومراد از مقدم مقابل موخر است
نه همان قبه مقابل پیشانی پس بمقابل جبهه نیز کافی میباشد ولکن احوط مسح
مقابل پیشانی است واحوط ابتدا با علاست ولکن قول بعدم وجوب خالی از
قوه نیست پنجم مسح پاها است از سر انگشتان تا کعب که استخوان برآمده بر
آمده پشت پا است وابتدا بسر انگشتان [illegible] نیست پس معکوس جایز است
لکن احوط ترک است ودر عرض مسمی کافیست واستیعاب در طول واجب است
ودر وجوب مسح نفس کعبین خلافست وقول بوجوب خالی از قوه نیست
وواجب است که مسح را بدست بعمل آورد واحوط آنست که بکف مسح نماید واگر
بکف ممکن نشود بعض تجویز کرده اند مسح را بهر جزئی از اجزاء دست واحوط آنست که بکف
مسح نماید وآیا اعضای ثلثه را بیک دست مسح کرد یا باید مسح سر ومسح پای راست را

بدست راست و پای چپ بدست چپ بعمل آورد احوط اجزست لکن قول اول خالی از قوه نیست و واجب
نیست که مسح بیکدست کشیدن بعمل آید بلکه اگر قدری را مسح کند و دست بردارد
پس باقی را مسح نماید مجزیست و خطی که از سر انگشتان تا کعب صح میباید مسح نماید استیعابش
لازم است لازم نیست که مستقیم باشد پس اگر بنهج اعوج استیعاب خط بعمل آید
مجزیست و واجبست که مسح به بلل وضو کرده شود و بآب تازه مسح جایز نیست
و اگر از آب وضو چیزی بر دست باقی نماند باید از مظانش گرفته و مراد از مظان بعضی
از علما موی ریش و موی مژگان را دانسته اند و بعضی موی ابرو را نیز داخل کرده اند
و بعضی این مواضع را با غیر آن از سایر مواضع وضو تجویز اخذ کرده اند و اکثر علما فرق
نگذاشته اند میانه موهای از ریش که از ذقن پایین آمده باشد یا نیامده در جواز اخذ
و بعضی محقق پیشانی میدانند و آن احوطست لکن احوط جواز از هر دو قسمست و این
مواضع که تجویز اخذ بلل میشود بجهة مسح ترتیبی در آنها نیست و اگر در دست بلل
باشد اخذ از مظان جایز نیست اگر چه بعضی قایل بجواز شده اند و اگر بلل در این
وضو مطلقا ممکن نشود بجهة زیادتی حرارت یا برودت بعضی عدول به تیمم را لازم میدانند
و بعضی وضو و مسح بآب جدید لازم میدانند و احوط جمع است اگر چه قول ثانی
خالی از قوه نیست و ظاهر از اخبار و فتاوی علما اختیار این است که باید آن رطوبتی
که بآن مسح مینماید بحیثیتی باشد که تاثیری در محل مسح نماید و در توقف مسح به تجفیف
محل خلافست از صدق مسح بآب وضو عرفا پس لابد باید محل را خشک نمود اگر
مانع نیست به تجفیف لازم نیست و اگر شک در صدق و عدم صدق باشد پس لازم است
تجفیف و احوط خشک نمودنست مطلقا و اگر آب وضو بر دست که میخواهد مسح نماید
زیاده باشد بنحوی که جریان در محل مسح بعمل آید در وجوب تقلیل آن و عدم وجوب

الثالث

اشکالست لکن ظاهر عدم وجوبست و باید که مسح نماید بشره را مسح بر حایل نیز جایز نیست
مگر بر موی که از پیش سر گذشته باشد که مسح بر آن جایز است و در مسح بر موهای خلافست
و احوط عدم جواز مسح بر آنهاست پس در موی انگشتان و پشت پاها باید احتیاط کرد
که بقدر یک خط لا اقل بر غیر آن موها مسح نماید و اگر ناخن بلند شده باشد که جزوی از محل
مسح را گرفته باشد و مسح بر روی آنها جایز نیست و گرفتن آن لازم نیست و اگر تقیه دایمی
شود مسح بر خف جایز است مسح بر آن بلکه از سرهای پاکوان فروتر دیگر داعی شود
و مسح بر خف را جایز دانسته اند و اگر امر دایر شود در تقیه میان مسح بر خف و شستن
پا بعضی شستن را لازم دانسته اند و احوط جمع است با امکان و الا احوط شستن است
و اگر شستن پا لازم شد بجهة تقیه پس عمدا ترک کند غسل را و مسح نماید وضوی او فاسدست
و اگر امر دایر شود میانه مسح بر عمامه و تیمم بعضی مسح بر عمامه را لازم میدانند و عدول
بتیمم را جایز نمیدانند و احوط جمع است و تکرار در مسح مستحب نیست ششم از واجبات
وضو ترتیب است پس باید مقدم دارد شستن رو را بر دستها و دست راست را بر دست
چپ و دست چپ را بر مسح سر بنا بر اقوی اگر چه بعضی ترتیب را در مسح پاها لازم
نمیدانند و اگر ترتیب را فراموش کند بر میگردد و جزوی را که فراموش نموده بجا
میاورد تا ترتیب بعمل آید بشرطی که موالات بهم نخورد و آیا باید که جمیع اعضای
که بی ترتیب بجا آورده اعاده کند جزو مؤخر او را که او مقدم دانسته و عضو
مقدمی را که مؤخر دانسته چنانچه بعضی قایل شده اند یا کافیست اعاده مؤخر را
که مقدم دانسته اظهر قول اخیر است پس اگر بعد از شستن رو فراموش کرد و دست
چپ را شست و دست راست را نیز شست و متذکر شد پس از غسلی که بجهة دست
راست بعمل آورده کافیست و اعاده لازم نیست پس دست چپ را اعاده میکند

و میکذرد بنابر مختار و اکر عمدا ترک کند ترتیب عاصی است چنانچه بعضی تصریح کرده اند
و آیا بمحض این فاسد است وضو یا باید برکردد و ترتیب را بعمل آورد و وضویش صحیح است و
احتمال ثانی قویست **هفتم** موالاتست در تفسیر آن خلافست و اظهر در نظر آنست ۲ اقوی صحیحست
که عضو لاحق را قبل از جفاف جمیع اعضای سابقه بجا آورد پس اکر چیزی از اعضای
سابقه بجا آورد قریب بانکه جمیع تر مانده وضویش صحیح نیست خواه عمدا تاخیر کرده باشد
یا سهوا و احوط مراعات متابعتست که باین معنی که هر عضوی را بعد از اکمال
عضو اول بیفاصله بشوید و ظاهر کثیری از اصحاب اینست که جفاف وقتی مبطل است
که در هوای معتدل بعمل آید و الا مبطل نیست و اکر در هوای معتدل با اینکه موالات
عرفیه حاصل شود بجا آورده جفاف حاصل شود بعضی وضو را باطل میدانند و عدم
بطلان خالی از قوة نیست و معتبر جفاف حسی است نه تقدیری اکر با تاخیر مفهوم
وضو حاصل شود و سلب اسم وضو یش۲ نشود و اکر در اثنای شستن جمیع اعضای سابقه ۲ اقوی وضو صح
خشک شود مضر نیست **فصل پنجم** در احکام وضوست بدانکه واجب است در وضو بلغ
مباشرت خود با فعال وضو و تولیه و نایب قرار نتوان داد و اکر بعضی را دیکری
بجا آورد نیابة او وضوی او فاسد است بلکه حرام است و تولیه نیز بعید نیست و اما
تولیه در حالت غیبت در هیچ حال جایز نیست و اما در حال اضطرار اکر تولیه موقوف
با جرت باشد واجب است دادن هر چه باشد الا با اجحاف زیادتی یا ضرر و آیا
شرط است در نایب عدالت و سایر شروط وکیل و ولی از بلوغ و عقل و تمیز و نحو آن یا نه
احوط اشتراط است با امکان اکر چه حکم بلزوم معلوم نیست و آیا علم بعمل آوردن نایب
ضرورست یا کافی است عدم علم باخلال احوط اولی است و مکروه است استعانه در وضو
و مراد از آن طلب کردن آب ریختن در دست است از برای شستن عضو و
استعانه

استعانه در آب آوردن و کرم کردن مکروه نیست و اکر طلب نکند و دیکری آب
در دستش بریزد نیز مکروه دانسته اند ۲ اعانت کردن را و اکر شک کند در حال وضو ۲ بعضی بلکه بر معاون نیز مکروه دانسته اند صح
در فعلی از افعال وضو آن مشکوک فیه را با مابعدش بعمل بیاورد اکر موالات بهم نخورد
و اکر شک بعد از فراغ از وضو باشد ۳ التفات نمیکند خواه از جای خود بر خواسته باشد ۳ و دیکر بعد از جزء اخر وضو باشد صح
یا نه لکن قبل از بر خواستن احوط التفات بشک است و عمل آوردن آن جزئیست
و اکر در جزء آخر شک کند با اینکه باعتقاد خود خود را فارغ میدانست احوط التفات
بشک و عمل آوردن آن جزئیست تا از جای خود برنخواسته باشد و زمان طویلی نکذشته
باشد لکن عدم التفات مطلقا خالی از قوة نیست و شک در نیت نیز مثل شک در سایر
اجزاست بنابر احوط و اولی بلکه شاید اقوب باشد در الحاق شک در استدامت
بشک در نیت اشکالست و اکر طهارت صحیحه که مبیح عبادتست بعمل آورد پس شک کند
در عروض حدث شک او معتبر نیست و اکر یقین بحدث داشت بعد شک کرد
که آیا طهارت بجا آورده یا نه باید وضو بسازد و اکر یقین کند که طهارت و حدث
از و سر زده و شک کند که کدام پیش بوده و کدام عقب و حال قبل از صدور این طهارت
و حدث را نداند که با طهارت بوده یا با حدث باید که وضو بسازد و همچنین اکر حال
سابقه را بداند بنابر احوط و در مسئله چند قول دیکر است و مسئله در کمال اشکالست الا
آنکه قول خالی از قوة نیست اما اکر بر موضع که باید آب رسانید جبیره بوده باشد و
ممکن باشد کندن آن و شستن آن موضع واجب است شستن آن یا بکندن آن یا بتکرار
آب ریختن یا فرو بردن عضو در آب اکر بیرون کندن تواند شست و الا کندن لازم نیست
بلکه با امکان شستن بدون کندن احوط کندن آنست با امکان و قول بوجوب مسح بر
جبیره با امکان شستن بدون کندن غسل ضعیف است و احتیاط جمع بین الامرین است

و مراد بجبیره در این مقام انچیزیست که بر استخوانهای شکسته یا زخمهایی که بر بدن عارض
میشود یا از خارج بان میرسد میبندند یا میچسبانند یا میمالند اگر جبیره در موضع شستن
باشد و نتوان بیکی از طریق مذکوره انرا شست باید بر روی ان جبیره مسح کند
و اطراف انرا بشوید و شستن اطراف تنها کافی نیست و در این حکم فرق میان شکسته
و سایر زخمهایی که چیزی بانها بسته باشند یا مالیده باشند نیست و اگر در موضع شکسته
و یا زخم چیزی حایل نباشد و لکن ممکن نباشد شستن ان احوط بلکه اقوی است که بر روی
ان مسح کند اگر تواند و الا چیزی بر روی ان گذارد و انرا مسح کند و اگر جبیره در محل
مسح باشد یا امکان یابد که مسح را بر خود عضو کند و در رسانیدن آب بمحل مسح
بتکرار آب مجزی نیست و اگر نه مسح بر عضو ممکن باشد و نه تکرار آب بجهة رسیدن
آب بان محل مسح بر روی جبیره واجب است و اگر مسح بر عضو ممکن نباشد لکن رسانیدن
آب بتکرار آب ریختن ممکن باشد جمعی از علما لازم میدانند تکرار او [illegible] و اگر مسح
بر جبیره لازم باشد و اگر ظاهر جبیره نجس باشد بعضی بشستن اطراف آن اکتفا کرده اند
و بعضی مسح بر آن بعد از گذاشتن چیزی طاهر بر او لازم میدانند و احوط مسح بر آن
جبیره و شستن دست از نجاست پس گذاشتن چیزی طاهر بر روی جبیره بار دیگر
مسح نمودن بر آن است و جبیره که در محل غسل است در جایی که باید که انرا مسح
نمود مسح بر ان کافی نیست و جریان آب مجزی که اقل غسل بعمل اید لازم
نیست چنانکه گفته اند و اگر خواهد احتیاط کند مسح نماید بنحوی که اقل غسل بعمل اید
و اگر اقل مسح پس اقل غسل بعمل اید او [illegible] و لاکن ناشی از قوه [illegible]
باید همه انرا مسح کند ظاهر و فرج ازا لازم نیست و اگر در محل مسح بی انتعاب
لازم نیست به اکتفا و اگر جبیره زیاده از گشته باشد بقدری که لابدّ منه است

جبیره

براو نیز مسح میکنند نه بران قدریکه لابدّ منه نیست چنانچه بعضی تصریح کرده اند و شرط نیست
و اگر در موضع تیمم جبیره باشد هم بر روی ان مسح مینماید و اگر کندن ممکن نباشد و غسل نیز
مثل وضو است و حکم جبیره و وجوب غسل جبیره و مسح بران محقق بصورت عدم
امکان تیمم نیست بلکه لازم است اگرچه تیمم ممکن باشد خواه محل شکسته و زخم مجرد از جبیره
بوده باشد و خواه بسته شده بان و خواه حدث اصغر از او سر زند و خواه حدث اکبر
و احوط جمع میان تیمم و وضو یا غسل است در صورتی که محل خالی از جبیره بوده باشد بلکه
در صورتیکه چیزی بر روی زخم یا شکسته مالیده یا چسبانیده باشد احوط جمع است مطلقا
و کسی که وضو با جبیره ساخته باشد نیز امامت کردنش جایز نیست و اقتدا بان میتوان
کرد و مسلوس که دائم البول است و مبطون که خود را از خروج ریح و غایط ضبط
نمیتواند کرد بنحویکه در همه وقت بقدر نماز خالی از بول و غایط نمیتواند بود از برای
هر نمازی وضوی میسازد و اگر در آخر وقت صحت یابد بجهة او باشد احوط تاخیر است
تا آخر وقت و اگر بجهة تقیه مسح بر خف کرده یا پای غسل بعوض مسح شسته یا مسح
بر جبیره نمود بجهة ضرورت پس ضرورت مرتفع شد اظهر صحة وضو و عدم لزوم
اعاده است و مستحب است گشودن چشم در حین وضو و خواندن ادعیه ماثوره مبحث دوم
در بیان غسل جنابة است و کلام در اینجا در دو مقام است اول در جنابة و احکام آن دوم
کیفیة غسل اما اول بدانکه کسی که جنب شد نمازش صحیح نیست مگر بعد از غسل پس شرط
صحة نماز است خواه نماز فریضه باشد خواه نافله اما اگر نماز فریضه وقت ان داخل
شود غسل واجب میشود اما نماز میت پس غسل جنابة شرط صحتش نیست و واجب نیز
نمیباشد بجهة آن بلکه مستحب است و هم چنین شرط صحة طواف است خواه واجب باشد
خواه مستحب و واجب میشود بجهة طواف واجب و هم چنانچه جماعتی گفته اند و نفی خلاف

دران کرده اند و حرامست بر جنب مسّ کتابهٔ قرآن یعنی ملاقات بجزئی از بشره
اگرچه بغیر کف باشد و اگر حایل باشد که مانع باشد از وصول بشره بآن حرام نیست
و در ثبوت حرمت بمس نمودن جزئی که روح ندارد از قبیل مو و ناخن و دندان
اشکالست و عدم حرمت بعید نیست لکن احوط ترکست و مس نمودن تشدید و مدّ را
بعضی حرام میدانند و دران تأمّل است و مس همزه را بعضی حرام دانسته اند و اگر
قرآن بخط غیر متعارف نوشته شود مثل آنکه بحروف مقطّعه یا برقوم یا هندسه
بنویسند احوط ترک مسّ آنست با جنابت اگرچه حکم بحرمت مشکل است و آیات
مکتوبه و غیر قران مثل آنچه بر درهم نقش کنند یا در کتب علما نوشته شود بعضی
تأمّل در حرمت مسّ ان کرده اند و خالی از وجه نیست ولکن احوط ترکست بلکه
حکم بحرمت در اینست و قرآنیتش ثابت میشود بعدم احتمال غیر و بعینه و مسّ ورق و
جلد قران حرام نیست و همچنین جایز است مس کتابهٔ تفسیر و احادیث و کتب فقه
و توراة و انجیل و امثال آنها اگرچه در آنها آیات قرآنیه باشد و مسّ آیات منسوخ
التلاوه نیز جایز است و اگر مسّ قران بر جنب واجب شود غسل نیز براو واجب
میشود و حرام است بر جنب گذاشتن چیزی در مسجد مطلقا و بعضی حرام دانسته اند
وضع را اگرچه خود در خارج باشد و آن احوط است اگر نه بگوئیم اقوی است بلکه
احوط حرمت انداختن از خارج نیز میباشد امّا اخذ و برداشتن چیز از مسجد حرام نیست
و مقتضی اخبار و کلام علما اینست که فرقی نیست در جواز اخذ میانه صورتی
که آن چیز از ملک او باشد یا نباشد و متفرّق شود در برداشتن آن و یا نشود مستلزم
لبث باشد یا نباشد و اگر مستلزم لبث باشد در حکم بجواز لبث بجهة برداشتن آن
تصریح کرده اند جماعتی از علما و حرامست بر جنب گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد نبی

و بعینه

واکر

واگر واجب است غسل واجب میشود و همچنین است حکم مرور [فصل] و امّا اجتیاز و گذر
کردن سایر مساجد جایز است و راه رفتن در جوانب مسجد نه بجهة اجتیاز جایز
نیست و در حرمت و درنگ نمودن جنب در مشاهد مشرّفه خلافست و قول بجواز خالی
از قوّه نیست بحسب ادلّه الّا آنکه احوط اجتنابست و حرامست بر جنب خواندن
سورهٔ عظیمه که سجدهٔ واجب در آنست و اگر واجب شد خواندن یکی یا بعضی از آنها
غسل واجب است و قرائت بعضی از آنها نیز حرام دانسته اند حتی بسم الله اگر مشترک باشد
میانهٔ آنها حرام میدانند و اگر بقصد آنها باشد باکی نیست چنانچه ظاهر میشود از ٢ و غیر آنها بقصد آنها صح
ایشان و در خواندن بعضی کلمهٔ آن اشکالست امّا بقصد کلمهٔ تامّه شروع کرد و در
اثنای کلمه سکوت عارض شد بعضی قطع بحرمت کرده اند و در جواز خواندن غیر سورهای عزائم از قران
خلافست و معتمد در نظر جواز آنست و بعضی از علما بر آنند که غسل جنابه واجب
لنفسه میباشد و اقوی آنست که غسل واجب لغیره میباشد پس مشروط بطهارت
نیست و هرگاه نماز واجب نشود غسل واجب نمیشود بلکه اگر در این حال بعمل آورد
مستحب خواهد بود ولکن مجزیست از واجب و اکتفا بان میشود و امّا جنابه پس بدان
که حاصل میشود بدو چیز اوّل خروج منی از ذکر مرد و قبل زن خواه در خواب باشد
و خواه در بیداری و شرط نیست در آن شهوت و جهیدن و اگر در خواب دید که
محتلم شده و منی خارج شده و بعد از بیداری چیزی ندید غسل براو نیست و انتقال
منی از محل با عدم خروج از جسد موجب غسل نیست و در وجوب غسل در صورت
خروج از غیر محل معتاد اشکالست و قول بعدم وجوب خالی از قوّه نیست اینها در
صورت علم بآنست که آنچه خارج شده منی است و با اشتباه بعضی غسل را واجب دانسته اند
باین علامت که فتور بدن یعنی سستی و شهوت و جهیدن که باشد و بعضی اعتبار

بو نیز کرده اند با اینکه بویش بوی خمیر مایه تر باشد و شکوفه خرما هم باشد و مقتضای
قواعد عدم وجوبست و غسل احوط است با شک یقین و وضو ساختن هم و ادخال حشفه است
در دبر یا قبل زن خواه هر دو در خواب باشند یا بیدار یا مختلف یا غفلة باشد
یا مستی یا بیهوشی یا غیر از اینها و بالجمله با علم بجماع غسل واجب میشود بر فاعل
و مفعول و بظن اکتفا نمیشود اما غسل نیز احوط است و در اثبات بشهادت عدلین
و نحو آن از اسباب شرعیه اشکالست و در ادخال شرط نیست انزال و نه ادخال
تمام ذکر بلکه ادخال حشفه کافیست لکن ادخال بعض حشفه کافی نیست و اگر بعض حشفه
مقطوع شده باشد احوط اکتفا بباقی از آنست و تفصیلی میان حالتی که معظم آن مانده
پس اکتفا شود بادخال آن والا فلا خالی از قرب نیست و اگر چیزی از آن نمانده
باشد جماعتی واجب دانسته اند غسل را اگر بقدر آن ادخال شود و بعضی بمسمای
دخول واجب دانسته اند و بعضی احتمال داده اند توقف وجوب غسل بر ادخال همه
آنچه مانده و اکتفا بمسمی احوط است و اگر در حال صغیر یعنی قبل از بلوغ وطی نماید
پس در آن حال غسل واجب نمیشود اما بعد از بلوغ جماعتی از علما تصریح بوجوب
غسل نموده اند بجهة جماع قبل از بلوغ و آن احوط است و جماعتی از اصحاب تصریح کرده اند
که باید آن طفل را که وطی کرده شده منع نمایند از چیزی که بر جنب حرام است مثل نماز
و روزه و مس کتابه قرآن و لبث در مساجد و اگر قبل از بلوغ غسل کند از
جماعتی اباحة امور مذکوره بر او مستفاد میشود و بعضی باین غسل اکتفا نکرده اند مگر بعد از
بلوغ و در وجوب غسل بوطی در دبر زن خلافست و آنچه معتمد است در نظر
وجوب غسل است و در این مقام اکتفا بمسمی دخول و در وجوب غسل نیز احوط است
چنانچه بعضی گفته اند ولکن قول بعدم وجوب الا بعد از دخول تمام حشفه خالی از قرب
نیست

بالکسر یا او دخول کند صح

نیست و در اینجا نیز غسل بر موطوئه واجبست و همچنین واجب است بوطی در دبر مرد بر
فاعل و مفعول و هم چنین چنانچه نماز موقوفست بر غسل از جنابه و هم روزه ماه رمضان
پس غسل بجهة روزها واجب میشود و بقای بر جنابه تا صبح متعمداً باعث فساد صوم میشود بنا بر اقوی
مطلقا و ملحق برمضان میشود در این حکم قضاء آن و از جمعی مستفاد میشود فساد صوم
قضاء ماه رمضان اگر شب محتلم شود و مطلع نشود تا صبح صح واجب مثل نذر
و کفاره برمضان ملحق در این حکم خلافست و معتمد در نظر عدم الحاق است و از بعضی
مستفاد میشود که اگر در شب محتلم شود و مطلع نشود تا صبح صوم آن فاسد است اگر نذر
مطلق باشد یا نحو آن از روزهای غیر معینه و آن احوط است بلکه در این ادعای ظهور
و فتوی داده اند و اما صوم رمضان و سایر روزهای معینه چنین نیست و همچنین
مستفاد میشود از بعضی فساد صوم مستحب باحتلام در شب با عدم اطلاع تا صبح و واجبست
واقع ساختن غسل جنابه را از برای روزه ماه مبارک رمضان در شب و لکن خلافست
در اینکه آیا وقتش مجموع شب است در همه شب بنیة وجوب بجا آورد یا وقت آن
جزو آخر شب است پس وجوب مختص بآن جزو است و تفصیل مقام آنست که اگر
جنابة قبل از نماز واقع شده غسل واجبست و نیة وجوب و رفع حدث و استباحه
نماز بنا بر آنکه قصد وجه و این دو قصد را لازم دانیم و اگر گفته بقربت کنم قربة مجزیست
و مذکور شد سابقاً که قصد قربة کافیست و واجب نیست نیة آنکه بجهة صوم و صلوة
هر دو میباشد و آن نماز واجب مختص نماز مغرب و عشا باشد یا بنذر و نحو آن واجب
شده باشد بنیة قربة اکتفا میتوان کرد و بالجمله قول باینکه مجموع شب وقت غسل است
و در همه شب بنیة وجوب میتوان کرد خالی از قوة نیست **فصل** در بیان احکام
حیض است و واجب میشود غسل حیض بجهة نماز و طواف واجب و شرط صحت نماز

سایر روزهای صح
۲ و اما الحاق
۳ مغرب باشد صح
۲ و اگر بعد از نماز جنب شده باشد صح

وطواف است اگرچه مستحب باشد وغسل حیض باید بعد از طهر باشد وحرامست بر حایض
مس کتابه قرآن نه حاشیه آن ونه جز مابین آن چیزی در انها واخذ چیزی از انها
وتصریح کرده اند جماعتی بجواز آن وبعضی در صورت استلزام ان حرام را منع کرده
مگر در ضرورت وحرامست بران خواندن سورهای عزیمه وبعض از انها وقرائت
غیر انها جایز است وقول بمنع زیاده از هفت آیه ضعیف است وحرامست براو دخول
در مسجدین وعبور از انها ودخول واجتیاز در سایر مساجد اگر خالی از نجاست
باشد جایز نیست وبانجاست احوط اجتناب است مطلقا ودر حکم دخول در مشاهد
مشرفه ولبث در انها مثل جنب است واز سخن جماعتی از علما بر می آید وجوب غسل
حیض بجهة دخول مساجد وقرائت سورهٔ عزایم اگر واجب شود اینها براو واین احوط است
اگر نگوییم اقوی است وغسل حیض مثل غسل جنابه است که واجب لغیره است در توقف
واشتراط صحت روزهٔ رمضان بر غسل حیض خلافست ومعتمد در نظر حقیر توقف
واشتراطست وواجبست بر حایض قضاء صوم که در ایام حیض میل فرموده بعلاوه
نمازها فصل در بیان استحاضه واحکام آنست بدانکه استحاضه بر سه قسم است زیرا
که یا اینکه پنبه را فرا میگیرد ولکن بخرقه تعدی نمیکند یا اینکه بخرقه نیز سرایت میکند اول را
قلیله میگویند ووسط را متوسطه وآخر را کثیره اما قلیله پس حکمش وجوب وضوست بجهة
هر نماز وغسلی براو نیست واما متوسطه پس حکمش آنست که بجهة هر نمازی وضوی بجا آورد
وغسلی بجهة نماز صبح نیز بجا آورد وجهة نماز ظهر وعصر ومغرب وعشا غسل واجب نیست
وبعضی قائل بوجوب شده اند وان احوط است پس بنا بر احتیاط حکم متوسطه وکثیره
یکی میباشد واما کثیره پس واجبست وضو از برای هر نماز وسه غسل براو واجبست
یکی از برای نماز صبح ویکی از برای ظهرین ویکی از برای عشائین ودر وجوب جمع کردن
میان

میان هر دو نماز بیک غسل یا تخییر میانه جمع بنحو مزبور یا افراد هر نمازی بغسلی خلاف است
احوط قول اول است ودر بعض از اخبار از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که فرمودند
بعد از انکه بیان فرمودند وانچه براوست از اغسال بجا می آورد زنی باین کیفیت اعمال را از
برای رضای خدا مگر انکه عافیت میدهد او را از آن مرض وجماعتی از اصحاب تصریح کرده اند
بحرمت مس کتابه قرآن بر مستحاضه که خون او پنبه را سوراخ نماید خواه متوسط باشد و
خواه کثیره وغسلی که براو واجب است بجا نیاورده باشد وان احوط است بلکه این قول خالی از
ادله بعید نیست وبر فرض حرمت بران ظاهرا احدی از علما تفرقه میان این قسم با
انکه خون از پنبه تجاوز نکرده نگذاشته اند واگر قائل بحرمت مس بر مستحاضه شویم واجب
میشود براو غسل واگر مس واجب شود این حکم خالی از اشکال نیست واگر انچه براو
هست از اعمال واغسال بجا آورد مس براو جایز است وجایز است مستحاضه را دخول
دخول در مسجدین با خلو از نجاست وبعضی حکم بحرمت کرده اند اگر نجاست از او
تعدی بمسجد نماید ودر جواز سورهٔ عزائم در مستحاضه خلاف است وقول بجواز مطلقا
اگرچه متوسطه یا کثیره باشد خالی از قوت نیست الا اینکه در این قسم اعنی الکثیره بعید
قصد میکنیم کثیره را منع از آنست چنانچه جمعی قائل بان شده اند وان احوط است
واگر مستحاضه بر جمیع اعمال که براوست از اغسال وغیرها بجا آورد حلال است
بر زوج وسید وطی او واگر بجا نیاورده اعمال مذکوره را در جواز وطی باو خلاف است
واحوط منع است مگر بعد از بجا آوردن جمیع انچه براو لازم است واکتفا بادعای
خودش که بجا آورده ام یا بتمکین باو جماع میتوان نمود بلکه جواز وطی وعدم توقف
بر امور مذکوره خالی از قوت نیست ومعتمد در نظر اینست که صحیح نیست روزهٔ
ماه مبارک رمضان پس مستحاضه که خون او از پنبه سرایت کرده بدون غسل

وغسلی که زیاده بران غسل که بجهة نماز براو واجب است براو واجب نیست بنابر
اقرب اگرچه بعضی از علما غسل را واجب دانسته اند قبل از صبح اگر قدری از آن گرفتن قطعه
قبل از صبح باشد وان احوط است و بنابراین اگر قبل از فجر فرو گرفتن پنبه نیست و روزه
بعمل آید و غسل نکند تا صبح و صبح غسل کند بنحویکه از او مطلوب است روزه او صحیح است
و اگر اخلال نماید بغسل نماز و روزه اش هردو فاسد است و بنابر توقف روزه بر غسل
استحاضه آیا موقوف بر غسل روز تنها است یا غسل شب نیز مدخلیة در صحت صوم دارد
احوط اینست که مشروط دانیم بجمیع اغسال حتی شب آینده فصل در غسل اموات است
اقوی وجوب غسل است بمس نمودن میت انسان بعد از سرد شدن و قبل از غسل
و همچنین واجب است بمس نمودن قطعه که در ان استخوان باشد و در جواز دخول نماز
بجهة کسی که غسل مس میت براو واجب باشد و عدم آن و در توقف صحة نماز بران غسل
مثل غسل جنابة خلاف است و عمل احوط بلکه حکم بآن دور نیست و همچنین است حکم در
طواف پس احوط توقف صحة طواف است بلکه دور نیست حکم بآن و احوط توقف صوم است
بان غسل نیز چنانچه بعضی قائل شده اند لکن عدم توقف اقوی است و همچنین احوط
توقف جواز لبث در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و دخول در مسجدین و قرائة
عزائم و مس مصحف است براین غسل لکن قول بجواز و عدم توقف در غیر از اخیر خالی
از قوة نیست فصل در تغسیل و تکفین میت است و واجب است ستر عورت میت
در وقت غسل دادن و جماعتی ذکر کرده اند که اگر غاسل نابینا باشد یا اعتماد بخود
داشته باشد در نگاه نکردن مستحب است ستر عورت او و در جواز غسل دادن میت
بفرو بردن او در آب کثیر که بملاقات نجاسات نجس نمیشود و مثل ارتماس در غسل
جنابة خلاف است و قول بجواز خالی از قوة نیست پس ترتیب بین الاعضا ساقط
میشود

مع

و قول بتوقف صحت نماز
بران مع

میشود ولکن احوط غسل ترتیبیست و اگر نجاستی از میت خارج شود اعادهٔ غسل لازم
نیست اگرچه از احد مخرجین باشد خواه کم باشد خواه بسیار اما ازاله آن واجب است
و جماعتی تصریح کرده اند بآنکه خروج نجاست در اثنای غسل نیز حکمش چنین است و وضو
بعد از غسل درین مقام نیز لازم و واجب نیست ولکن شهیدیکه در معرکهٔ قتال
مرده و مسلمین او را درک نکرده اند در حالیکه رمقی از او باقی مانده باشد غسلش
واجب نیست و کفن کردن او نیز واجب نیست خواه برهنه باشد یا برهنه اش کرده
باشند یا نه علی الاقوی و در صورت برهنگی جمعی لازم میدانند کفن را و اقرب اینست
که سقوط غسل و کفن بر شهید بطریق رخصت نیست بلکه جایز نیست غسل و کفن
براو و سقوط غسل ثابت است حتی در صورتیکه شهید جنب کشته شده باشد و
فرقی نیست در این احکام میان شهیدیکه باهن یعنی باسلحهٔ حرب مثل شمشیر و خنجر
کشته شده باشد یا بچکمه و دست و صدمه و نحو آن و میانه آنکه سلاح مسلمین باو
بخورد و کشته شود یا بپامال اسبهای مسلمین یا بسلاح کفار یا بپامال اسبهای ایشان
بشود و بالجمله کشته شدن که بآن ثابت میشود و احکام شهادت آنست که کشته شود
در معرکهٔ مشرکین بسببی از اسباب قتال ایشان مثل آنکه او را بکشند یا حمله کنند
بر ایشان پس در چاهی افتد و بمیرد یا از اسب یا از بلندی بیفتد یا اسب او را لگد
زند یا تیری بان بخورد اگرچه تیر خودش باشد و فرقی نیست در میان شهید حر
یا مملوک یا کبیر یا صغیر حتی مرضیع همچنانکه تصریح کرده اند بعضی بآن و واجب است
نماز بر شهید و دفن او و واجب است دفن کنند او را با جامهایکه در ان کشته
میشود و در وقت موت پوشیده است و اگر قبل از خروج روح از و کنده باشند
باید که باو بپوشانند از برای دفن بنابر اقرب و اگر جامه پوشیده باشد و در وقت

حرب و ضربت خوردن خود از بدن خود کنده باشد یا دیگری از بدن او بکند و جامهٔ دیگری را
باو بپوشانند و در وجوب دفن در جامهای اوّل یا ثانی یا باهم یا واجب نیست دفن
در هیچ یک چند احتمال میدهد لکن احتمال ثالث در کمال قوّت است و فرقی نیست
در جامهٔ نو و کهنه و فاخر و غیر آن و قلیل و کثیر آن و پنبه و کتان و ابریشم آن و فرقی
نیست میان آنکه شهید را وارث باشد یا نه اگرچه وارث صغیر یا مجنون باشد و اگر
جامهٔ او بعاریه گرفته باشد باید بصاحبش رد کنند نه آنکه او را با او دفن کنند و همچنین
اگر باجاره گرفته باشد یا مرهون باشد نزد او یا غصبی باشد درین فرضها اگر صاحب
جامه راضی شود بدفن کردن آن با جامه آیا واجب است دفن کردن با جامه یا نه
دران اشکالست لکن عدم وجوب اقوی است و آیا جایز است دفن کردن در اینحال
یا نه درین اشکالست و وجوب دفن در جامه وجوب عینی است پس عدول از آن جایز
نیست اگرچه خون آلوده نشده باشد و زیر جامه را باید با او دفن کنند اگرچه
خون آلوده نشده باشد بنا بر اقرب و جماعتی لازم نمیدانند دفن در آنرا مگر خون آلوده
شده باشد و پوستین را واجب نیست دفن کردن با او و همچنین با چکمه و کلاه و کمربند
و عمامه و اسلحهٔ حرب و پوستهای که با اوست و هرچه که او را لباس نمیگویند واجب
نیست دفن کردن با او و اگرچه خون آلوده شده باشد و خلافی نیست در ثبوت
احکام مذکوره بر شهیدی که برابر پیغمبر یا امام شهید شده باشد بنا بر اقرب
و در اجرای این احکام بر کسی که کشته شود در مقاتله با کفاری که رو بمسلمین آورده
باشند بجهة قتل ایشان [2] اگرچه در زمان غیبت باشد مثل این زمانها خلاف نیست
و بعضی حکم باشتراک ایشان با شهدائی که در خدمت امام کرده اند میدانند حتی در این
احکام و بعضی این احکام را بر ایشان جاری نکرده اند اگرچه ایشان را مثل شهدا

[2] و استیصال دین ایشان

در خدمت

در خدمت امام میدانند در ثواب و درجه و مرتبهٔ عالیه و مسئله محلّ اشکالست لکن قول
اوّل در نزد داعی اقرب است و لهذا این احکام را درین رساله مختصر ذکر کردیم و آیا احکام
مذکوره مختص باکسی است که اثنا عشری باشد و جهاد در آنچه رضای خدا باشد کرده
باشد یا شامل هر مقتولیست اگرچه کافر و مخالف باشد و مقصودش جمع کردن مال
دنیا باشد مسئله محل اشکالست و حق اینست که مناط صدق و قتل فی سبیل الله و
جهاد فی سبیل الله است و ظاهر اینست که با قصد جمع مال دنیا صادق نباشد و
اگر مقصود رضای خدا با ایمان صادق است و اگر قصد مشتبه باشد اقرب حمل بر
ارادهٔ تقرب است پس احکام مذکوره بر آن جاری میباشد و اگر قافله را دزد برخورده
و مقاتله نموده ایشان را بکشند و غسل و کفن از ایشان ساقط نمیشود و اگر جماعتی
مخالفین بر سر طائفهٔ شیعه آمده بجهة تسلط بر ایشان و بلاد ایشان یا اضمحلال
دین ایشان اشکالی نیست در جواز مقاتلهٔ ایشان بانواع قتل و حرب و همچنانچه با
کفار جایز است امّا اقرب عدم سقوط غسل و کفن است بر کسی که در محاربهٔ ایشان
کشته شود و همچنین جاری نمیشود این احکام بر کسی که غیر معرکهٔ جهاد ظلماً کشته شود
یا بر سر مالش یا عرضش کشته شود یا خانه بر سر او خراب شود و بمیرد و نحو آن اگرچه
اطلاق شهید [illegible] بعض از اخبار و آیا شرط است در ثبوت احکام
متقدمه بر شهید [illegible] است که مسئله منحل
میشود بچند صورت یکصورت آنکه [illegible] حرب و در
حالی که رمقی از او هست کسی که از مسلمین او را [illegible] صورت دیگر آنکه
موت او بعد از انقضاء حرب باشد بفاصلهٔ قلیل قبل [illegible] او را در حین حیوة
درک کند و در این دو صورت [illegible] اشکال احکام مذکوره [illegible] تأمل کرد

انکه از خارج معرکه بمیرد بعد از ادراک مسلمین یا قبل از آن و اینها را باید غسل و کفن نمود
واگر در معرکه برگ حتف بمیرد شهید نیست و حکمش سایر اموات است واگر میتی را در معرکه
به بینند و شک کنند که آیا برگ حتف مرده یا کشته شده اگر اثر قتل بر او هست احکام
شهید بر او جاری است والا فلا و اشکالی نیست در اینکه کفن زوجه بر زوج است نه
باقی مؤنتها اگرچه الحاق اینها نیز بکفن احوط است و حرام است نبش قبر خواه قبر مؤمنی
باشد یا کافر یا مخالفی چنانچه مقتضای کلام اصحاب است خواه کبیر باشد و خواه صغیر
یا حر یا مملوک و آنچه معتبر است در حرمت صدق نبش است واگر شک شود در صدق
احوط ترک است و آنچه مستفاد میشود از معظم اصحاب اینست که جایز نیست نبش از برای
نقل میت بسوی مشاهد مشرفه و بعضی تجویز کرده اند و قول معظم معتمد است و آیا
عدم جواز مختص بصورتیست که وصیت نقل بمشاهد مشرفه نکرده باشد یا اینکه شامل آن
صورت نیز هست اختیار ثانی بعید نیست و جماعتی تصریح کرده اند که اگر میت را
در زمین غصبی یا مشترکی دفن نمایند جایز است مالک را نبش قبر او خواه هتک حرمت
بشود یا نشود و آنچه گفته اند حق است ولکن مستحب است مالک را واگذاشتن آن و عدم
نبش خصوصا اگر میت رحم او باشد یا وارث او باشد و جایز نیست نقل میت به
بلدی دیگر بعد از دفن بغیر مشاهد خواه او را برهنه کرده باشند یا نه بلکه نقلش از
قبرش بقبر دیگر نیز جایز نیست و اگر نقل شد بسوی بلدی دیگر جهلا یا عمدا یا سهوا آیا
واجبست رد او بقبر اول یا نه حق اینست که بر کسانیکه مطلع بر آن شده اند مگر بعد از
دفن در قبر ثانی نه واجب است و هیچ واجب نیست بر کسیکه سهوا این عمل
از او سر زده او را در قبر ثانی دفن کرد سهوا و اگر عمدا از قبر بیرون آورد بر وجه
محرم ممکن است قول بوجوب اعاده بر او و از بعضی ظاهر میشود جواز نقل بسوی مشاهد
مشرفه

مشرفه بعد از دفن واگر مستلزم هتک حرمت میت نشود باینکه پاره پاره شود یا امثال
آن و جماعتی تصریح کرده اند بعدم جواز آن و مکروه است نقل میت بسوی بلدی دیگر
قبل از دفن مگر بسوی مشاهد مشرفه که آن مستحب است خواه دور باشد یا نزدیک خواه
میت بزرگ باشد یا کوچک اگرچه شیرخوار باشد چنانچه مستفاد میشود از کلام اصحاب
خواه فاسق باشد و خواه عادل و استحباب مختص بر ورثه نیست بلکه بر همه مکلفین
مستحب است واگر مقبره باشد که صلحا و شهدا در آن مدفون باشند نیز مستحب است
نقل میت بسوی آن و اگر خوف هتک حرمت آن نباشد **مطلب سیم** در تیمم و احکام
آنست اما آنچه بر او جایز است پس آن خاکست و جواز تیمم بر سنگ با وجود خاک خالی
از قوه نیست لکن احوط ترکست با وجود خاک و اگر خاک نباشد سنگ معین است و تیمم
بر اشنان و آرد و سرمه و زرنیخ و خاکستر و معادن جایز نیست و گچ و نوره بعد از
احراق بجواز آن دو قریب است و احوط ترک آنست و مکروه است تیمم بر زمین شوره ۳ جایز نیست دفن
زار و در زمین رمل با بودن خاک و سنگ و جایز است تیمم بر غباری که جمع کرده قبل از احراق
شده باشد بر جامه و یا نمد و یا زین اسب یا یال اسب و ترتیبی در اینها نیست و
با وجود خاک تیمم بر گل جایز نیست و با فقدان آن جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلافست
واگر چیزی یافت نشود مگر برف و اگر تواند بتدبیر آب کردن بنحویکه اقل غسل
بعمل آید عدول بتیمم جایز نیست و اگر ممکن نشود بعضی گفته اند که تیمم میکند بر آن مثل
تیمم بخاک و بعضی گفته اند بآن وضو میسازد یا غسل میکند با امکان اگرچه غسل ۲ بهتر است
بعمل نیاید و با عدم امکان تاخیر میکند نماز را تا ممکن شود از طهارت و جمع بین
القولین احوط است با قضای نمازی که متعذر اخذ در آن جنب کند با عدم امکان استعمال
آب جایز است او را تیمم و بعضی غسل او را واجب میدانند اگرچه ضرر کند و اقرب عدم وجوب اعاده

نماز اوست اگرچه احوط اعاده است و واجبست طالب آب بمقدار میکذر تیر پرتاب
در چهار جانب طلب آب کند در زمینی که مشتمل باشد بر بلندی و پستی و درخت و
سنگ بسیار بنحویکه پشت آنرا نه بیند و در زمین هموار بقدر دو تیر پرتاب از چهار جهت
پس اگر اخلال نماید بطلب آب بنحویکه براو واجبست اگر در وسعت وقت نماز کرده
نمازش فاسد است و اگر در ضیق وقت نماز کرده اگر ضیق وقت را باعث گویند تیمم
وایمم نمازش صحیح است و الا باید که اعاده کند و انچه را وضو و غسل میشکند تیمم را نیز
میشکند بعلاوه یافتن آب بعد از تیمم نیز از نواقض تیمم است و آیا بمجرد یافت شدن
آب تیمم ناقض است یا شرط است زمانی که تواند دران زمان طهارت ساخت احوط
قول اول است و تیمم جایز نیست قبل از وقت و جایز است در ضیق وقت بی اشکال
و در وسعت وقت خلاف است اقوی صحت آنست اگر بداند که عذر تا آخر وقت زایل
نمیشود بلکه صحت در صورت ظن بعدم زوال عذر نیز قوة دارد و اگر بداند که عذر
برطرف میشود یا مظنه باشد یا شک بر رفع ان داشته باشد پس در صحت ان در اول وقت
اشکالست احوط تاخیر است لکن صحت ان مطلقا دور نیست و جمعی گفته اند که اگر کسی
نماز قضای در ذمه او باشد در همه اوقات میتواند تیمم نماید و نماز آیات و
عیدین و نیز بعضی ملحق کرده اند و اگر بگمان ضیق وقت تیمم کرد و بعد از اشتباهش
معلوم شد که وقت باقیست و وسعت داشته بعضی گفته اند که اعاده لازم نیست
اما کیفیت تیمم بدانکه در ضربه تیمم خلاف عظیم است و بعضی مطلقا یکضربه میدانند
و بعضی مطلقا دو ضربه میدانند و بعضی سه ضربه میدانند و بعضی در بدل وضو یکضربه
و بدل غسل دو ضربه و اقرب در نظر قول اول است لکن احوط در تیمم بدل غسل اینست
که یک تیمم بیکضربه بجا آورد و یک تیمم مشتمل بر دو ضربه و اگر تیمم سه ضربه بجا آورد دعای

الخ

وبعضی گفته اند که ابتدا باصحاب پیغمبر و ائمه هدی میکند و زیاده میکنند بر ایشان
دیگرانرا در بعضی از اخبار است که اگر خواهی دعا میکنی بر دشمن خود و نفرین میکنی او را
و اگر خواهی اسم ایشانرا میبری و دعای توجه در وتر مستحب نیست چنانکه بعضی گفته اند
و مستحب است زیاده بر نوافل یومیه میان مغرب و عشا دو رکعت نماز و انرا غفیله گویند
زیرا که ان عشا را ساعت غفلت میگویند و از حضرت صادق روایت شده که
هر که دو رکعت نماز بکند میانه مغرب و عشا و در رکعت اول بعد از حمد بخواند وَذَا النُّونِ
اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا تا وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت ثانی بعد از حمد آیه وَعِنْدَهُ
مَفَاتِحُ الْغَيْبِ را تا آخر بخواند بعد از قرائت دست بر داشته بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ
بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ
بِي كَذَا وَكَذَا و بجای کذا و کذا حاجات خود را بخواهد و بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِيُّ
نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلٰى طَلِبَتِي وَتَعْلَمُ حَاجَتِي فَاَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي سؤال نکند حاجتی را مگر انکه خدا برآورد احوط عمل کردن
بجمیع کیفیاتست که در روایات وارد شده از کیفیت قرائت و سؤال از حضرت
امیر المؤمنین وارد شده که رسول خدا فرمودند که وصیت میکنم شما را بدو رکعت مابین مغرب
و عشا که در رکعت اول حمد و اذا زلزله سیزده مربته و در رکعت ثانی حمد و پانزده مرتبه قل هو الله
احد بخوانند پس اگر این عمل را در هر ماه بکند از مؤمنین است و اگر در سالی بکند از
محسنین است و اگر در هر هفته بجا آورد از صالحین است و اگر در هر شب بکند با من خواهد
بود در بهشت و ثوابش کسی احصا نمیکند مگر خدا و عمل باین روایت با کی نیست
و اولی اینست که نافله را در هیچ حال ترک ننماید بعضی گفته اند بسبب عذر که از انجمله است
هم و غم ترک میشود و مستحب است مسواک کردن قبل از نماز شب و بعضی گفته اند که مستحب است

بجا آوردن نماز شب متفرقا در سه وقت و در روایة معاویة بن وهب از حضرت
صادق ع که جناب رسول خدا ص بنای ایشان این بود که بخور خود را حاضر مینمودند
و در پیش سر خود میگذاردند و مسواک خود را در زیر فراش خود می نهادند و میخوابیدند
انقدر که میخواستند چون که بیدار میشدند می نشستند و چشم را بر آسمان میگردانیدند
پس میخواندند آیات از آل عمران که اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ تا آخر
و مسواک کرده و طهارت بجا آورده میرفتند بسوی مسجد و چهار رکعة نماز میکردند
و رکوع و سجود هر یک را باندازه طول میدادند پس میخوابیدند انقدر که میخواستند پس
بر میخواستند و وظایف مذکوره بجا می آوردند و دیگر باره میخوابیدند چون بیدار می
شدند وظائف را بجا می آوردند و وتر و رکعتین فجر را بجا میاوردند و آنچه در روایات
شرط نیست بلکه مجموع را باهم میتوان بجا آورد چنانکه در حدیث دیگر وارد شده و
مستحب است صد مرتبه صلوات میانه نافله صبح و نماز صبح و مستحب است ادعیه مأثوره
در نوافل و مستحب است خوابیدن بر جانب ایمن بعد از نافله فجر که آخر نماز شب است
و خواندن این پنج آیه از آل عمران تا الی المیعاد و خواندن این دعا که فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللّٰهِ الْمَتِينِ تا آخر که در کتب ادعیه
و جماعتی تجویز کرده اند که اگر سجده کند بعوض خوابیدن عیب ندارد و شهید تجویز فرموده اند
بتبدیل آن براه رفتن و حکم کردن و خوابیدن را افضل دانسته اند در آنچه مستحب است
از قرائت ۱ در رکعة اول نماز خلاف است و بعضی مستحب میدانند قرائت حمد و سی
مرتبه اخلاص ۲ و در رکعت ثانیه سی مرتبه قل یا ایها الکافرون و بعضی از علما گفته اند که سزاوار
است مجتهد متبحر در عمل بجمیع اقوال در احوال مختلفه و مستحب است طول دادن با وسعت
وقت و تخفیف ان با ضیق وقت و در دو رکعة نافله فجر افضل قرائت حمد است

بعد از

۱ حمد
۲ و بعضی در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه اخلاص ع

۲ ... بعض ع

بعد از حمد در اول و اخلاص در ثانی و خواندن توحید را در نوافل ظهر و مغرب و
عشا و نوافل شب و رکعة وتر بعضی ذکر کرده اند که رکوع از اطول میدهد بقدر قیام
ان و سجودش بقدر رکوع و قیام از رکوع و سجودش مساوی است و افضل اخفات است
در نوافل روز و جهر در نوافل شب و در جواز نشستن با قدرت بر ایستادن در نوافل
بغیر وتیره خلافست اقوی جواز است و در جای که نشسته بجا آورد سزاوار است
که هر دو رکعة را بیک رکعة حساب کند و اگر رکعتی را بر رکعتی محسوب دارد نیز جایز است
و کسی که نشسته نماز کند مستحب است که بعد از قرائت برخواسته در حال قیام رکوع
کند که نماز قائم بجهة او نوشته شود و مستحب است که اگر نشسته نماز کند در حال قرائت
مربع نشیند در حال سجود بر دو زانو نشسته باشد و در جواز خوابیدن به پشت و پهلو
با قدرت بر قیام نیز خلافست و قول بجواز اقوی است و احوط ترکست و در سفر
نافله ظهر و عصر ساقط است و وتیره را بعضی تجویز کرده اند و اقوی سقوط است
و نافله مغرب و شب ساقط نیست و بعضی نوافل فرائض را در اماکن اربعه که اتمام
در انها جایز است ساقط نمیدانند بر من فرق این مشکل است و از بعضی ظاهر میشود
که نوافل ماه مبارک رمضان در سفر ساقط نمیشود و آیا سفری که موجب سقوط نافله
میباشد باید مباح باشد یا نه ظاهر عدم سقوط در سفر حرام است پس سقوط نافله بر
مدار قصر است و لهذا تصریح کرده اند بسقوط نافله در حال خوفی که موجب قصر باشد
و مجموع نوافل هر دو رکعة بیک سلام است مگر وتر و صلوة اعرابی چنانچه گفته اند
و بعضی نیز غیر آن استثنا کرده اند و ان مشکل است و شرط است در وجوب نماز بلوغ
و عقل و اما اسلام شرط وجوب نیست بلکه شرط صحت است ۲ و تمرین طفل در شش سالگی
و بعضی در هفت سالگی گفته اند و در ده سالگی او را امیز نند بجهة نماز و بعضی در نه سالگی

۲ و مستحب است

تفریق

گفته اند و مخیر است در نیت میان وجوب و ندب چنانچه بعضی گفته اند و مستحب است تمرین
اطفال در نماز جماعت و روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که چون پسر سه ساله شد
میگویند باو که لا اله الا الله هفت مرتبه پس او را وا میگذارند تا سه سال و هفت ماه
و بیست روز پس میگویند باو که بگو محمد رسول الله هفت نوبت پس چون چهار
سالش تمام شد میگویند بگو صلی الله علیه و آله پس چون شش سالگیش گذشت امر
میکنند او را بشستن رو و دستها و نماز پس چون نه سالش تمام شد نماز و روزه
یاد ایشان میدهند و بجهت آن او را میزنند چون وضو و نماز را ترک کند و بالغ شد در
وقت نماز نماز را اعاده میکند **فصل سیم** در اوقات نماز است بدانکه از برای هر نماز یومیه
وقتیست معین که تقدیم و تأخیر آن جایز نیست و از برای هر یک از اینها دو وقت است
وقت فضیلت و وقت آخر و تاخیر از وقت فضیلت جایز است و گناهی بر او نیست
بلا تارک مستحب است اگر در وقت آخر بجا آورد و نوافل یومیه نیز موقوفند باوقات
خاصه اما نافله مغرب اول وقتش بعد از فراغ از نماز مغرب است و در آخر آن خلاف است
و اقوی آنست که وقتش بعد از فراغ نماز مغرب تا زایل شدن حمره مغربیست و اعتباری
در بعضی جانب مغرب بعد از حمره نیست و بعضی وقتش را ممتد بامتداد وقت نماز
مغرب میدانند و اگر وقت نافله خارج شود بعد از شروع در نافله در جواز اتمام
نافله و پس انداختن مزاحمه فریضه با نافله خلافست و در مسئله چندین قول است
و لکن اقرب در نظر وجوب قطع و عدم جواز اتمام است مطلقا حتی اگر در رکعتی که شروع
در آن کرده باید قطع نماید و اگر شک کند در بیرون رفتن وقت نافله حکم
میکند ببقاء آن و اما وقت وتیره بعد از نماز عشا است و وقتش ممتد است بامتداد
وقت عشا و اگر وقت نصف شب داخل شود و آن را بجا نیاورده باشد تصریح کرده اند

جمع

جمع با نکه قضا است و اگر نصف شب داخل شود و او در اثنای آن باشد در جواز
اتمام و صحت آن خلافست اقرب عدم صحت است و اگر تمام آن را ادراک
نکند لکن تمام کردنش احتیاطا باکی نیست و مستحب است که وتیره را آخر نوافل قرار دهد
و مستحب است که در آن دو رکعت قرائت واقعه و توحید و اما نماز شب پس اول وقت آن بعد از نصف
شب است پس تقدیم بر آن بدون عذر جایز نیست و وقتش ممتد است تا طلوع فجر ثانی
و مراد از نماز شب مجموع هشت رکعت و شفع و وتر است و مراد از نصف شب ما بین ۲ ای نصف مجموع
غروب شمس و طلوع شمس است چنانچه بعضی تصریح کرده اند و آن معلوم میشود ببرابر
شدن و میل کردن ستارها که در وقت غروب شمس طالع شده اند و اگر چهار
رکعت را از آن بجا آورده صبح طالع شود جایز است تمام کردن آن و مزاحمه نماز صبح
و اگر خواهد میتواند آن را ترک کند و مابقی را بعد از صبح بجا آورد بلکه آن افضل است
و متحقق میشود اکمال چهار رکعت باکمال سجده آخر از رکعت چهارم و اگر چه
هنوز سر بر نداشته و احوط عدم مزاحمه است در حالی که باعث فوت وقت
فضیلت نماز صبح شود اگر چه جواز آن حتی در این حال در کمال قوت است در صورت
مزاحمه و بجا آوردن مابقی را از نماز بعد از طلوع فجر مابقی را بتخفیف بجا میآورد
و اقتصار بر اقل آنچه مجزیست مینماید پس سوره را ترک میکند و در رکوع و سجود
یک تسبیح میگوید و اگر نشسته زود تواند بجا آورد نشسته میکند و آیا جواز مزاحمه
در وقتیست که چهار رکعت بجا آورد بگمان آنکه مجموع را درک میکند پس خلافش ظاهر
شود یا در صورت علم باینکه وقت زیاده از چهار رکعت نیست نیز جایز است او را
شروع بچهار رکعت نیز و مزاحمه بعد از آن خواه عمدا نماز را تا ضیق وقت انداخته باشد
یا بدون اختیار بعضی از علما تصریح کرده اند بجواز آن در هر دو قسم و در صورت

مزاحمه محتاج بنیت ادا یا قضا نیست و شفع و وتر نیز جزء نماز شب است پس انرا
نیز در آن صورت بجا میتواند آورد و اگر چهار رکعت قبل از فجر بجا نیاورده باشد
مزاحمه را جایز نمیشمارند بلکه حرام میدانند پس اگر در اثنای نماز صبح شود باید
قطع کند انرا و قضای فرائض یومیه و غیر یومیه از انچه قضای ان واجب است
میتوان انرا در هر وقت بجا آورد مگر در وقتی که وقت فریضه حاضره یومیه تنگ
شود خواه فریضه حاضره جمعه باشد یا غیر آن و هرگاه وقت حاضره یومیه تنگ
شود انرا باید مقدم داشت بر غیر آن مطلقا اگر چه آن غیر ادای غیر یومیه باشد مثل
مثل نماز کسوفین هم چنانکه جماعتی گفته اند پس اگر در اثناء نماز قضا یقین شد که
وقت حاضره تنگ شده انرا قطع کرده شروع بحاضره مینماید چنانچه ظاهر میشود
و در اوقاتی که نماز مکروه است و قضای نمازهای فوت شده مکروه نیست و هر
نمازی که در شرع وقت معین بجهة آن تعیین شده مثل نماز یومیه جایز نیست
تقدیم بر وقت و نه تاخیر از وقت و حکم جزء نیز مثل حکم کل است پس جزء نیز
تقدیم و تاخیرش جایز نیست خواه عذر باشد یا نه حتی نماز عشا اگر چه بعضی را
در ان خلاف است پس کسی که عالما عامدا قبل از وقت شروع در نماز کند اگر چه [illegible]
حکم کل دانیم اگر چه آن جزء قبل از تکبیر تنها باشد بلکه بنیت تنها نیز همین حکم
دارد و اگر انرا جزء دانیم و اگر چه باعث بر تقدیم تقیه باشد و اگر شروع بنماز
کند با اینکه باعتقاد او وقت داخل شده پس معلوم شود که مجموعش در وقت
اتفاق افتاده پس اگر میدانست که ممنوع است از ان نماز آن نمازش فاسد است و اما
اگر باعتقادش این جایز بوده بجهة شبهه صحت نمازش در کمال قوة است و مع ذلک
احتیاط را ترک نکند و بان نماز اکتفا ننماید و اگر کسی نماز را ابتدا قبل از وقت
کند

کند بجهة نسیان نمازش فاسد است خواه مراعات وقت را فراموش کرده باشد یا آنکه
نماز کند و اصلا وقت را بخاطر نیاورد با اینکه نماز را وقتی هست و اگر شروع بنماز
کرد قبل از وقت و انرا تمام کرد در وقت پس در صحت و فساد نمازش خلافست و
اقرب در نظر فقیر فساد نماز است و اگر چه انچه قبل از وقت اتفاق افتاده همان
تکبیرة الاحرام بوده باشد و اما اگر نسیانا شروع بنماز کرد پس مجموع آن در وقت اتفاق
افتد پس اقرب صحت آن نماز است بهر نسیان که بوده باشد و اگر جهلا نماز را ابتدا قبل
از وقت کند نمازش باطل است خواه جاهل بحکم باشد باین معنی که نداند که نماز را وقتی
هست و باید مراعات آن نمود یا جهلا بتفصیل اوقات باشد و اگر چه داند که
نماز را وقتی هست که باید در ان وقت کرد یا جاهل بموضوع باشد باین معنی که نداند
که وقت داخل شده یا جاهل بتفصیل اوقات باشد اگر چه داند که نماز را وقتی هست که
باید در ان وقت کرد یا جاهل بحکم نماز قبل از وقت باشد و اگر شروع بنماز کند
۲ قبل از دخول وقت نمازش
جاهل بدین معنی که باشد اگر چه نمازش را در وقت تمام کند نیز نمازش باطل است و
قول بصحة ضعیف است و اگر جاهل بحکم نماز کند معلوم شود که مجموع نمازش در وقت
بوده در صحة نمازش خلافست و مسئله در کمال اشکالست لکن قول بصحة اقرب است
و مع هذا ترک احتیاط نکند و اگر عالم بحکم نماز را بجا بیاورد در وقتی که شک در
دخول وقت داشته پس معلوم شود که مجموع ان در وقت بوده و اگر دخول در نماز
باعتقادش جایز بوده بجهة شبهه نمازش صحیح است و بعضی مطلقا حکم نمازش را فاسد
میدانند پس احتیاط را ترک نکند و اگر بجهة ظن بدخول وقت نماز را ابتدا قبل
از وقت کرده نمازش باطل است اگر چه ظن باشد که شرعا معتبر بوده و اگر محقق
شود که ظن او مطابق واقع بوده نمازش در وقت اتفاق افتاده بوده اگر ظن

ظن معتبر در شرع بجهة نمازش صحیح است والّا در صحت صلوتش اشکالست البته احتیاط را
ترک ننماید و باین نماز اکتفا نکند و در هر جائی که حکم شد بفساد نماز باعتبار وقوع
کل یا جزوش قبل از وقت باید اگر بعد از دخول وقت باید اگر بعد از دخول
وقت اعاده نماید و اگر اعاده نکرده باید بعد از وقت قضا نماید و اگر در
اثنای نماز فسادش معلوم شد باید قطع نماید از او با امکان تحصیل علم بدخول وقت
نه باعتبار تاخیر آن و اکتفا بظن نمیتوان نمود اگر ضرر و حرجی در تحصیل علم نباشد
و قول بجواز اعتماد بر ظن ضعیف است و اگر بتاخیر نماز مدت طویلی [illegible] تحصیل
علم و وجوب تاخیر خلاف است و مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط را ترک
نکنند لکن قول بجواز اعتماد اعتبار بر ظن شرعی نیست در اینجا اقربست و بنابر
جواز اعتماد اعتبار بر ظن شرط نیست که آن ظن حاصل از سبب خاصی لحم باشد بلکه
از هر چه حاصل شود اعتماد میتواند نمود و هم چنین شرط نیست که آن ظن قوی و
متاخم علم باشد بلکه مطلق ظن کافیست و هم چنین شرط نیست تفحص از معارض و
تجسس کردن بجهة آنکه آیا این ظن را معارضی هست که آنرا زائل کند یا نه لکن اینهم در صورتیست
که داند بدون تاخیر علم حاصل نمیشود امّا با احتمال حصول آن بملاحظه بعضی از
امارات و اسباب اعتماد بر آن ظن بدون اجتهاد جایز نیست پس تفحص بآن
نحوی که مؤدی نشود بتاخیر لابدّ است پس فحص و بحث در مدت طویله از سؤال از اشخاص
بسیار و رفتن بسوی مکانهای دور ضرور نیست امّا تاخیر قلیلی که لازم فحص و بحث است لابدّ
منه است و اگر تحصیل علم متعسر و مشکل باشد امّا ممکن باشد آیا اعتماد بظن میتواند
کرد یا باید متحمل مشقت و عسر او شود و علم را تحصیل کند در آن اشکال است پس احتیاط را
البته ترک نکنند امّا شهادت یک عادل را اعتماد نیست اگرچه [illegible] کنیم قبول قول

عدلین را

[illegible]

عدلین را در صورتی که عمل بظن جایز باشد عمل بقول عدلین یا یک عادل میشود اگر افاده
ظن نماید والّا فلا و امّا اذان مؤذنین را اعتماد بر آن نیست خواه ثقه باشد یا نه ۲ نماید
اگر علم ممکن باشد مگر آنکه اذان ایشان افاده علم نماید و در صورت عدم امکان
علم اعتماد باذان میتوان کرد اگر افاده ظن نماید بجهة ظن پس فرقی میانه مؤذن
عادل و فاسق و مخالف و شیعه نیست و اگر افاده ظن نماید بجهة ظن پس فرقی میانه
مؤذن عادل و فاسق و مخالف و شیعه نیست و اگر افاده ظن ننماید اعتماد بر
آن نیست در هیچ حالی و همچنین اعتماد بر خواندن خروسها و بال زدن آنها نیست
در حکم بزوال مگر افاده علم نماید یا افاده ظن در جائی که اعتماد بر ظن توان نمود و جماعتی
از علما گفته اند که کسی که کور باشد یا محبوس باشد در مکان تاریکی که تشخیص اوقات را
نتواند و عامی که معرفت اوقات نداشته باشد جایز است ایشان را تقلید غیر و
آن مشکل است بلکه تحقیق آنست که اگر ایشان را تحصیل ظن ممکن باشد و اگرچه باخبار
غیر باشد من باب الظن عمل میکنند و اگر نه علم و نه ظن ممکن باشد در این وقت
تقلید جایز است و بعضی گفته اند که اگر مظنه بخروج وقت نافله داشته باشد نافله
ترک میکند و شروع بفریضه نماید و نافله را قضا کند و آن نیز احوط است و لکن
لزوم آن معلوم نیست و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب معرفة وقت و حق اینست
که اگر مراد وجوب شرعی است که بر ترکش عقاب علیحده باشد پس آن معلوم نیست
و اگر وجوب من باب المقدمه است که بر ترک آن بخصوصه عقابی نیست پس آن حق است
لکن واجب انقدریست که اگر خواهد [illegible] آوردن نماز باشد در وقت موقوف است
بر آن پس بنابراین معرفة وقت بنحوی که علما ذکر کرده اند و تفصیلاتی که داده اند
واجب نیست **فصل چهارم** در لباس مصلی است بدانکه جایز نیست نماز در جلد میته

[illegible]

خواه ماکول اللحم باشد یا نه خواه دباغی شده باشد یا نه خواه نجس العین باشد یا نه خواه
صلاحیت ستر عورت داشته باشد یا نه بلکه با خود داشتن آن جایز نیست اگرچه نپوشیده باشد
خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه نماز میت باشد یا غیر آن پس اگر عمدا در آن نماز
کند یا با خود دارد نمازش باطل است و در صورت سهوا اشکالست لکن اقرب عدم
فساد است مگر آن میته نجس العین یا غیر ماکول اللحم باشد بر آن جاری میشود و آیا حکم
بخصوص میته حیوانات که صاحب نفس سائله باشد یا اعم است که شامل مثل ماهی نیز هست
دران خلافست لکن اقرب تعمیم است و نماز در موی و کرک و پشمی که از حیوانات
غیر ماکول اللحم چیده باشند یا تراشیده باشند در حال حیوة یا بعد از موت اشکالی
نیست و محتاج بشستن نیز نیست و اگر از میته کنده باشند دران خلافست و معتمد
جواز نماز است دران لکن اگر علم بنجاست آن موی کنده شده داشته باشد بنحوی که زوال
نشود مگر بشستن یا کندن محل نجس آنرا باید شست یا باید کندن اگر نماز موقوف
بر طهارت آن پشم مثلا بوده باشد و اگر جزوی از میته با آن باشد آنرا باید کند و بعضی
غسل مطلقا واجب میدانند و آن احوط است و بر این مسئله متفرع میشود مسئله مهمه
عام البلوی و آن اینست که بنا بر مختار که اصل طهارت موی کنده شده از حی
و میته است اگرچه آن جزوی که داخل است در جلد بوده باشد و اگر در حال وضو یا غسل
موی از ریش یا بدن کنده شود چنانچه غالبا اتفاق می افتد اگر آن موی یا آن جزو
از آن که داخل جلد بوده ملاقات با آب کثیر رو یا دست نه از آب یا بکه قلیل است
نجس نمیشود و در وضو و غسل خللی عارض نمیگردد و هم چنانکه در مو و پشم حیوان
ماکول اللحم نماز جایز است مطلقا اگرچه از میته باشد و همچنین جایز است در پر آن
و استخوان آن و جمیع آنچه حیوة دران حلول نکرده موقوف بر شستن نیست مگر
با شروط

باشروط سابقه و نماز در جلد حیوان ماکول اللحم بعد از ذبح بی اشکال است اگرچه دباغی
نشده باشد و بعضی موقوف بدباغی میدانند و آن احوط است و اگر شک در جلد
حیوان ماکول اللحم کند که آیا از مذکی است یا از میته است آیا جایز است نماز در آن
یا نه مسئله محل اشکالست و تحقیق آنست که مسئله را چندین صورتست و حکم در آنها
مختلف است **صورت اول** اینکه این جلد را که فرض شده که علم نداریم که آن نداریم از
دست مسلمی گرفته شده که آن مسلم محکوم بکفر نیست و میته و ذبیحه اهل کتاب را نیز
حلال نمیداند و نمیدانیم که از دست کسی گرفته که اگر از دست او میگرفتیم حکم
بمیته بودن آن میکردیم پس در این حال حکم بطهارت آن جلد میشود و جایز است
نماز دران خواه آن مسلم اثنا عشری باشد اگرچه از مخالفین باشد خواه در گرفتن
بطریق انتقال عین منفعت مثل بیع و هبه و نحو آن باشد یا بطریق انتقال
منفعت مثل اجاره و عاریه و نحو آن باشد بلکه اخذ بطریق غصب نیز حکم بطهارت
میشود و بالجمله بمجرد حصول جلد در دست مسلم حکم بطهارت آن میشود اگرچه
مظنه داشته باشد که تذکیه نشده و مسلم و خنثی نیز مسلمند و فرق میانه سفیه و
رشید نیست **صورت دوم** آنکه آن جلد را از دست مسلمی که محکوم بکفر نیست گرفته
شود و نداند که او از دست کسی گرفته که اگر از دست او گرفته شود حکم بمیته بودن
بودن آن جلد میشود لکن آن مسلم حلال داند میته را بدباغی اما خبر نهد که آن
جلد مذکی است یا نه در طهارت و جواز نماز در آن جلد خلافست لکن اقرب
حکم بطهارت آن و جواز نماز کردن در آنست لکن احوط ترک آنست و اگر
مسلم مستحل میته بدباغی خبر دهد بتذکیه آن قول او معتبر است و اگر خبر دهد باینکه آن
جلد میته است حکم بنجاست آن میشود و اگر بداند که آن مسلم میته را بدباغی حلال میداند

حکم بطهارت آن جلدی که از او گرفته میشود و بالجمله جایز نیست نماز در جلدی که از مسلمی
که حکم بکفرش نمیشود گرفته شود اگر بداند که آن میته است و خبر دهد بمیته بودن آن ۲ نداند که آن میته است و خبر ندهد بمیته بودن آن و خواه بداند که آن میته را [illegible] صح
خواه بداند که آن ذبیحه یا ذبیحه اهل کتاب را حلال میداند یا نداند و خواه در بلاد
اسلام بوده باشد یا بلاد کفر و حکم زن و خنثی حکم مرد است و اگر ظن داشته باشد
بانکه آن میته است نیز حکم بطهارت میشود لکن احوط اجتناب است صورت سیم اگر
از سوق مسلمانان گرفته شود لکن از دست کافر گرفته نشود و این جلد را حکم بطهارت
میشود و جایز است نماز در آن خواه آن سوق در بلاد اسلام باشد یا بلاد کفر
خواه الشخص که از آن گرفته شده معلوم باشد اسلام او یا مجهول الحال باشد و اگر
معلوم الکفر باشد حکم بنجاست آن میشود و معتبر صدق اسم سوق است پس دکاکین
متعدده که در اطراف واقع شده اعتبار بان نیست و مراد بسوق اسلام آنست
که غالب اهل آن مسلمانان باشند اگرچه حاکم ایشان کافر باشد و اگر صاحب آن بلد خبر
دهد که آن میته است حکم بنجاست آن میشود صورت چهارم آنکه از بلدی گرفته شود که غالب
اهل آن اهل اسلام باشند و آن کسی که از او گرفته شده کافر نباشد پس آن جلد نیز
محکوم بطهارت است و جایز است نماز در آن خواه الشخص معلوم باشد اسلامش یا که مجهول
الحال باشد و خواه میته را حلال داند یا نه خواه خبر بدهد بتذکیه یا نه مگر آنکه خبر دهد
بانکه میته است که حکم بنجاست میشود صورت پنجم آنکه آن جلد از دست کافری
گرفته شود آن محکوم بنجاست و عدم جواز نماز در آنست خواه آن کافر حربی باشد
یا ذمی یا مرتد یا غیر آن اگرچه از فرق مسلمین باشد غلات و خوارج لکن در این
قسم اشکالست و اگر بداند که آن کافر از مؤمنین گرفته اقرب جواز نماز است
در آن و هم چنانچه اگر بداند که مسلم از کافری گرفته اقرب حکم بجواز نماز نیست در
آن

آن نیز صورت ششم آنکه آنرا از سوق بازار کفر از کسی بگیرد که اسلام او معلوم نباشد
یا در دار الکفر گرفته از کسی که شخصی غیر معلوم الاسلام آنرا حکم بنجاست میشود و نماز در آن جایز
نیست خواه خبر بتذکیه بدهد یا نه صورت هفتم آنکه جلدی را از کسی نگیرد بلکه افتاده
باشد در جایی خواه بلاد اسلام باشد یا کفر و حکم آن در کمال اشکالست لکن اقوی
و احوط وجوب اجتناب است و شکی نیست در تذکیه حیوان غیر ماکول اللحم مثل شک در تذکیه
ماکول اللحم است در جمیع اقسام سابقه و جایز نیست نماز در جلد حیوان غیر ماکول اللحم
غیر از سنجاب و خز پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگرچه تذکیه شود و دباغی هم
شود و همچنین جایز نیست نماز در جلد کلب و خنزیر و پلنگ و یوز و گرگ و خارپشت
و حشرات و مسوخات و گربه و مرغهایی که ماکول اللحم نیستند و حیوانات دریایی که
ماکول اللحم نیستند و همچنین جایز نیست در جلد روباه و شغال و قول بجواز
ضعیف است و همچنین جایز نیست نماز در جلد سمور و فنک و همچنین جایز نیست
نماز در جلد میته خواه [illegible] و فرقی میانه مذکی و غیر مذکی نیست خواه
دباغی شده باشد یا نه و فرقی میانه ساتر و غیر آن نیست و هم چنانکه نماز در جلد
۲ همچنین جایز نیست اینها جایز نیست نماز در مو و پشم و کرک و استخوان اینها و غیر آن از گوشت و پیه
و غیر آن و اگر اجزاء این حیوانات بند زیر جامه و کلاه کرده باشند نیز نماز در
آن جایز نیست و قول بجواز ضعیف است و ملحق میشود بانها جامه که از حیوان
غیر ماکول اللحم باشد اگرچه ساتر نتوان بود و اگر جزئی از آن حیوان را با خود داشته
باشد و نپوشیده باشد آنرا اگرچه آلت ستر عورت داشته باشد در جواز نماز
۲ جمعی با آن خلافست اکثر قائل بعدم جواز و فرق نماز حتی در جزئی از حیوانات غیر ماکول اللحم
با خود داشته باشد اگرچه مو از او هم باشد شده اند و جمعی قائل بجوازند و حکم

جهت نجس
بعدم تحقق بآن صورت که پوستها باشد میدانند و مسئله محل اشکالست لکن اقرب
جواز است لکن احتیاط را ترک نباید کرد بمراعات قول اول پس نماز را در موهای
گربه که بجامه می‌نشیند باید ترک نمود و همچنین سایر اجزاء حیوانات غیر ماکول اللحم
غیر آنچه استثنا میشود و عرق و رطوبات و سایر فضلاتی که از انها است پاکست
حکمش حکم مو و استخوان انها است و همچنین است از انها و اما آب یا غیر آن ببلعد و
بعینه برگرداند بدون استحاله و انقلاب نماز بآن ضرری ندارد و اگر رطوبتی از آن
ببدن یا جامه برسد و خشک شود و چیزی از آن نماند محتاج بشستن نیست مانند جای
واستخوان آن حیوان مثل سایر اجزاء اوست پس نماز [illegible] ترک کند اگرچه قلیل ۲ با علاج را باید
باشد و اما اگر موی ان ان کنده شده باشد و با او باشد نماز در ان جایز نیست ۲ خشکش بدل کرد
اگرچه با جزء غیر ماکول اللحم نماز را تجویز نکنیم و حکم ناخن و عرق و آب دهن و سایر
رطوبات و فضلات طاهره حکم موست حتی مثل شیر و ودی و وذی و آب چشم
بلکه اقرب جواز نماز است با فضلات طاهره غیر حیض و موی غیر و اما اگر از موی
خودش یا موی غیر لباسی ساخته باشد در جواز نماز در آن اشکال است لکن اقوی
جواز است اگرچه احوط ترک است و همچنین جایز است نماز در پوستهائی ریزه و شبیه برای
که در زخمها و دملها در وقت به شدن یا غیر آن کنده میشود یا از کچلها ریخته
میشود یا از دست و بدن بشورا اینها کنده میشود اگرچه در جزء مستحب مستحب
قائل بمنع باشیم و اما اگر آن پوستها از غیر خودش باشد اقوی و احوط لزوم اجتناب نیست
اما نماز با شپش و کیک و پشه و مگس پاک نیست و همچنین با موم عسل اگرچه با جزء
مستصحب جایز بدانیم در لباس منع و مع ذلک احوط اجتناب است لکن اقوی جایز است ۲ بجوازست
و همچنین جایز است نماز با زنبور زنده و هر حیوانی که گوشت ندارد و نماز با مروارید

بلکه

پاک نیست و همچنین با صدف اگر حیوان غیر ماکول اللحم خود را بچسباند بشخص در حال نماز
اقرب صحت نماز است اگرچه در جزء مستحب منع کنیم و اگر بر جلد غیر ماکول اللحم ۲ روی
یا پشم یا کرک آن یا موی آن نماز کند اقرب صحت نماز است و اگر شک کند در جلد
و موی آن از اجزاء حیوان ماکول اللحم است یا نه احوط و اظهر وجوب اجتناب است ۲ که آیا از حیوان [illegible]
و همچنین اگر بداند که جلد و کرک از غیر ماکول اللحم است و لکن شک کند که آیا از حیوانی است
که نماز با جلد و کرک آن میتوان کرد یا نه اقرب وجوب اجتناب است نیز و ثابت
میشود بودن جلد و کرک از حیوان ماکول اللحم بشهادت عدلین و در اثبات آن
باشیاء که مفید ظن باشد اشکال است و احتیاط را ترک نکند و لکن بقول صاحب
مال و بایع ثابت میشود و اگر حیوان را بشناسد و اما نداند که ماکول اللحم است یا نه
تقلیداً و نه باجتهاد اقرب و احوط وجوب اجتناب است و اشکالی نیست در فساد نماز
کسی که عمداً نماز کند در جلد یا پشم یا کرک یا موی آن از حیوان غیر ماکول اللحم و همچنین
اگر سهواً یا جهلاً نماز کند بنا بر اقرب خواه نماز واجب باشد و خواه سنت
و خواه نماز میت و خواه زن باشد و خواه مرد و آیا فساد نماز در صورتیست که
مجموع نماز در آن کرده شود یا جزئی از آن کافی است در فساد یا شرط است صدق
اسم نماز در آن اقرب احتمال اخیر است و ضرورت مثل تقیه و سرما و نحو آن
اگر باعث نماز کردن در آن شود آن نماز صحیح است و اگر حیوان ماکول اللحم غیر
ماکول اللحم شود مثل اینکه انسانی او را وطی کند و یا جلال شود پس آن مثل حیوان غیر
ماکول اللحم نیست پس نماز در جلد و مویش صحیح است و لکن احتیاط را ترک ننماید ۲ بالذات
که مسئله محل اشکالست و اما آنچه خوردن گوشتش مکروه است مثل آنچه حرامست
نمیباشد پس نماز در جلد و پشمش جایز است و مکروه نیز نیست و در جواز نماز

در جامه که بر روی آن کرک روباه و قرشغال بوده یا در زیر آن بوده اگرچه نجس نشده باشد
و چیزی از آن با آن جامه نمانده باشد خلافست اقرب جواز با کراهت است و نماز
در کرک خز جایز نیست اگر خالص باشد از موی حیوانی که نماز در آن جایز نیست خواه
آن جامه ساتر باشد یا نه و در جلدش خلافست اشهر و اظهر جواز است و احوط عدم
جواز است اما جواز آن در صورتیست که مذکی باشد چنانچه بعضی از اصحاب گفته‌اند
که تذکیه آن اخراج آنست از آب در حال حیوة مثل ماهی و تذکیه آن معلوم میشود همچنانکه
تذکیه سائر جلدها معلوم میشود بتفصیل سابقه اما کرک آن مشروط بتذکیه نیست اما سائر
اجزاء آن مثل استخوان و گوشت نماز در آن جایز نیست و جایز نیست نماز در چیزهای
ممزوج با خز اگرچه خز غالب باشد و اگر خز را با ابریشم ممزوج کنند و جامه کنند نماز در
آن جایز است اگر خز مستهلک شود و در تعریف خز خلافست اقوی آنست که آن سگ
آبی است چنانچه بعضی از علما حکم کرده‌اند و آن در صحیفه عبد الرحمن حجاج بروایت
ابن ابی یعفور مستفاد میشود و از بعضی محققین اطبا نقل شده و بدانکه از علما بعضی اشکال
کرده‌اند نماز در آن جلدی که درین زمانها مشهور بجلد خز میباشد زیرا که معلوم نیست
که همان خزیست که در اخبار و کلام علما تجویز نماز در آن کرده‌اند و اما نماز در
جلد سنجاب خلافست در جواز آن و جواز اقربست و احوط منع است و کرک آن
مثل جلدش می‌باشد بنا بر مختار حکم سنجاب مثل حکم سباع است در احکام و فروع و
بعضی از علما گفته‌اند که سنجاب حیوانیست بقدر موش صحرائی که مویش در غایت
نرمیست و از پوستش پوستینها که ظریفان امرا می‌پوشند و بسیار صاحب حیله است
هرگاه کسی را ببیند در درختهای بلند بالا رود و در بلاد صقالبه بسیار است و
بهترین پوست آن اینست که ازرق و املس بوده باشد و حرام است بر مردان

حریر

پوشیدن حریری که قابلیت ستر عورت بوده باشد در حال نماز و غیر نماز مگر در حال حرب و ضرورت
پس پوشیدن آن از معاصی است که اگر اصرار بر آن نماید فاسق میشود و بعضی محض
پوشیدن آنرا فسق میدانند لکن اقرب آنست که بمحض آن فاسق نمیشود و در حال
نماز علاوه بر حرام بودنش نمازش نیز فاسد میشود خواه ستر عورت بآن کرده باشد
یا نه خواه نماز نافله باشد یا فریضه مثل نماز آیات و نماز میت خواه عالم ببطلان نماز
در آن باشد یا نه بلکه اگر سهواً یا نسیاناً یا جهلاً با اینکه حریر است نماز کند نمازش نیز
فاسد است بنا بر اقرب و احوط بلکه و اگر شک کند در حریر بودن در صحت نماز در آن
اشکال است پس احتیاط را از دست ندهد و آیا شرط است در حکم نماز در حریر که
مجموع نماز در آن کرده شود یا اینکه جزئی از آن اگر در آن کرده باشد کافیست اقرب
آنست که معتبر صدق نماز در آن حریر است عرفاً و کج نیز حکمش مثل حکم ابریشم است
و بر اطفال ممیز حرام نیست پوشیدن حریر اگرچه ضرورتی نباشد و معتبر صدق اسم حریر است
عرفاً و حقیقةً نه [illegible] و آیا این حکم مختص بحرب مباح است یا در حرب حرام نیز
جایز است احوط اول است بلکه آن خالی از قوت نیست و جایز است پوشیدن
آن قبل از شروع بحرب بالقدری که عادة جاری شده که چیزی بجهت حرب بپوشند
و در حال حرب نماز نیز در آن توان کرد و اشکال نیست در جواز پوشیدن در
حال ضرورت و نماز در آن نیز درین حال صحیح است و اما از برای محض دفع شپش
جایز نیست و از برای زنان جایز است پوشیدن آن مطلقا و نماز ایشان نیز صحیح است
و قول بفساد فاسد است و اما خنثی مشکل بر او جایز نیست مثل مردان و در نماز
کردن مرد در جامه حریری که ساتر نبوده باشد مثل تکمه و قلنسوه خلافست اقرب
و احوط منع است و از این قبیل شمرده‌اند بعضی جوراب و نعلین و خف را و رعایت که

از این قبیل باشد آن حریر که عجمها از آن کلاه میکنند غالباً بنابر مختار نماز در آن
جایز نیست و پوشیدن آن در غیر نماز نیز جایز نیست و اما فرش قرار دادن حریر
جایز است بجهة مردان بنابر اشهر و اظهر نماز بر آن جایز است و بعضی فرش کردن و تکیه دادن ۴ جایز نیست
بر آن را مکروه میدانند و مضایقه از آن نیست و همچنین سوار شدن بر آن و بالش و
متکا قرار دادن آن و پوشیدن روی خود بر آن مثل لحاف و در تشک و بخود پیچیدن
آن از برای مردان خلاف است و احوط منع است مطلقاً لکن جواز آن در غیر نماز
و منع در نماز بعید نیست و اما حمل حریر و ابریشم در غیر نماز در آن اشکال نیست ۲ در منع
و در نماز اقوی جواز آنست و جایز است نماز در جامه که در اطراف دامن و سر آستین
های آن و در مچهای آن سجاف حریر کرده باشند بنابر اشهر و اظهر و احوط آنست که ۴ سجف
زیاده از چهار انگشت مضموم نباشد اگر چه اقرب آنست که هر چه او را سجاف گویند
جایز است و در غیر نماز نیز پوشیدن آن جامه جایز است و این اختصاص بجامه ندارد
بلکه اگر آنرا پوشند نسبت بآن جایز است حتی مثل بالاپوشها بنابر اقرب و اگر جیب
حریر لبه باشد نیز جایز است و اگر ابریشم با غیر آن از هر چه نماز در آن جایز است
ممزوج کنند بنحویکه از حریر بودن خارج شود جایز است پوشیدن آن در نماز اگر
چه ابریشم آن زیاده باشد خواه آن ساتر عورت باشد یا نه و اگر ابریشم را مخلوط کنند
نمایند با چیزی که نماز در آن منفرداً جایز نیست و اما پوشیدن آن در غیر نماز جایز است
مثل کرک یا پشم حیوان غیر ماکول اللحم بنحوی که جامه از حریر محض بودن بیرون
رود پس در غیر نماز پوشیدن با اشکال است و اما در نماز پس اگر آن جزء غیر
ابریشم چیزی است که با خود داشتن آن در نماز مضر است اگر چه نپوشیده باشد
پس نماز در این جامه فاسد است و اگر حمل آن جایز است اما پوشیدن آن در نماز

جائز

جائز نیست پس نماز در این جامه اگر نگویند که نماز در آن جزء مخلوط کرده ضرر ندارد پس
اگر ابریشم با کرک غیر ماکول اللحم مثلاً مساوی باشد یا قدری زیاده و کم بنحوی که جامه را
حریر نگویند و جامه را کرک غیر ماکول اللحم نیز نگویند نماز در آن جائز است بنابر اینکه
اجزاء غیر ماکول اللحم را اگر بگوییم حمل آن منع نمیکند و منع را منحصر بصورت پوشیدن
دانیم یا کسی که مطلق حمل جزء غیر ماکول اللحم را منع میکند نماز در این جامه را تجویز نخواهد
نمود و اگر آنچه با ابریشم مخلوط شده بجهة قلت آن مستهلک باشد پوشیدن در نماز و
غیر نماز هیچیک جایز نیست و مرجع در شناختن حریر و غیر آن و معرفه پوشیدن
حریر و نماز در آن کردن عرف است و اگر کسی شک کند که او را آیا حریر گویند یا نه
در آن اشکال است احتیاط را ترک نکند و ظن بآن حکمش حکم شک است و شرط
نیست که مزج بطریق بافتن باشد بلکه بهر نحوی که از حریریت خارج شود کافیست اگر چه
باین نحو باشد که پنبه را و ابریشم را باهم بریسند یا باهم بتابند و بافند و جامه کنند بلکه
و جامه کنند بلکه بس است که بخیاطت و دوختن دوزند که جامه از حریر بودن خارج ۲ بنحوی
شود و بالجمله مناط صدق پوشیدن حریر و نماز کردن در حریر است و اگر روی
روی جامه حریر باشد و آستر غیر آن و بالعکس فایده ندارد و همچنین اگر آستر
دایره آن غیر باشد و وسط آنرا با ابریشم یا کج پر کرده باشند مثل پنبه دار پس
منع از آن اقوی نیست و قول بجواز ضعیف است و دوختن غیر حریر با ابریشم جایز است
و قول بمنع در کمال ضعف است و همچنین جایز است قرار دادن بند قبا و نحو آن
از حریر و همچنین قیطان و سقایف جایز است که ابریشم لبه باشد و همچنین باکی نیست
بجامه که معظم آن حریر لبه باشد جایز نیست لبه باشد اگر صدق نکند که نماز در حریر
کرده است و جایز نیست پوشیدن طلا در نماز بنابر اقرب و اشهر و احوط خواه ساتر

[illegible]

باشد یا نه حتی مثل نماز جنازه و آیات و عیدین و نافله و بر زنان حرام نیست پوشیدن
آن حتی در نماز و نسبت بخنثی نیز احوط ترکست و پوشیدن در غیر نماز نیز بر مردان
حرام است مطلقا اگرچه یکی تاتم باشد و جمعی انرا از گناه کبیره میدانند و لکن اقرب اینست
که از صغایر است و احوط ترک مبطلست بجهة مردان اگرچه بپوشند و جمعی حرام میدانند ۲ تبرّی بطلا است
و لکن اقوی جواز با عدم صدق پوشیدن ۲ آن در حال ضرورت جائز است نه در حال ۲ ا ضرورت در پوشیدن
حرب و همچنین جائز است فرش قرار دادن و سواری بران و بالش قرار دادن و
نحو آن از اموری که پوشیدن نباشد و بر طفل پوشیدن آن حرام نیست بلکه پوشانیدنش
و تمکینش بجهة پوشیدن نیز بر وی حرام نیست و اما مذهب که بر روی آن طلا کرده
باشند یا آنکه طلا و نقره را مخلوط کرده باشند تحقیق دران اینست که اگر صادق است
که نماز در طلا کرده نماز دران جائز نیست و الا جائز است لکن احوط ترکست مطلقا
و همچنین در جامه که بطلا و غیر طلا از اموری که نماز دران جایز است بافته باشند
و همچنین در جامه که بطلا نقش شده باشد و بالجمله قدر متیقن فساد نماز است در طلا
نه با طلا اگرچه احوط ترک این امور است جمیعاً و اما طلا که ممزوج با حریر شده باشد حکم
بعدم جواز مضائقه نیست اگرچه نتوان گفت نماز در حریر شده یا نماز در طلا شده
و نماز در مذهبی که کهنه شده باشد و اسم ان از ان رفته جائز است و چون مناط منع
صدق پوشیدنست پس با خود داشتن طلا مضر نیست حتی در نماز خواه با سکه باشد
و خواه نه و همچنین با خود داشتن کتب مذهبه و شمشیر و نحو آن که بطلا نقش شده باشد
مانعی نیست بلکه در جامه که دران علمهای طلا باشد جائز است و اگر سهواً یا جهلاً
نماز دران کند نمازش صحیح است اگر بجهت بطلا بودن باشد نه در حکم طلا جائز
نیست نماز در جامه غصبی و تصرف در آن در غیر نماز نیز حرام است و اگر عورت خود را
بآن

بآن پوشند نمازش باطل است خواه رد در آن جامه بسوی مالکش موقوف بر فعل منافی
نماز باشد یا نه خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه ادا باشد یا قضا خواه نماز یومیه
باشد یا غیر آن حتی نماز میت اما سایر عبادات نیز مثل نماز است پس در جامه
غصبی فاسد است یا نه مقتضی تحقیق آنست که آن عبادت اگر لازم ندارد تصرف
دران مغصوب را الا آنکه بنا بر رد کردن بصاحبش نیست مثل روزه پس صحیح است بلا
اشکال و اگر لازم دارد تصرف را انرا پس دران اشکال عظیم است لکن اقوی
و احوط فاسد است و اگر آن عبادت منافی رد کردن بمالک باشد اما لازم نداشته ۲ آب در عبادت خالی
باشد تصرف دران را اقرب صحت و درف نماز دران جامه فرق میانه از قوت نیست ۶
احدی از زن و مرد و خنثی نیست و اما طفل نمازش دران باطل نیست و ملحق میشود
بساتر هر جامه که قابل ستر باشد اگرچه بان ستر نشده باشد پس نماز دران
فاسد است و جمعی هر چیزی که پوشیده باشند مثل ان میدانند حتی مثل خاتم و دست
بند و کمربند و نحو آن و تحقیق آنست که اگر نماز دران چیز اگر مستلزم تصرف زیاده
از پوشیدن نیست و رد کردن آن بمالکش یا کسی که قائم مقام مالکش میباشد یا حفظ
آن موقوف بمنافی از منافیات نماز نیست ملحق نمیشود و موجب فساد نماز نیست
و اگر لازم دارد تصرف مذکور را پس ملحق میشود و نماز دران صحیح نیست و اما اگر تصرف ۲
را لازم ندارد اما لازم دارد رد کردن آن بمالکش منافی نماز را [illegible] ۲ فساد خالی از قوت نیست ۶
و چیزی غصبی که با خود داشته باشد نیز حکمش مثل انچه در بین قسم گفته میشود اگرچه
مراعات احتیاط در هر دو اولی است و انچه مذکور شد در صورت علم بغصبیة
و عدم فراموشی است و اما اگر جاهل بغصبیة لباس باشد اما بنحوی باشد که شرعاً تصرف
دران جایز باشد مثل آنکه او را از مال خود داند یا از دست مسلم گرفته باشد پس

نماز دران جایز است و صحیح است لکن این در غیر صورت اشتباه مغصوب است بملک خود
زیرا که درین حال نماز ~~در حال اشتباه~~ در هیچیک جایز نیست و در جمیع این صور هر گاه
اگر نماز کرد و بعد علم بغصبیت حاصل شد اجرة المثل را برا و لازم میدانند و اگر در اثنای
نماز مطلع شد بغصبیت اگر ممکن است او را کندن ~~نماز صحیح است~~ و اگر کندن موقوف
بر فعل منافی است نماز باطل است و اگر عالم شد بغصبیت و فراموش کرده دران نماز کرد
نمازش صحیح است و برا و گناهی نیست لکن احوط اعادهٔ آن نماز است در وقت و قضا
در خارج وقت و بهر حال اجرة المثل لازم است و اگر نداند که نماز در جامهٔ غصبی حرام است
پس نماز کرد پس اگر مقصر نباشد برا و چیزی نیست و صحت نمازش بعید نیست و اگر مقصر
باشد پس احوط بلکه اقرب فساد نماز و وجوب اعاده یا قضا است اگر عالم بتحریم نماز در آن
باشد و جاهل بغصب نماز در آن باشد با تقصیر نمازش فاسد است بلکه با عدم تقصیر نیز
باطل است علی الاقرب و شخصی که عالم بود و حکم را فراموش کرد مثل کسی است که ندانسته است
اصلا و اگر مالک اذن دهد غاصب را نماز او صحیح است و لکن ضمانت باقی است و اگر اذن
بطریق عموم بوده باشد مثل اینکه بگوید هر کس مأذون است در نماز کردن در ملک من یا هر که
خواهد نماز کند و نحو آن در شمول این اذن و جواز نماز کردن غاصب در آن اشکال است
و تحقیق آنست که اگر از قراین علم حاصل شد که مرادش غیر غاصب است نماز غاصب صحیح نیست
و اگر علم حاصل نشده پس دران تفصیلی است که مقام مناسب ذکر آن نیست و کسی که مالک
عین بوده باشد اگر منفعت آن منتقل بغیر شده باجاره نمازش در آن جایز است و الا
باید که اذن صاحب منفعت بگیرد و اما مالک منفعت مثل مستاجر در آن اشکالی نیست
و اگر اذن مالک عین و منفعت هر دو باشد لکن گمان کند که احتمال غیر بر و دو نمازش صحیح است
و الا فلا اگر چه ظن قوی داشته باشد برضای مالک خواه مالک آن پدر و مادرش باشند

یا غیر

یا غیر آن و نماز صحیح است در چیزی که خریده باشد آنرا بفضای مالک خواه به بیع فاسد یا اجاره
کرده باشد و اما با علم بایع و مشتری بفساد اشکال است و اگر اذن دهد مالک
بپوشیدن جامه بنماز در آن صحیح است مگر اینکه منع کند از نماز و اگر منع کند در حال
نماز باید که بکند و الا فاسد است و اگر ممکن نشود کندن نماز باطل است نیز اما اموری
که مستحب است نسبت بلباس مصلی پس چندین امر است از انجمله مستحب است نماز در نعل عربی
خواه نماز واجب باشد حتی نماز جنازه و خواه مستحب حتی مرتبه غیر ~~...~~ خواه مرد باشد
و خواه زن بلکه از جمعی ظاهر میشود عدم اختصاص استحباب بعربی بلکه بغیر عربی نیز استحباب
بعمل آید و مانعی نیست از این قول اگر جهة دیگر مانع نباشد و باید در وقت سجده
انگشتهای پا بر زمین برسد و بعضی از علما ذکر کرده اند که نعل عربی هر نعلی است که بند
پا را آنقدر یکه مسح بر او جایز نیست بپوشاند و مستحب است تحنک در نماز چنانچه جمعی گفته اند
و مکروه است نماز در عمامه که حنک نداشته باشد و این حکم در همهٔ نمازها از فریضه
و نافله جاریست حتی نماز میت و نماز احتیاط و بعضی تحت الحنک را واجب میدانند
و این قول ضعیف است و اما استحباب مختص بصورتیست که از شهرت نباشد و مخالف
مروت نباشد پس در بسیاری از بلاد نسبت به بسیاری از مردم ساقط میشود یا تعمیم
دارد جمیع صور معتمد در نظر ثانی است و شرط است که باقی باشد تا آخر نماز و
همچنین مستحب است تحنک مطلقا و مکروه است ترک آن مطلقا در جمیع احوال نماز از دو جهة
مستحب است و یک تحنک مستحب بعمل می آید و نیت اینکه از مستحبات نماز است آنچه
میتوان منع از این نیت نمود چنانچه بعضی کرده اند بیوجه است و بدانکه از چندین حدیث
بر می آید استحباب انداختن طرف عمامه را در زیر حنک حتی و عدم استحباب تحنک در جمیع
احوال و مراد از تحنک مدور کردانیدن جزئیست از عمامه خواه از وسط آن یا سر آن

با جامه ای که پوشیدن آن ... و اگر ... علم بغصب آن ... نماز صحیح است
نماز در آن بدون منافی باید ابتدا کند و نماز صحیحست
یا غیر غاصب نماز ... نیست
علم برضای او بقرینه شد
لباس
در ... و ... مستحب است تحنک

در زیر حنک خود و اگر از غیر عمامه باشد کافی نیست و مکروه است نماز در لباس سیاه
از برای مصلی خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه لباس بافته باشد یا غیر آن و اگر چه
بجهة غزا یکی از ائمه علیهم السلام یا قارب خف پوشیده باشد بلکه مکروه است پوشیدن آن
در غیر نماز نیز و بجهة تقیه کراهتی ندارد پوشیدنش و جمعی گفته اند که جایز است نماز
بدون کراهت در عمامه سیاه و خف و کسا که تفسیر کرده اند آنرا بعضی بجامه از
پشم و از آن جمله است عبا و اقرب ثبوت کراهت است در آن و همچنین مکروه است
در جامه سرخ و بعضی سبز رنگ را مکروه دانسته اند و همچنین مکروه است بر مردان
نماز در جامه معصفر و مزعفر بلکه پوشیدن آن در غیر نماز نیز مکروه است و از جمعی
مستفاد میشود کراهة نماز در هر رنگ سبز و از بعضی بر می آید کراهت در هر رنگ
اگر چه سفید نباشد و بعضی گفته اند که خف از سیاهی مستثنی است نه بحمره و واجب است
بر مردان تمام پوشیدن عورت در حال نماز و شرط صحة نماز است پس اگر عمداً ترک
کند و نماز کند نمازش باطل است اگر چه بعضی از آنرا پوشیده خواه کسی باشد که نظر
کند اگر چه محرم باشد یا نباشد خواه نماز واجب باشد خواه مستحب لکن در نماز
مستحب خلافست و مسئله محل اشکالست لکن اقوی و احوط اشتراط ستر است
در آن نیز و عورت مرد عبارت از قبل و دبر است و بیضتین داخل قبل است
پس الیتین در آن داخل نیست و میان دبر و بیضتین داخل عورت نیست و فرقی
نیست درین امور میانه حر و مملوک و بالغ و طفل نیست و پوشیدن زیاده
بر این واجب نیست مگر انقدری که موقوف است بر آن پوشیدن عورت بر آن
که از باب المقدمه واجب است و اگر در اثنای نماز عورت مکشوف شود و عالم
بر آن نباشد پس مطلع شود در اثنای نماز یا بعد از آن در صحت و فساد نمازش

خلافست

خلافست و معتمد صحت است اگر چه احوط فساد است و فرقی نیست میان طول
زمان و عدم آن و هم چنین فرقی نیست میان کشف همه آن یا بعض آن و اگر در اثنای نماز
مطلع شد واجب است پوشیدن آن بی تامل و اگر عمداً ترک آن کند درین حال نمازش
باطل است و اگر عاری نماز کرد یا نسیاناً اقرب صحة نماز است لکن قول بفساد
احوط است و بنابراین احوط اعاده است در وقت و قضا نمودن خارج وقت چنانچه
بعضی از اصحاب گفته اند و اشتراط ستر در حال امکانست و اگر ممکن نباشد نماز
فاسد نمیشود بترک آن و باید عورت را از چهار جانب بپوشاند پس اگر از
پشت یا بالا یا پایین یا یسار یا فوق یا میانه این جوانب دیده شود پوشیده
نشده و آیا باید آنرا از جانب تحت نیز پوشید بنحوی که از پایین نیز دیده نشود
یا نه و تحقیق آنست که اگر شخصی بر روی زمین نماز میکند و کسی که در میان دریا که او
یا قریب بان خوابیده باشد بنحوی که اگر خواهد می بیند عورت او را از زیر پس پوشیدن
از آن واجب نیست و اگر بر کناره بامی یا چیزی مرتفعی نماز میکند و عورتش بنحوی است
که هر که از پایین نظر کند به بیند باید بپوشد بنا بر اقوی و احوط و اگر جامه را سوراخی
بهم رسد اگر محاذی با عورت نباشد ضرر ندارد و الا نماز فاسد است و اگر عمدا
نماز کند باین حال و اگر بدست خود آنرا جمع کند بنحوی که ستر بجامه حاصل شود
و [illegible] طرف شود منافی بعمل نیاید نمازش صحیح است و اگر دست بر آن
سوراخ نهد که ستر بدست حاصل شود در فساد نمازش اشکالست و صحت اقوی است
و احتیاط را ترک نکند و همچنین است حکم اگر غیر دست بر آن نهد جائی که جایز
باشد و احتیاط را ترک ننماید و اگر ستر موقوف بخریدن ساتر باشد واجب است
خریدن با قدرت و اگر موقوف باجاره است باید اجاره کرد اگر چه زیاده از

٤١

اولیٰ باشد مادامی که ضرری بران مترتب نشود که موقوف بر قبول هبه یا عاریه باشد نیز واجبست قبول و بالجمله هرگاه ممکن شود ضرری بران مترتب نشود و منع شرعی نباشد واجبست تحصیل ساتر اگرچه قبول قیمته ساتر باشد و بعضی خریدن ساتر مقدم بر خریدن آب دانسته اند اگر قیمته یکی ازان در دایته باشد و آن مشکل است و ستر حاصل نمیشود بجامه که حکایت رنگ عورت باشد پس اگر چنین جامه پوشیده نماز کند باطل است و برابن مسئله متفرع است عدم جواز نظر بر بدن و صورت در جای که حکایت نظر بر آن از پشت شیشه و عینک و در آینه و آب در وجوب ستر حجم عورت خلافست و اقرب عدم وجوبست پس پوشیدن مقدار طول و عرض آن لازم نیست و در وجوب ستر شبح و سیاهی که از پشت جامه پیدا میشود اشکالست احوط وجوبست و موی عورت را واجب نیست پوشیدن آن اما جایز نیست لکن مکروهست نماز بجامه مردان در یک جامه نازک که بپوشند آنچه را واجبست ستر آن در نماز و جماعتی تصریح کرده اند که اگر بر زبر آن جامه دیگری باشد کراهت برطرف میشود و اگر جامه غلیظ باشد بعضی مکروه نمیدانند نماز در آن را اگرچه یکی باشد و احوط کراهتست در یکی مه و بدانکه ستر عورت باموری چند حاصل میشود و ازانجمله جامه که بافته شده از پنبه و کتان اشکالی در ان نیست و همچنین جامه که بافته از پشم و کرک و موی حیوان ماکول اللحم و همچنین حریر جهته زنان و پوشیدن این امور مذکوره اختصاص بحالت دون حالی یا شخصی دون شخصی یا طوری ندارد و همچنین است جامه که از جلد حیوان ماکول اللحم ساخته باشند و پوستین که ازان میسازند و اینها از لباسهای عادی است و در همه حال جایز است ستر باینها و ازانجمله لیف و برگ درخت و نبات است مثل برگ کدو و اگر جامه یافت نشود بغیر از اینها ستر میکند عورت خود را از زمینها

بالکلام

بالکلام و در جواز ستر باینها با امکان ستر بجامه خلافست و مسئله محل اشکالست لکن احوط ترک است اقرب جواز است اگرچه در حال تمکن باشد لکن احوط ترک است و ازانجمله گل است که غیر از آن حتی برگ و لیف یافت نشود و در این حال ستر بگل با وجود لیف و برگ درخت خلافست لکن اقرب جواز آنست با وجود جامهای متعارف هم که از پنبه و کتان نیز و در کمال قوتست و ازانجمله آب گل آلود است که بر فتن در میان آن عورت پوشیده شود و اگر ممکن نشود ستر مگر بر فتن در میان آنها با عدم ضرر و مشقتی که عادة متحمل نتوان شد و ستر باینها در ان حال واجب و نماز را بجا آوردن عریانا باطل جایز نیست بلکه با امکان امور متقدمه نیز جواز ستر باینها اقربست و لکن احوط ترکست بلکه جایز است ستر بچیزی که انرا لباس ترکویند و صلاحیت ستر داشته باشد اگرچه از افراد نادره باشد بغیر ازانچه استثنا شد پس ستر به پنبه و پشم غیر بافته بنحوی که انرا لباس نگویند و بچوب و استخوان و سنگ و بوریا همه جایز است بلکه اگر ضرری حاصل شود در هر یکی ازین امور ستر بان ساقط میشود لکن احوط آنست که ستر بغیر جامه نشود با وجود او و همچنین احوط عدم ستر بآب و گل است جمله با امکان جامه و با عدم امکان گل را مقدم میدارد بر آب الا حوط و اگر جامه نباشد ستر ممکن نباشد بچیزی مگر برفتن در گودی که انرا بپوشد از نظر بعورت او واجبست دخول در آن و نماز ایستاده با رکوع و سجود بجا آوردن و در تقدیم آن بر آب و گل آب اشکالست و تحقیق آنست که اگر مسمی ستر با هر یک بعمل آید با امکان بجا آوردن جمیع واجبات مخیر است میانه اینها و اگر ستر با هیچ یک صادق نباشد و لکن همه واجبات را با هر یک تواند بجا آورد نیز مخیر است و اگر با بعض مسمی ستر باشد و قدرت بر همه واجبات نباشد و ستر باشد اشکالست و احتیاط را ترک نکند باینکه در نماز بجا آورد

تنگ و کاجبت قبا بوت مثل گود است و عریانی که هیچ قسمی از ساتر عورت او ممکن نباشد
واجب است که نماز را ایستاده بجا آورد اگر ایمن باشد از اینکه کسی عورت او را ببیند
والا نشسته نماز میکند و آیا علم باینکه کسی نظر میکند مثل نشستن یا باحتمال حق تفصیل است
پس اگر علم یا ظن دارد بوجود کسی که نظر میکند از اول تا آخر نماز نماز را نشسته میکند
لکن در صورت ظن احتیاطا دو نماز میکند یکی قائما و دیگری قاعدا و اگر علم یا ظن دارد ۲
بعدم ناظر از اول تا آخر نماز را ایستاده میکند لکن در صورت ظن احتیاطا دو نماز است نشسته ۲ بعدم وجود
و ایستاده و در صورت شک نیز واجب است که قائما نماز کند و احتیاطا دو نماز است و
کسی که ایستاده نماز میکند اگر در اثنای نماز مطلع شد بر نظر کننده بنشیند و نشسته
نماز کند و اگر مطلع شد بر بعدم ناظر بر میخیزد و مراد بناظر مرد یا زن یا خنثی بالغ
یا ممیز است اگرچه محرم او باشد و اگر شک در ممیز بودن طفل کند حکم بوجوب قیام
در نیست و این شخص عاری رکوع و سجود را ترک میکند و بجای آن ایماء میکند
خواه ایستاده نماز کند و خواه نشسته نماز کند و ترک رکوع و سجود بر او واجب است
و واجب نیست ایماء کردن بسر و ایماء بچشم کافی نیست مگر بسر ممکن نشود ایماء بچشم
معین است و در این حال ... و در ایماء بجهة سجود سر را پائین تر می آورد
احتیاطا لکن اگر مساوی باشد نیز جایز است بنا بر اقرب و واجب نیست در ایماء
خم کردن پشت و گذاشتن دستها و انگشت پاها بر موضع سجود در وقت سجود بلند
کردن چیزی که سجده بر آن کند مثل مریض بنا بر اقرب لکن احوط است و واجب نیست
ایستاده را نشستن در وقت سجود و نه نشسته را قیام بجهة ایماء رکوع و آیا واجب است
بر ایستاده نشستن بجهة تشهد و سلام یا نه و حکم بنشستن اگر موجب کشف عورت
نشود و الا حکم بایستادن بعید نیست و اگر ترک کند عاری ... ایماء بجهة رکوع
و سجود

و سجود را عمدا نمازش باطل است خواه رکوع و سجود را بجا آورد یا نه خواه نظر کننده باشد یا نه
و اگر سهوا ترک کند رکوع و سجود را نیز بمجموع نمازش باطل است و اگر سهوا ترک ایماء نماید و سهوا رکوع
و سجود را بجا آورد مسئله در کمال اشکال است و اقوی عدم فساد است و احوط اعاده است
و همچنین اگر ایماء را بجا آورد و سهوا رکوع و سجود را ترک کند اقوی صحت و احوط اعاده است
و اگر نماز را عریانا کرد با ایماء از ضرورت اگرچه ساتر یافت شود و وقت باقی باشد و در
وجوب تاخیر نماز تا آخر وقت بر ان عریان و جواز تقدیم خلاف عظیم است و تحقیق آنست
که اگر علم یا ظن داشته باشد بعدم حصول ساتر از اول تا آخر وقت جایز است تقدیم
در اول وقت و اگر علم یا ظن داشته باشد بحصول ساتر واجب است تاخیر نماز و اما
با شک اشکال است اظهر جواز تقدیم و احوط تاخیر است و اگر ساتری نیابد بغیر از حریر
عریانا نماز میکند با ایماء و اگر ضرورت باعث پوشیدن حریر شود نماز در آن میکند
بدون ایماء بلکه با رکوع و سجود و اگر نیابد ساتری الا جلد میته نماز را عریانا میکند و اگر
مضطر شود بپوشیدن می پوشد و با رکوع و سجود نماز میکند و همچنین است حکم جلد
حیوان غیر ماکول اللحم و اگر نیابد الا جامه نجس در ان اشکال است اما اگر سرما یا نحو
آن از ضرورتهای داعی شود می پوشد و نماز را با رکوع و سجود ... میکند و اگر نیابد الا
جامه غصبی عریانا با ایماء نماز میکند و اگر خوف هلاک خود و ضرر ... باشد ... می پوشد
با ضمان و نماز را با رکوع و سجود میکند و اگر امر دایر شود میانه پوست غیر ماکول اللحم
یا میته یا طلا و میانه نجس یا حریر مخیر است و اگر در اثنای نماز ساتری یافت شود
و اگر تواند ستر کند عورت خود را بدون فعل منافی واجب است ستر و اتمام
نماز اگر وقت تنگ باشد و اگر وسعت داشته باشد بپوشد و تمام کند و احتیاطا
نماز را اعاده کند اگر ستر آن بفعل منافی ممکن نیست اگر وقت تنگ است نماز را

۲ آن ساتر ح
۲ پوشیدن ح

بهمان حال تمام میکند و الا قطع کرده ستر را بعمل آورده از سر میگیرد و اگر تمام کند
و از سر گیرد با عدم وجه ناظر احوط است و اگر ستر یکی از عورتین را داشته آنرا ستر کند
و نماز را با ایماء میکند و اگر ستر قبل را کند مجزی است یا دبر او نه قبل الکه ممکن است متعین است
و اگر هر یک را ممکن باشد قبل متعین است مطلقا و اگر عمدا مخالفت کرد نمازش باطل است
و همچنین در جهل و اما با سهو نمازش صحیح است و اگر بعض یکی از عورتین را یابد القدر را
می پوشد و وجوب آن معلوم نیست و با ایماء نماز میکند و مستحب است نماز جماعت برهنه
خواه مرد باشد یا زن و لکن نشسته نماز میکند و امام زانو های خود را بیشتر از دیگران
میگذارد و امام ایماء میکند و همچنین ماموم بنا بر اقرب مطلقا و در وجوب ستر قدمها
پوشیدن آنها با لو خلاف است اقوی عدم وجوب است و احوط وجوب است **فصل** در مکان
مصلی است حرام است تصرف در مکان مغصوب مطلقا اگر چه بنماز کردن باشد بلکه فاسد است
نماز نیز در آن هر گاه از روی عمد و اختیار باشد و قول بعدم فساد ضعیف است خواه
حواله رد بمالک موقوف بر منافی نماز باشد یا نه و اگر نابالغ در مکان غصبی نماز
کند اقوی صحت نماز نیست و فساد نماز در مکان غصبی ثابت است حتی نسبت بنماز
میت و نافله و قول بعدم فساد نافله در مکان غصبی ضعیف است و اما روزه در
مکان غصبی صحیح است و احوط ترک است و همچنین زکوة دادن و اداء کفارات خواه
لازم داشته باشد که تصرف در آن مکان باطل باشد یا نه مثل اینکه نیت کند حساب کردن
آنچه بر ذمه او مستحق حق دارد از بابت زکوة یا خمس و مع ذلک احوط ترک جمیع است
و همچنین صحیح است قرائت قرآن در مکان مغصوب خواه واجب باشد یا مستحب و
احوط ترک است و همچنین است اداء دین و شستن بدن یا جامه از نجاست و اما غسل
و وضو و تیمم در آن خلاف است و تحقیق آنست که انرا چندین صورت است یکی
انکه

انکه مغصوب مخصوص زمین است و اما هوا که محیط با او است مباح است و مع ذلک
قادر است بر اینکه انرا در زمین مباح بجا آورد در اینجا آن طهارت صحیح است دیگر
انکه زمین غصبی باشد نه هوا اما قادر نیست که آن طهارت را در مکان مباح بجا آورد
در اینجا آن طهارت فاسد است دیگر انکه هوا و زمین هر دو غصبی است و طهارت را
بجا می آورد در حال خروج از آن ملک از جهة اطاعت شرع پس آن طهارت صحیح است
دیگر انکه با انکه هوا و زمین هر دو غصبی است طهارت را بجا می آورد در آن مکان غصبی با استقرار
در وسعت وقت پس آن طهارت فاسد است خواه عین آن غصبی باشد یا منفعت آن
و مناط در بطلان نماز در مکان حرام بودن تصرف در آن است بنحوی که شامل نماز
باشد و فرقی نیست در فساد نماز در مکان غصبی میانه غاصب و هر که از آن اذن
شرعی از مالک نداشته باشد لکن صحیح است و احوط ترک آنست و اگر نماز کرده
احوط اعاده یا قضا است و اگر در حال نماز بدن یا جامه ملاصق دیوار غصبی یا غیر آن
شود یا آن بچسباند لکن بر وجهی که اعتماد بر آن نکند و نیت بان ننهد اقوی صحة
آن نماز است و لکن احوط ترک است و اگر میان پیش نماز و زانوی جامه یا کو آن چیزی
از غصبی باشد نمازش صحیح است اگر تمام آنقدر مکان غصبی باشد که هوای تابع آن باشد
نمازش صحیح نیست و نماز در مال مشترک بی اذن شریک جائز نیست و نماز در مدارس
که مختص طلبه علم است از برای کسی که ساکن در آن نیست اشکال دارد و دور نیست که
قول بصحة نماز کسی که بزیارت طلبه و سکنه در آن میرود و کسی که تردد بسوی ایشان
میکند با اذن طلبه علم و عدم صحت نماز کسی که بجهة تنزه داخل شود یا اینکه دخول
او باعث ایذاء طلبه و منع ایشان از تحصیل شود و بالجمله مناط در جواز و عدم جواز
درین مقام آنچیزی است که از وقف مدرسه فهمیده می شود با اشکال احوط اجتناب است

۲ و نماز در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی اگر زمینی مباح غصبی نباشد صحیح است ح

واهمچنین است در بالاخانه که وقف بر زایرین و مترددین می‌باشد و همچنین است کلام
در وضو و غسل و تیمم در انها و فرقی نیست در مکان مغصوب در میان زمین و
فرش و نماز در مکانی که منتقل باو شده به بیع فاسد و اجارهٔ فاسده یا هر عقد فاسد دیگری
با علم بفساد آن عقد نماز فاسد است و نماز در مجهول المالک که باید از آن احتیاط کرده باشد
فاسد است و همچنین فاسد است نماز در صحرا و بوستانهای که قبل از غصب بدون اذن
مالک ... اما جایز بوده بعد از انکه غصب شد و جایز است نماز در مکانی که ملک
اوست اگر منفعت منتقل بغیر شده باشد و هکذا در هر ملکی که منفعة او منتقل باو
شده یا باجاره یا بوصیة یا بوقف یا غیر آن و همچنین اگر مالک اذن داده غیر را
بجهة نماز حتی بجهة غاصب نیز بعد از آن جایز است نماز در آن و بقدر اذن مستحق
اجرت نمی‌باشد و اگر کسی اذن بطریق عموم باشد که شامل غاصب و غیر او باشد در غیر
غاصب بی اشکال نیست و لبنه باو و اگر از قرائن معلوم شود که مراد غیر اوست
نماز او جایز نیست و اگر از قراین ظنیه معلوم شود که او نیز داخل است نماز او
جایز است در اشکال اشکالست و با ظن بعدم دخول غاصب در اذن اگر ظن
معتبر باشد جایز نیست و الا اشکالست و بالجمله هر جا که مالک عین یا منفعت باشد
معتبر اذن است پس هر جا که اذن معتبر شرعی حاصل شد نماز صحیح نیست و اگر اذن
حاصل شد نماز صحیح است و اگر اذن داد و لکن میداند که در باطن اکراه دارد
نماز در آن جایز نیست و اگر علم بکراهة باطن نباشد لکن مظنه باین داشته باشد نیز
نماز در آن جایز نیست و اگر شکی در کراهة داشته باشد احوط نیز اجتناب است
اما باذن علم برضای باطنی ضرور نیست بلکه ظن هم بآن کافیست و هر مکانی که علم برضای
مالک داشته باشد جایز است در آن نماز اگرچه بخدمت کسی باشد و اگر اذن بطریق
نحو

نحو باشد مثل اینکه مهمان را داخل خانه نماید و نگوید اذن در بودن بکاشانه در مدت طویلا
بدهد پس اگر علم حاصل شود برضا بجهة نماز بی اشکالست و اگر علم حاصل نشود اما
از کلام مالک فهمیده شود اذن در نماز بطریق اولی نیز اشکالی نیست و الا جایز
نیست اگرچه مظنه باشد بجهة اولویة نماز اما از لفظ مالک فهمیده شود و اگر از قرائن
و شهادت حال برآید که مضیف اگر عالم بحال مهمان بود و اعتقاد او را میدانست
و کیفیة نمازش را مطلع بود در اذن بنود بنماز کردن او نمازش جایز نیست و در صحراها
و بیابانهای مملوکه با عدم اذن مالک نماز جایز است ... اگر بداند عدم کراهت مالک
بشهادت حال و قرائن احوال و عدم ضرر باو خواه مالک آن مؤمن باشد یا مخالف یا کافر
باشد خواه در وسعة وقت باشد یا نه خواه در ملک خود تواند نماز کند یا نه خواه تمامی
معروف باشد یا نه خواه مالک پیش از آن منع کرده باشد یا نه و ملحق بنماز میشود جمیع
تصرفاتی که منوط برضای مالک میباشد و حکم انها مثل حکم نماز است و در حکم بیابانهاست آن تصرفات
هر مکانی که اذن در دخول انها می‌باشد بر وجه مخصوص مثل حمامها و کاروانسراها
و آسیاها و اگر از قرائن احوال مظنه بعدم کراهة مالک داشته باشد یا شک برضا و
کراهت داشته باشد و ضرری بمالک نرسد نماز و سایر تصرفات که عادة بر انها
جاری شده با عدم ضرر جایز است بنا بر اقوی لکن ترک احتیاط نکند خصوص با شک
بآن که مسئله در کمال اشکالست و اما مثل حمامها و کاروانسراها و هر موضعی که ضرر
بمالک نرسد بودن در آن و عادت مضایقه در آن نشود و در صورت ظن بعدم
کراهت مالک ... مثل بیابانها و صحراهاست پس تصرف در انها با این حال جایز است باشک
هم اگر تصرف باشد که ضرر بمالک نرسد و اگر علم یا ظن بعدم رضای مالک داشته
باشد نماز و سایر تصرفات نیز جایز نیست نه در بیابانها و صحراها و نه در مثل حمامها

پس در صحراها ونحو آن علم بعدم کراهة نافع است واما با ظن یا شک با آن یا علم بکراهة
باطنی با آن تصرف جایز نیست اما در صحراها ونحو آن با علم وکراهة یا ظن با آن تصرف
جایز نیست والا جایز است واگر بداند ونحو آن از صحراها مال طفل یا مجنون است یا
اگر علم یا ظن برضای ولی داشته باشد نماز درانها جایز است لکن احوط اجتناب است
که مسئله در کمال اشکال است وحکم سایر تصرفات خالیا از ضرر در این حال نیز مثل
حکم نماز است علی الاقوی واما سایر مکانها از قبیل حمامها وکاروانسراها اگر مال طفل
یا مجنون باشد نماز وسایر تصرفات درانها جایز نیست اگرچه علم با فحوی و رضا داشته
باشد واگر آن صحاری و بساتین وقف عام باشد مثل اینکه بر فقرا وطلبه ها باشد
اقرب جواز نماز است اگرچه خالی از ضرر باشد وآیا سایر مکانها که وقف
عام میباشد مثل آن صحراها که وقف عام است مثل آنست یا نه دران اشکال است
واگر قائل شویم باینکه متولی فایده ندارد واگر نماز کرده در مکانی که علم بغصبیة
آن نداشته است و بعد عالم شد نمازش صحیح است واگر علم بغصبیة داشته است
اما جاهل بحرمت نماز در آن بوده اگر مقصر بنوده در تحصیل حکم شرعی آن نمازش صحیح است
واگر نه اقرب فساد نماز و وجوب اعاده و قضا است واگر عالم بحرمت بوده
وجاهل بفساد نماز بوده نمازش فاسد است وخواه مقصر باشد وخواه نه وعالم
ببطلان وتحریم ویا عالم بیکی از این دو اگر فراموش کند انرا حکمش حکم جاهل است
واگر از روی فراموشی بغصبیة نماز کرد یا انکه حکم غصب را نمیدانست نمازش صحیح است
وقول بفساد احوط است وبهر حال اجرة المثل لازم است واگر از روی اضطرار
در مکان مغصوب بماند مثل محبوس وکسی که از بیرون رفتن خوف ضرر بر خود دارد
نمازش صحیح است دران مکان و در وجوب تاخیر نماز تا آخر وقت اشکال است

واحوط

٤٧

واحوط وجوب است و مشتبه بغصبی اگر غیر محصور باشد اجتناب لازم نیست واز محصور
اجتناب لازم است و نماز دران صحیح نیست اگرچه بعد معلوم شود که در مباح نماز کرده
اگر در ملک غیر داخل شده بروجه مشروع پس مالک او را امر کرد بیرون رفتن پس اگر
در آخر وقت است و نماز نکرده جایز نیست تاخیر نماز و نه تاخیر بیرون رفتن پس نماز را
درحال بیرون رفتن بجا آورد و در رکوع وسجود را بایماء بجا می آورد و هرقدر ممکن
باشد استقبال قبله واجب است و واجب است در بیرون رفتن بسرعت و غایة
سرعت هرچه ممکن باشد واگر در اینجا نماز کند نمازش باطل است واگر در وسعة
وقت امر به بیرون رفتن کند و شروع در نماز کرده باشد واجب است تاخیر نماز تا
بیرون رود واگر شروع بنماز کرده که مالک امر بخروج نماید با وسعة وقت اقوی وجوب
قطع وسعة بیرون رفتن است واحوط عدم قطع تمام کردن نماز درحال خروج یا اعاده
نماز است واگر مالک ابتدا اذن بخصوص نماز داده باشد اگر شروع بنماز کرده در
آخر وقت امر به بیرون رفتن کرد جایز است قطع نماز جایز نیست و صحیح نیز نیست
سجده کردن بچیزی که غیر زمین وانچه غیر از ان روییده باشد پس جایز نیست سجده
بر پوست و پشم و کرک و پر مرغها و ابریشم و آبگینه وطلا ونقره ونمک وانچه
از معادن باشد وانچه بجهة استحاله از اسم ارض بیرون رود وهمچنین جایز نیست
سجده بر چیزی از بدن و قیر و مومیائی واشکالی نیست در سجده کردن بر اجزائی که
از زمین جدا کرده باشند اگرچه اسم زمین بر او اطلاق نکنند وهمچنین بر ریگ
و سنگ ریزه و سنگ اگر معدنی نباشد و در جواز سجده بر آجر و سفال اشکال است و اقوی
عدم جواز است وانچه گفتیم که باید بر غیر زمین سجده نکند این محقق بر پیشانی است
واگر سایر مواضع اگر بر این مذکورات گذارد درحال سجده ضرری ندارد و شرط

[illegible]

باشد لکن احتیاط را ترک نباید کرد و شرط است در اهل آن بلاد که متعارف است خوردن و پوشیدن آن در میان ایشان و اسلام ایشان و نیز نزدیک بودن ایشان با اهل اسلام و اگر اکثر بلاد متعارف نباشد پوشیدن و خوردن آن و در بلاد نادری

٢ الکی ع متعارف باشد هیچ اشکال است منع از سجده بران خالی از قوت نیست و مراد از خوردن بنحو خاصی نیست پس اگر چیزی متعارف باشد بلعیدن آن نیز از ماکول است و هر نحو از پوشیدن که باشد پوشیدنی بودن حاصل میشود اگرچه بطریق کلاه کردن تنها باشد اما لحاف قرار دادن و بخود پیچیدن از پوشیدن نیست و اگر چیزی سابق خوردنی باشد یا پوشیدنی نبوده و حال چنین باشد خوردن و پوشیدن آن سجده بران جایز نیست و اگر چیزی را حالات ثابته باشد در یک حالت خورده شود و در دیگر در آن حال که ماکول است سجده بر آن جایز نیست و حالت دیگرش جایز است مثل برگ انگور و پوست بادام و مغز درخت خرما که جمار گویند آنرا و معتبر نیست در ماکول و ملبوس که بالفعل توان آنرا خورد یا پوشید بلکه قوت و

٢ قرسه ع قابلیت عرفیه کافی است پس چیزی که موقوف بر خورد کردن و پختن و رشتن و بافتن و و حتی باشد از ماکول بودن و ملبوس بودن بیرون نرود و در سجده بر جو و گندم قبل از آرد شدن خلاف و اشکال است اقوی و احوط عدم جواز است بلی سجده بر پوست آنها که نرم و خورده نشود جایز است و همچنین پوست سخت بادام و گردو و همچنین جایز است بر پوست خربزه و انار و سجده بر بادرنگ و مسواک و چوب مکروه نیست و جایز است بر سجاده که از برگ خرما یا از علفی دیگر بافته باشند اگرچه با چیزی که سجده بر آن جایز نیست بافته باشند بشرط آنکه بقدری که لازم است پیشانی بر آنچه جایز است سجده بر آن گذاشته شود و سجده

نیست گذاردن جمیع پیشانی بر آنچه سجده بر آن جایز است بلکه آنقدری که متمکن شود

بپیشانی بجز زمین کافی است و اگر عمدا بر غیر زمین [illegible] آنچه از او رویده سجده ٢ دصه ع کند نمازش باطل است اگرچه جاهل بحکم و مقصر باشد و اگر شک در جنس کند که آیا آن چیزیست که سجده بر آن صحیح است یا نه باید ترک کند سجده بر آن را و اگر شک در طهارت آن کند حکم بطهارت میکند و سجده بر زمین افضل است از غیر زمین و مستحب است سجده بر تربت سید الشهداء ع و افضل سائر اقسام زمین میباشد و اما تربت پیغمبر ص و سائر ائمه ع ملحق بتربت سید الشهداء ع نمیباشد در این حکم و سجده بر گل جایز نیست و سجده بر آنچه از زمین روییده جایز است بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادة پس میوهها و سبزیها که عادة جاری شده بخوردن سجده بر آنها جایز نیست و چون عادت بودن در خوردنی و پوشیدنی شرط میباشد پس جایز است بر چیزی که بر سبیل ندرت خورده شود یا پوشیده شود مثل آنچه در حال ضرورت میخورند و میپوشند و مثل گیاهی که بجهة دوا میخورند و خوردن آنها عادی نیست پس سجده بر چوب صندل و بیخ ختمی و نحو آنها جایز است بلا احوط ترک است و اما بر دارچین و زعفران و زنجبیل و عناب جایز نیست و اگر در بعضی از بلاد عادی باشد خوردن یا پوشیدن چیزی و در بعضی از بلاد آنرا نخورند و نپوشند اقوی و احوط وجوب اجتناب است در جمیع بلاد و اگر در بعضی بلاد خوردنی و پوشیدنی نباشد و در بعضی از بلاد شک داشته باشد جایز است سجده بر آن و در ثبوت خوردنی و پوشیدنی نباشد ~~در بعضی از بلاد شک داشته باشد جایز است سجده~~ بودن در بعضی از بلاد بقول یک عادل اشکال است اقرب عدم ثبوت است و بقول دو عادل اقرب و احوط ثبوت است و بشیاع ثابت نمیشود مگر علم حاصل شود و همچنین بظن ثابت نمیشود اگرچه متاخم بعلم باشد

بر خاکی که جایز نیست و بر ذغال اشکال است و احوط ترک است و واجب است تحصیل

آنچه سجده بر آن صحیح است اگرچه بعوض باشد اگر آن عوض مقدور باشد و جایز است سجده

بر کاغذ اگرچه از حریر باشد ولکن احوط اجتناب است بلکه احوط اجتناب از کاغذی است

که از گیاهی که ماکول یا ملبوس است ساخته باشند پس احوط تجنب از سجده بر کاغذ است

غالبا زیرا که در غالب جنس آن مشتبه می باشد و شرط نیست که روی آن را نوشته نزده

باشند و آیا شرط است که نوشته نباشد یا نه تحقیق آنست که اگر مداد از چیزیست

که سجده بر آن جایز نیست چنانچه غالبا چنین است پس اگر بنحویست که مانع است از

رسیدن پیشانی بر کاغذ بنحویکه نمی گویند که در عرف سجده بر کاغذ کرده سجده جایز

نیست و همچنین است هر چیزی که رنگ کرده باشند آن را و اما اگر مداد آن حائل نیست

بنحویکه عرفا می گویند سجده بر کاغذ کرده سجده بر آن جایز است اگرچه مداد آن رنگ

محض نباشد و جسمیتی داشته باشد پس بنابر مختار سجده بر غالب مکاتیب جایز

می باشد و اگر مداد آن رنگ محض باشد و جسمیت نداشته باشد پس بر آن نیز جایز است

مطلقا و اگر مداد چیزی است که سجده بر آن جایز است مثل گل و بقم پس سجده نیز بر آن

جایز است خواه بنحوی باشد که گویند سجده بر کاغذ کرده یا نه مگر اینکه نه سجده

بر کاغذ صادق باشد و نه سجده بر گل و بقم و آن محض فرض است نادر و اگر مداد

سجده صحیح نباشد بر آن ~~بعید نیست~~ و اگر شک شود در اینکه حائل است بنحویکه نگویند گویند

سجده بر کاغذ شد یا نه پس در جواز سجده اشکال است و حکم بجواز در صورتیکه ۲ و بعید نیست

اول حائل نبود و بعد بنحوی شد که شک عارض شد و حکم بعدم جواز در حالیکه اول

حائل بود و بعد شک عارض شد ~~بعید نیست~~ لکن احوط اجتناب است مطلقا هرگاه حائل

که شک در آن شود حکمش همین است و ظن را در این مقامات اعتباری نیست

و مکروه است

و مکروه است سجده بر کاغذ نوشته شده مطلقا حتی نسبت بشخص کور یا با سواد که

نتواند آن را خواند حتی در ظلمت که آن را نه بیند حتی نسبت بمدادی که سجده بر آن

جایز است و شرط است بودن آنچه در حکم مملوکست نسبت بمحل سجده خواه پیشانی ۳ مملوک آن

باشد و خواه غیر آن از دست و پا و نیز شرط است پاک بودن آن قدری که متعین در

سجده از محل پیشانی پس سجده ایجا درو قتی است که نجاسته سرایت نکند و الا شرط است

طهارت و احوط طهارت مکان مصلی است مطلقا و اگر موضع نجس مشتبه شده مشتبه شود

بغیر نجس اجتناب از هر قدری که احتمال نجاست میرود لازم است و اگر موضع غیر محصور

موضع وسیعه باشد اجتناب لازم نیست از هیچ جزو و مرجع در معرفه محصور و غیر

محصور عرف است و ظن ملحق بشک است در محصور و غیر محصور پس در محصور مظنه بطهارت

فائده ندارد و هم چنانچه در غیر محصور مظنه بنجاست ضرری ندارد و اگر در محصور مشتبه

بنجس ملاقات کند چیز ظاهری را پس اگر ملاقات بجمیع آنچه مشتبه است کرده نجس است

و الا پاک است اگرچه با کثیر آن ملاقات کرده باشد و اگر سجده کند بر موضع باعتبار

عدم علم بنجاست و بعد معلوم شود که در وقت سجده نجس بوده اقرب صحت نماز و عدم

لزوم اعاده است و همچنین است حکم در حالت فراموشی و اما جاهل بحکم اگر مقصر

باشد معذور نیست و اگر بجهه ضرورت امر دائر شود میانه سجده بر چیزی که سجده

بر آن جایز نیست مثل جلد و میان چیزی که جایز است اما نجس اگر میتواند تربت ۲ سجده بر آن

عبادة را بجا آورد باید در مرتبه بجا آورد و الا مخیر است بدانکه آنچه مذکور شد از اینکه

[illegible] بر زمین یا آنچه از آن روئیده که خوردنی و پوشیدنی نیست این مخصوص

بحال اختیار است اما در حال اضطرار بغیر آن جایز است و آن اضطرار بر چند قسم است

یکی تقیه است و شرط نیست در تقیه عدم قدرت بر فرار از تقیه بسبب تاخیر یا رفتن در

بر نجس جایز نیست اگرچه آن نجاست تعدی نکند و خشک باشد و طهارت سایر اعضای سجده شرط نیست لکن احوط است رعایت

مکان تنها ولکن احوط اشتراط است و در حال تقیه مخیر است میان سجده کردن برانچه
جائز نیست خواه ماکول باشد یا ملبوس یا از جنس معادن یا نبات باشد یا نه لکن
احوط تقدیم پنبه و کتان است و شاید احوط تقدیم ترجیح معادن ماکول و ملبوس از ۲ و اولی
نباتات است مثل پوست و پشم از قبیل کیاه نیست و واجب نیست اعاده نماز بعد
از رفع تقیه و دیگر کرمای شدید است که نتوان سجده بر زمین کرد پس اگر تواند تحصیل
انچه صحیح است سجده براو نماید یا رفع مانع کند واجب است و اگر نتواند پس در این حال
جایز است سجده بر جامه و دست بغیر این دو جایز نیست بنابر اقوی و احوط تقدیم جامه است ۴ بلکه اقرب و احوط
بر دست و اما در جامه مخیر است میان سجده بر آستین یا غیر آن و شرط نیست در جامه
پنبه و کتان بودن آن بلکه اگر از پوست یا حریر یا پشم هم باشد جایز است سجده
بر آن لکن احوط سجده بر پنبه و کتان از جامه است و در اشتراط آن که باید آن جامه
را پوشیده باشد یا نه اشکال است و بهر حال اشکال نیست در ملبوس و احوط است در
وقتی که سجده بر دست میکند باید بر پشت آن سجده کند و اما نماز پس باطل است
و مخیر است میان دست راست و چپ بنابر اقرب و اولی اختیار دست راست است
و اگر سجده بر جامه و دست ممکن نشد بر غیر از انها سجده میکند و سرمای شدید
نیز مثل کرما است در حکم و دیگر غیر سرما و کرما از سائر عذرها و ضرورتها است
که اگر باید سجده بر زمین و انچه از آن است که خوردنی و پوشیدنی نیست بکند عسر
و حرج یا ضرر میشود اما مجرد خوف عسر و عذر نمیشود پس اگر در تاریکی باشد و
اگر سجده بر زمین کند خوف گزیدن عقرب مثلاً دارد سجده بر جامه خود میکند بشرط
انکه خوف باشد که باعث سقوط تکالیف گردد پس اگر بر جامه نتواند سجده کند
و از سائر اعضا نیز میسر نشد ایماء میکند و ایماء به نزدیک سجده حقیقی میکند
بنابر

بنا بر احوط و دیگر از ضرورت یافت نشدن زمین و انچه از آن روئیده است با عدم
قدرت بر تحصیل آن اگر چه بمال بسیار باشد که ممکن باشد او را بذل آن پس در این حال
سجده بر غیر آن میکند اما احوط تقدیم قیر و معادن است بر برف بلکه حکم بتقدیم بعید
نیست و همچنین در حال ضرورت و همچنین در زمین نیست وجوب تقدیم پنبه و کتان بر آن
و بالجمله احوط در این حال و حال ضرورت تقدیم انچه نزدیکتر بر زمین و انچه از آن روئیده
میباشد از چیزی که از آن دورتر است و اگر در اثنای نماز ممکن نشود سجده بر انچه سجده
بر آن جایز است و عدم قدرت در پی نماز عارض گردد مثل انکه طفلی مهر را بردارد
و نتواند انرا تحصیل کرد لا بفعل منافی پس اگر در ضیق وقت است و نمیتواند
وقت را دریابد اگر از سر گیرد نماز را تمام میکند و جوبا نماز را با سجده بر غیر انچه صحیح است میکند لکن انچه اقرب با انچه
مقدم میدارد پس پنبه و کتان و معادن و ملبوس را مقدم میدارد بر پوست و حریر سجده بر آن صحیح است
و نحو آن احتیاطاً بلکه لزوم آن دور نیست و اگر یافت نشود بر غیر اینها سجده
میکند و اگر در وسعت وقت چنین ضرورتی عارض گردد احوط اتمام آن نماز است
با سجده بر غیر آن چه سجده بر آن صحیح است و نماز را اعاده میکند و اقرب عدم وجوب
اتمام است پس اگر خواهد قطع میکند اما واجب است نماز را با انچه سجده بر آن صحیح است ۲ با سجده صحیح
بجا آورد خواه قطع کند یا نه **فصل ششم** در بیان تکبیر است و از ارکان و واجبات
نماز تکبیر است و اخلال بآن عمداً و سهواً موجب بطلان نماز است و صورت آن
آنست که بگوید الله اکبر و عدول از این جایز نیست پس تاخیر الله از اکبر جایز
نیست و تبدیل کلمتین یا احدهما یا حرف از انها یا کلمه دیگر یا حرف دیگر جایز نیست
پس الجلیل الکبیر یا الله الجلیل یا الله الکبیر صحیح نمیباشد و همچنین الله الاکبر جایز نیست
و ترک [illegible] جایز نیست و حذف با از اکبر یا تشدید از الله اکبر جایز نیست و

بعضی قائل شده اند بعدم جواز زیادتی مدّ الف که میان لام و ها است بنحوی که از وضع طبیعی
بیرون رود و بعضی قائل باستحباب آن شده اند و این خالی از قوّه نیست لکن احوط
قول اول است و اگر نیّة را بر زبان بگوید پس بجهة حرف آخر نیّة با تکبیر همزهٔ الله را
ساقط نماید در صحت آن اشکالست اگرچه [illegible] صحت خالی از قوّه نیست و واجب است
توالی میان دو کلمه پس اگر فاصله بکلمهٔ دیگر بیاورد اگرچه مناسب تکبیر باشد یا ساکت شود
میانهٔ دو کلمه و یکی را از دیگری [illegible] قطع نماید باطل است و از تحقیق فاصله و سکوت رجوع
بعرف میشود چنانچه بعضی گفته اند و امّا سکوت کمی که عرفاً از فصل نشمرند ضرر ندارد و هم
چنین نفس کشیدن و سرفه کردن ضرر ندارد و مادامی که طول نکشد بنحوی که او را نمازکننده
نگویند و اگر فتحهٔ با را اشباع کند اکبار بگوید که بمعنی طبل است پس اگر قصد این معنی کرد
البته نمازش باطل است و الّا در آن خلافست و احوط و اولی ترک آنست و اکتفا بترجمهٔ
آن جایز نیست مگر با عجز از لفظ پس ترجمه میکند بنحوی که مراعات معنی عربی آن بشود پس
عجم میگوید خدا بزرگتر است پس اگر بگوید خدا بزرگست صحیح نیست و احوط اینست که
ترجمه اش را بلغهٔ خودش بیاورد اگرچه جواز لغت دیگر نیز اگر علم بآن داشته باشد خالی
از قوّت نیست و اگر نتواند یاد گیرد واجب است تاخیر نماز بجهة یاد گرفتن آن تا آخر
وقت بلکه اگر احتمال یاد گرفتن را بدهد واجب است چنانچه بعضی گفته اند و کسی که نتواند
آنرا بگوید مثل لال چند چیز بر او واجب است بدل آن اوّل آن معنی را بدل لسانی
باین معنی که قصد کند که این حرکت دادن زبان و اشاره ثنای خداست و تکبیر
[illegible] بزرگی آن یاد کردن اوست نه باین معنی حقیقی این لفظ را بدل قصد کند دوم ۳ اگر معنی
اشاره کردن با انگشت یا غیر انگشت یا بغیر آن بهر نحوی که اشاره متحقق شود سیم حرکت
دادن زبان چنانچه بعضی گفته اند و بعضی آنرا واجب میدانند و لکن احوط است اگر
گنگ

شخص گنگ بعضی از تکبیر را تواند بگوید جماعتی تصریح کرده اند بوجوب آنچه ممکن است و ظاهر آن
آنست که دیگر چیزی بدل آنچه نمیتواند گفت لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که گنگ رجوع بآنچه
گفتیم میکند مطلقاً و واجب است قیام در حال تکبیر پس اگر همه قدر یا بعضی از آن را در حال خم شدن یا راست
شدن بگوید نمازش باطل است و مستحب است شش تکبیر دیگر با تکبیرة الاحرام و در محل آن
خلافست اقوی آنست که مخیر است که همه را پیش از تکبیرة الاحرام بگوید یا همه را بعد از آن یا
بعضی را پیش و بعضی را بعد و در افضلیت تقدیم همه یا تاخیر همه یا متفرق خلافست و جماعتی
ترک اعراب آخر تکبیر را مستحب میدانند پس اگر اعراب دهند و وصل بقرائت نمایند مکروه
میدانند و مستحب است شنوانیدن امام تکبیر خود را بماموین اگر محتاج بسیار بلند کردن
صدا نباشد پس در آن حال بطریق وسط میگوید و مستحب است که ماموم آهسته بگوید
و منفرد مخیر است و بعضی بر او جهر را مستحب میدانند و بعضی گفته اند که مستحب نیست جهر
بجهة امام در تکبیرات بغیر از تکبیرة الاحرام و در وجوب بلند کردن دست در وقت
تکبیر خلافست اقوی عدم وجوب و احوط وجوب است و در قدر بلند کردن دست خلافست
۲ در بعضی مقابل سر و گوش با مقابل صورت گفته اند ح
بعضی تا برابر نرمهٔ گوش گفته اند ۲ و آوردن تا گوش را مضایقه میکنند و بعضی تا مقابل آخر سینه
که آنرا نحر گویند و بعضی گفته اند حدّ آن محاذی گوشها و صورت میباشد و از بعضی
مستفاد میشود که بلند کردن مستحب تا آن حدّ مخصوص بودن مستحبات دیگر است و از بعضی بر می آید
که یکی مستحب است و کمتر از آن مستحب بعمل نمی آید و مکروه است که دستها را از سر بگذرانند
و مستحب است که دستها گشاده باشد در وقت بالا بردن و باطن کف را بقبله دارد و
انگشتها را کشیده بهم بچسباند مگر شست را که جدا بدارد و اکثر [illegible] مستحب میدانند
که ابتدای بلند کردن ابتدای تکبیر کند و انتهای آن انتهای تکبیر فصل در قیام است واجبست
قیام در نماز واجبست و از ارکانست و در وجوب قیام در حال نیت خلافست و بنا بر آنکه

نیت را عبارت از داعی دانیم ثمره در ان نیست زیرا که لا محاله در قیام واقع می‌شود
و تصریح کرده‌اند جمعی که قیام در حال قرائت واجب است و رکن نیست و قبل از
قرائت و در حال مستحبات قبل از قرائت و در اثنای قرائت اگر ساکت شود
بجهة نفس کشیدن بعض تصریح کرده‌اند باینکه قیام واجب است و ان احوط است
بلکه از ان عدول سزاوار نیست و قیام در حال قنوت را مستحب دانسته‌اند و بعضی
و آن احوط است و جمعی تصریح کرده‌اند که قیام متصل بر کوع رکن است و آن
عبارت از جزء آخر قیام است که از ان شروع بجا آوردن رکوع میکند و حد قیام
ایستادن است بنحوی که مهره‌های پشت و استخوانهای او راست شود پس خم شدن
و اگر چه بحد رکوع نرسد و میل بیمین و یسار بهیچ یک جایز نیست بنحوی که از اعتدال
راست بگویند و اما سر بسته انداختن جایز است ۱۲ اما افضل ترک آنست و واجب است
قرار داشتن در حال قیام پس اگر راه رود در حال نماز یا بر برفی که آب شود تا
بسته رود و یا بر گل بسیار که استقرار ندارد نماز کند نمازش باطل است و واجب است
استقلال باینکه تکیه نکند بچیزی که اگر انرا بردارند بیفتد و باید هر دو پا بایستد اما اگر ۲ بنحوی که اگر
بر یکی از انها بیشتر اعتماد کند جایز است اما احوط مساوات است و جایز نیست از
گذاشتن پاها بنحوی که خارج شود از حد قیام و اگر در مرتبه از مراتب آن شک
کند که آیا از قیام بیرون میرود یا نه احوط اجتناب است و اگر استقلال ممکن
نشود باید تکیه دهد اگر چه با انسانی باشد و اگر نباشد تکیه با آن احوط تحصیل آنست ۲ بیشتر
اگر چه بعوض بسیار باشد مگر ضرر حاصل شود بعض تصریح بوجوب ان کرده‌اند اگر
نتواند بایستد نه تکیه داده و نه مستقل خمیده می‌ایستد اگر چه تا حد رکوع باشد
و اگر قادر بر قیام قرائت یا رکوع باشد نه بجهة هر دو که اگر یکی را در حالت قیام
بجا

بجا آورد دیگری را نشسته بجا آورد در ترجیح آن خلاف و اشکال است و اگر که احتیاط
ممکن است ترک نکند و الا مخیر است و اگر قدرت بر قیام یا رکوع و سجود داشته باشد
در ترجیح اشکال است و احوط جمع میانه هر دو قسم است بدو نماز اگر تواند و الا اولی
اختیار قیام است اگر چه تخییر خالی از وجه نیست و اگر امر دائر شود میانه نماز
در حال قیام بی استقرار و نشستن با استقرار پس ترجیح اشکال است و احتیاط دو نماز است
با امکان و الا دور نیست تخییر و اشکالی نیست در اینکه عاجز شود از قیام نشسته نماز میکند
بلا اشکال در حد عجز است اقوی آنست که ان عبارت از عدم قدرت بر قیام است
نه عدم قدرت بر راه رفتن بقدر نماز و اگر عسر یا حرج لازم آید از قیام نیز می
نشیند و آیا ظن بعجز کافیست یا باید علم بان داشته باشد مسئله محل اشکالست
و اگر کسی عاجز بود از قیام قادر بر آن شد پس اگر پیش از قرائت قادر شود
برمیخیزد و قرائت را ایستاده بجا می‌آورد وجوبا و اگر در بین قرائت است نیز
واجب است که برخیزد و در بین برخاستن جایز نیست قرائت و تتمه را در حال
قیام بجا آورد و واجب نیست سر گرفتن و استحباب سر گرفتن را بعض گفته‌اند
و آن مشکل است و اگر بعد از قرائت قادر شد نیز واجب است برخاستن بجهة
قیام متصل بر کوع و احوط آنست که طمانینه در آن بجا آورد و اگر نتواند نماز را
۲ با نشسته ایستاده بجا آورد واجب است که خوابیده نماز کند و واجب است که بطرف راست
بخوابد مثل خوابیدن در لحد و اگر نتواند بطرف چپ و الا به پشت مثل خوابیدن
محتضر و توجه بقبله و رو کردن بان بمقادیم بدن واجب است و در این حال اگر
رکوع و سجود را قدرت ندارد اشاره میکند و اگر قدرت دارد رکوع
و سجود میکند و ایماء جایز نیست و با ایماء اگر قادر باشد که پیشانی را بر انچه سجده

صحیح است بگذارد و جماعتی واجب میدانند گذاشتن بر آن را و احوط جمع میانهٔ آن
و ایماست و اگر آنرا نتواند و ممکن باشد که چیزی را نزدیک به پیشانی او برد هم ضرور نیست و واجب باشد
لکن احوط است امّا ایما را ترک نکند پس سر را حرکت میدهد و خاک را مثلا
بر پیشانی میگذارد و ایماء باید در همهٔ مقامات ایماء بسر طبعه باشد و اگر نتواند
بچشمها و اگر از هر دو نتواند بیکی و اگر آنهم نتواند سجود برای آن نیست لکن نماز
ساقط نیست بلکه ذکر و قرائت را بزبان میگوید و افعال نماز را بدل میگذراند ۲
کم کم و بر همین قصد نماز بجا آوردن میکند و در جائی که ایماء میکند ایماء از
سجود را پائینتر و بیشتر میکند و بآن ایماء قصد رکوع یا سجود را میکند و هر دو را
بعضی واجب میدانند و آن احوط است امّا وجوب اوّل معلوم نیست بلکه قصد
بعید نیست و اگر ایماء واجب را عمدا ترک نماید نماز باطل است و اگر سهوا باشد
پس اگر بدل رکن است نماز باطل است و اظهر آنکه نشسته نماز میکند واجب است
خم شدن بجهت رکوع و واجب نیست بلند کردن رانها از پاشنهای پاها و احوط آنست
که [illegible] تا سر او محاذی و برابر محل سجده اش شود و اگر بیاورد تا برابر پیش
زانوها [illegible] پس مخیر است میان این دو امر و مستحب است کسی را که نشسته نماز
میکند مربّع نشستن در حال قرائت و آن آنست که رانها و ساقها را بلند کرده
برالیتین بنشیند و مستحب است که در حال رکوع فرش کند پاها را بر زمین و بر روی
آنها بنشیند و در حال تشهد تورک نماید و بعضی گفته اند که آن شخص که نشسته نماز
میکند باید بنحو متعارف بنشیند و بعضی گفته اند بهر نحو که خواهد میتواند نشست و مستحب است
که اگر ایستاده نماز میکند پاها را از هم جدا کند از سر انگشتها تا یکشبر و قول بوجوب ضعیف است
و رانها مستحب است که پاها را بهم بچسبانند و مستحب است در حالی که ایستاده نماز میکند
انگشت

سهو و اگر در این نماز عاجز شد هم
نماز را بدل [illegible]

انگشت پاها را بقبله بگذارد **فصل ششم** در قرائت است واجب است قرائت در نماز
واجب یومیه و بعضی از ارکان میدانند امّا اشهر و اظهر آنست که رکن نیست پس اگر
۲ ترک نماید — ترک کند سهوا نمازش صحیح است اگرچه در همهٔ رکعات باشد و بعضی گفته اند اگر سهوا
در همهٔ رکعات ترک نماید نماز باطل است و آن ضعیف است و قرائت حمد واجب است
در هر دو رکعت از نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول از سه رکعتی و چهار رکعتی و امّا نماز
سنّتی صحّت آن موقوف است بخواندن آن مگر در نمازی که از شرع رسیده باشد که
ضرور نیست خواندن آن و اخلال بچیزی از آن جایز نیست حتی بسم الله زیرا که آن جزء
حمد و هر سوره است مگر سورهٔ براءة و اخلال بحرف و اعراب از آن جایز نیست
خواه تغییر معنی بشود یا نه و فرقی نیست در بطلان بجهت اخلال بحرفی یا اینکه حرفی را
از مخرج ادا ننماید مثل ضاد را بمخرج ظاء ادا نماید یا بالعکس و سین را بجای صاد
۲ غیر ادا کند — ادا کند یا بالعکس یا اینکه بمخرج آن ادا نکند و بعضی گفته اند واجب است که بداند مخرج
حروف را و مقتضای تحقیق آنست که اگر اجمالا میداند که حروف هر یک از آنها
در مخرج خود ادا میشود پس شناختن مخارج حروف بتفصیل ضرور نیست و اگر علم
۲ مخارج — بهم نرساند که حروف بمخارج ادا میشوند مگر بعد از آنکه آنها را بداند پس واجب است
علم بمخارج و این نادر است نسبت باکثر مردم در اکثر حروف و مراد بعلم در اینجا
اعمّ از ظنّ است بنابر اقرب و احتمال قوی میرود در اعتبار هر ظنّ اگرچه از کلام اهل
خبره که قرائت حاصل نشده باشد لکن احوط اقتصار بر ظنّی است که از قول اهل خبره
حاصل شود مگر ظنّی که از غیر کلام اهل خبره حاصل میشود اقوی از آن باشد که در این حال
اعتماد بر این ظنّ اقوی بعید نیست بلکه لازم است که آن متعیّن باشد و واجب است مراعات
تشدید و مبالغه در آن ضرور نیست و جماعتی از علما واجب میدانند مراعات مدّ متصل را

وآن احوط است و امّا وجوب آن خالی از اشکال نیست و امّا مدّ منفصل واجب
نیست لکن افضل است و مدّ متّصل چنانکه جمع گفته اند که موجب مدّ و حروف مدّ ۲ آیست
در یک کلمه باشد و مدّ منفصل آنست که حرف مد در کلمهٔ باشد و موجب آن در کلمهٔ
دیگر باشد اول مثل او لنک و لا الضّالّین دویم مثل لا اله الّا الله و از بعض علمای
عربیّه ظاهر میشود که مدّ متّصل آنست که سبب آن واقع شدن همزه باشد بعد از حرف مدّ
در یک کلمه پس مدّ و لا الضّالّین و نحو آن از مدّ متّصل نمی باشد بنابراین افراط در آن
مدّ را بعضی مکروه میدانند و جمعی ادغام صغیر را واجب میدانند و آن احوط است
امّا وجوب آن معلوم نیست و امّا ادغام کبیر واجب نیست و بعضی مستحب دانسته اند و
ادغام صغیر را تغییر کرده اند بعضی با دغام تنوین و نون ساکنه در یکی از حروف
یرملون مثل و لم یکن له و اشهد ان لا اله الّا الله و صلّ الله علی محمّد و آله و ادغام
کبیر آنست که حروف اوّل از آن حرکت داشته باشد خواه آن در حروف مثلین باشد
یا در جنس باشد یا متقارب و وقف بسکون و وصل بحرکت را جمعی واجب میدانند
و آن احوط است امّا وجوب آن خالی از اشکالی نیست و انداختن همزهٔ وصل را
در جای که باید انداخت مثل اللهم اغفر و نینداختن همزهٔ قطع را مثل و اشهد
۲ در بعضی نسخ و نحو در جب میدانند و مستحب میدانند بعضی واجب میدانند بلکه واجب دانسته اند آنچه را مستحب دانسته اند و آن مشکل است
با احوط مراعات این امور است و بعضی واجب میدانند آنچه را همهٔ قرّاء واجب
میدانند از صفات حروف و شرائط مثل ترقیق و تفخیم و غلقله در وقف آنچه گزارده
و ظاهر عدم وجوب این صفات است مگر آنکه موقوف باشد بر آن یکی از آنچه را واجب
دانستیم در قرائت مثل ادا کردن از مخرج و امّا روم و اشمام و همس و جهر و استعلا
و اطباق و غیر اینها از محسّنات قراءت است و واجب نیست که وقف در هیچ موضع ۲ و واجب نیست
اگرچه

۲ و جاهل

اگرچه قرّاء آنرا واجب دانسته اند پس هرجا که خواهد وصل میکند و هرجا که خواهد وقف مینماید
مگر آنکه در نظم قرائت اخلال نماید پس جایز نیست پس اگر بر هر کلمهٔ وقف کند و ساکت
شود جایز نیست و قرائتش باطل میشود و همچنین اگر در اثنای کلمه وقف کند بنحوی
که قرائت نگویند او را بعضی گفته اند اگر بر سبیل ندرت وقف کند در وسط کلمه مضرّ
نیست و بعضی گفته اند که اگر نفس بگیرند در وسط کلمه سهل است امّا کلمه را از سر گیرد و آنچه را
واجب دانستیم اخلال بآن عمداً جایز نیست ۲ و مقصّر حکمش مثل کسی است که عمداً اخلال کرده
و مشهور اصحاب مستحب میدانند ایستادن در مواضع وقف و عمل بآن موافقه نیست
و تصریح بخیر کرده اند بعضی بانکه منفرد طول میدهد سکون را در محلّ وقف و امام را
مستحب نیست طول دادن و مستحب است امام را تخفیف اگر داند که بعضی از ماموماین را
مانع روداده که باید از نماز بیرون رود و مکروه است که سورهٔ توحید را بیک نفس
بخواند و بعضی گفته اند که هر سورهٔ که مثل آن باشد نیز چنین است که چنین باشد و
مستحب است ترتیل در قرائت و سائر اذکار و در تفسیر آن خلافست بعضی گفته اند
که عبارتست از بیان حروف بدون مبالغهٔ در آن و بعضی بحفظ وقوف و ادای
حروف تفسیر کرده اند و بعضی بغیر آنچه مذکور شد و واجب است مراعات ترتیب
بنحوی که نقل شده میان آیات حمد و کلمات و حروف آن و اگر عمداً ترتیب یکی از این
حروف برا بهم زند و تدارک بهم ننماید تا برکوع رود نمازش باطل است خواه عالم بحکم
باشد خواه جاهل یا مقصّر و اگر عمداً یا علم اخلال نماید و برکوع نرفته باشد در
فساد نمازش خلافست و قول بعدم بطلان خالی از قوّة نیست لکن قرائتش فاسد است
پس باید تدارک نماید و این صورتی که درست اخلالی که کرده باعث نشود که آنچه را خوانده
از قرائت بیرون رود و اگر چنین باشد نمازش هم باطل است و بعضی اینها هم احوط آنست که

از قرائت نیز بیفتاده تدارک کرده نمازش را تمام کند پس اعاده یا قضا کند و امّا اگر
سهواً باشد پس اگر برکوع رفته متذکّر شد نمازش صحیح است و اگر قبل از رکوع یادش
آمد پس اگر برگشتن بآن موضع که ترتیب را بهم زده و خواندن اجزا با ترتیب باعث
فوت موالات نمیشود اشکالی نیست در کافی بودن آن و عدم وجوب سر گرفتن
قرائت و اگر باعث فوت موالات میشود احوط عود کردن بآن چیزیست که ترتیب
بآن حاصل میشود پس اعادهٔ نماز یا قضا و احتمال عدم وجوب اعاده قوّت دارد
مراعات نظم قرائت پس اگر کلمه کلمه را جدا جدا بگوید مثل اینکه عدد را می شمرند بنحوی که
نظم قرائت بهم خورد جایز نیست اگر عمداً باشد قرائت باطل است و امّا بطلان نماز
در آن اشکال است مگر صدق قرائت بر آن نکنند پس نماز نیز باطل است اگر سهواً باشد
قرائت باطل و در فساد نماز اشکال است مگر اینکه ~~از نماز گزاردن~~ (۲) بیرون رود و واجب است ۲ از نمازکن بودن
موالات و پی در پی خواندن قرائت و بدون آن صحیح نیست (۲) در اینکه اگر در میان ۲ در اشکالی نیست
قرائت غیر اجزا بخواند موالات بهم میخورد پس اگر عمداً غیر را خواند و بعد بهمان قرائت
بجز موالات اکتفا کرده برکوع رفت نمازش فاسد است و اگر عمداً چنین کرد و هنوز
برکوع نرفته صحّت نمازش بعید نیست پس دو مرتبه قرائت را بجا می آورد لکن احوط
اعاده است یا قضا و اگر سهواً چنین کرده نمازش صحیح است و امّا در فساد قرائت (۳)
و نماز و اعادهٔ نماز است و امّا خواندن هرچه باشد در بین قرائت موجب فوت
موالات است اگرچه یک کلمه یا دو کلمه از ذکر و قرآن باشد یا نه اقوی اینست که این قدر
ضرر ندارد و معتبر اینست که او را قاری گویند پس رد سلام و حمد در وقت
عطسه و سؤال در نعمت و پناه بردن از عذاب نزد آیهٔ عذاب و تسبیح نزد آیهٔ آن و
تنبیه غیر بقرآن و امثال آن در وسط قرائت ضرر ندارد و اگر از قاری بودن بیرون

۳ خلاف است و مسئله در نهایت اشکال است لکن قول (؟) حالی از قوت نیست و در ... تمام کردن قرائت صح

نرود

نرود بلکه در این حال نیز ضرری نیست که جایز دانیم مگر اینکه بنظم قرائت اخلال بهم رسد پس
جایز نیست و تکرار یک آیه و بیشتر یا کمتر از جهة احتیاطی قرائت و اکملیت ضرر ندارد ۱۲ اصلاح
بلکه اقوی آنست که بغیر این جهة نیز جایز است تکرار لکن احوط ترک است و احوط آنست که در
صورتی که ارادهٔ اصلاح کلمه دارد همان کلمه و بعد از آن تکرار کند مگر اینکه آن کلمه موقوف باشد
صحتش بر آنچه پیش از آن کلمه است بحیثیتی که اگر آن کلمه را تنها اعاده کند نظم مختل شود
پس در اینجا باید اجزا نیز اعاده نماید امّا جواز اعاده زیاده از آن کلمه و آنچه بر آن
موقوف است خالی از قوة نیست پس اگر کلمه در وسط یا آخر آیه باشد میتواند از اول
آیه بگیرد و بعضی واجب میدانند که آنچه را اعاده میکند اگر یک کلمه باشد باید اعاده کند
آنقدری که اجزا قرآن گویند و در تکرار مجموع حمد و سوره خلاف است احوط ترک آنست
اگرچه قصد وجوب یا ندب نیز نداشته باشد و چون موالات در قرائت شرط شد پس اگر
عمداً ساکت شود در بین قرائت آنقدری که از قاری بودن خارج شود قرائتش
فاسد است و امّا نمازش باطل نیست و بعضی نماز را نیز باطل میدانند و احوط آنست که
قرائت را کرده نماز را تمام کند پس اعاده کند و امّا اگر سکوت طویل بجهة سرفه یا
عذر دیگر مثل اینکه اشتباه کرد و خواست متذکّر باشد پس بموالات قرائت مضر نیست
و اگر سهواً ساکت شود آنقدر که قرائت از موالات بیفتد در فساد قرائت و عدم
آن خلاف و اشکال است و مراعات احتیاط مهما امکن اولی است و اگر سکوت آن
قدر طولانی بکشد که او را نمازکن نگویند نمازش فاسد است خواه عمداً باشد یا سهواً و اگر
در اثنای قرائت ساکت شود بنیّت قطع قرائت و نخواندن آن بالمرّه و سکوتش طول
بهم نرساند که از قاری بودن یا نمازکن بودن بیرون رود اگر در حمد این عمل واقع شده
احوط آنست که حمد را اعاده کند و نماز را تمام کند و اعادهٔ نماز کند و اگر در سوره بوده

حکم باینر که این احتیاط است اشکالست واگر بنیت قطع قرائت کند و ساکت نشود
هم احتیاط اتمام نماز و اعاده آنست و مرجع در شناختن اینکه از قابل بودن یا نماز
کمی بودن بیرون رفته عرف است و در وجوب سوره در دو رکعت اول از نماز چهار
رکعتی و سه رکعتی و دو رکعتی نماز صبح خلافست اقوی و احوط وجوبست و اگر در ضرورت
مثل تقیه باعث بر ترک آن شود ترکش جایز است و اگر امر دایر شود میان ترک
حمد یا سوره سوره را باید ترک کرد و در سوره نیز واجبست مراعات حرکات
و سکنات حروف و ترتیب و موالات و نظم و غیر ذلک انچه در حمد واجب بود
و جایز است خواندن حمد و سوره با قراءتها که قراء سبعه با آن متفق اند و انچه
خلاف دارند مخیر است در اختیار هر کدام که خواهد و اگر در بعضی از قرائت اختیار
قرائت بعضی از قراء نماید و در غیر آن اختیار قرائت غیر آنکه را اول اختیار کرده
بود نماید جایز است هرگاه معنی فاسد نشود و از عربیت بیرون نرود و از ترکیب عرفی
نیفتد و اما قراءة غیر قراء سبعه ضرور نیست بلکه ظن کافیست و ظن آن قراء تنها
متداوله که مظنه بصحت ان دارد حاصل شود کافیست پس رجوع بکتب قرائت واجب
نیست و یک عادل نیز اگر خبر دهد و مظنه از آن حاصل شود کافیست پس رجوع بکتب
قرائت واجب نیست و علم اجمالی که این قرائت یکی از قراءتهاست کافیست پس اگر
نداند که از کدام است ضرر ندارد و معوذتین از قرآن است و خواندن انها در نماز
ضرر ندارد و انکار ابن مسعود بقرآنیت انها اعتنائی بآن نیست و واجب است جهر
بقراءت[2] در دو رکعت اول از مغرب و عشا و صبح و اخفات در ظهر و عصر و اگر در دو رکعت
آخر نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی اختیار تسبیح کرد در وجوب اخفات آن خلافست
و احوط اخفاتست بلکه خالی از قوت نیست و عدول از آن جایز نیست و اگر اختیار

حمد

[2] وعلم اجمالی که این قرائت یکی از قراءتهاست کافیست

[2] بر مردان

به بسعی

حمد کرد الحمد لله البته باید اخفات نماید و اقل اخفات آنست که چنان بخواند که خودش
بشنود و غیر نشنود و اقل از این جایز نیست و اکثر آن آنست که غیر هم بشنود
و با قل جهر نرسد و اقل جهر آنست که غیر بشنود و مشتمل بر صوت باشد و اکثر آن آنست
که بعلو مفرط که خارج از عادتست نرسد و در جهر و اخفات باید جوهر حروف شنیده
شود و همهمه کافی نیست و در شنیدن خود در اخفات و شنوانیدن غیر در جهر اگر
مانع باشد شنیدن تقدیری کافیست و در موضعی که جهر واجبست بر مرد
بر زن واجب نیست و قول بوجوب ضعیفست و اخفات نیز براو واجب نیست
اگر نامحرم آواز او را نشنود یا شنیدن اجنبی در وجوب اخفات براو خلافست
و در آن تفصیل داده اند اما آنکه احوط آنست که جهر نخواند اگرچه در تعیین آن کلام است
و اما در جای که بر مرد اخفات واجبست پس در وجوب اخفات براو نیز خلافست
و احوط وجوب اخفاتست و واجبست جهر به بسم الله در جای که جهر واجبست
و در مواضع اخفات خلاف عظیم است در آن لکن اقوی استحباب جهرست از
برای امام و منفرد خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر و در نماز ظهر
روز جمعه مستحبست جهر بقرائت خواه امام باشد و خواه منفرد بنا بر اقوی و احوط
اخفاتست مطلقا و نماز جمعه نیز مستحبست جهر در آن و قضای نماز یومیه در جهر
و اخفات مثل ادای آنست پس اگر قضا کند چیزی را که بایست در آن جهر بخواند
باید بجهر قضا کند و اگر نه با اخفات باید قضا کرد خواه بشب بجا آورد یا بروز و اگر
مردی بجهت مردی قضا کند یا زنی بجهت زنی پس بر مرد واجبست براو جهر و
اخفات مثل ادای آنست هر یک در موضع خود و زن نیز حکمش حکم آن زنیست که
قضا براو بود بلا اشکال در جای است که مرد از زن یا زن از مرد قضا کند لکن احوط

آنست که قصد کننده تمیز مراعات کند هریک از جهر و اخفات را در جای خود اگرچه
زن باشد و اگر از روی جهل جهر و اخفات را در جای خود بجا نیاورد قرائت
و نمازش صحیح است و اگر عمدا با علم اخفات کند نمازش باطل است و اگر بجهة فراموشی
ترک کند نماز و قرائتش نیز صحیح است و اگر در اثنای قرائت متذکر شود از سر
نمیگیرد قرائت را بلکه ما بقی را چنانکه باید میخواند و جایز نیست خواندن سورهٔ عزیمه
که سجدهٔ واجب در آنست در نماز واجبی و بعضی بمجرد شروع در آن نماز را باطل
میدانند و ان محل اشکالست بلی اگر آنرا بخواند و بآن اکتفا کرده برکوع رود
نمازش فاسد است و اگر آنرا بخواند و تمام کند قائل باشیم باینکه دو سوره در یک رکعة
جایز نیست خواندن آن باز نماز باطل میشود و اگر بآن نیز قائل نباشیم نیز احوط باطل
شدن آن نماز و سجدهٔ سهو کردن و از سر گرفتن نماز است و همچنانچه حرام است خواندن
سورهٔ عزیمه همچنین حرام است خواندن آیهٔ سجده و گوش دادن بآن و اگر
سهوا خواند آنرا یا گوش داد اقرب صحة نماز و تاخیر سجده تا بعد از نماز است
و احوط آنست که در نماز بجای سجده ایماء نماید و اگر نماز را نیز اعاده کند احوط است
و جایز است خواندن سورهٔ عزیمه در نوافل و اگر خواند واجب است سجده نمودن فورا
و اگر سجده در وسط سوره باشد اگر موالات بهم نخورد از جائی که رفته سوره را تمام
میکند و الّا اکتفا بآن قرائت اشکال است و اگر در آخر سوره باشد احوط اعادهٔ حمد است
بعد از سجده بلکه وجوب آن خالی از قوت نیست و نافله که بنذر و نحو آن واجب شده
باشد اقرب جواز خواندن عزیمه و جواز سجده بجهة آیهٔ سجده است در آن و لکن احوط
ترک و آن و ترک استماع آیهٔ سجده است در آن و امّا نماز واجبی غیر یومیه مثل کسوفی
در آن اشکال است فصل نهم در رکوع و احکام آنست بدانکه در هر رکعتی یک رکوع واجب است
مگر

فصل نهم

مگر در نماز آیات که در هر رکعتی از آن پنج رکوع واجب است و رکوع از ارکان نماز است و ترک آن
تا داخل سجده شود ترکش عمدا یا سهوا موجب فساد نماز میشود خواه در دو رکعت
اوّل باشد یا در دو رکعة آخر و بعضی قائل شده اند که در دو رکعت آخر نمازهای چهار
رکعتی رکن نیست و ترک آن سهوا موجب فساد نماز نمیدانند و این قول ضعیف است
و هر یک از رکوعهای نمازهای آیات رکن است که ترک آن باعث فساد
نماز میشود اگرچه سهوا باشد و رکوع متحقق نمیشود مگر بخم شدن بحدّی که کف دست
بسر زانو برسد و بعضی برسیدن سر انگشتان اکتفا کرده اند و قول اوّل احوط
بلکه خالی از قوة نیست و بنا بر آن باید انقدر خم شود که جمیع کف دست بسر
زانو برسد پس اگر میل کافی است احوط آنست که غالب کف دست بسر زانوها ۲
برسد و باید بنحوی خم شود که کف هر دو دست بسر زانوها برسد پس اگر میل بیک
طرف نماید بنحوی که یکدست بسر یک زانو برسد کافی نمیباشد و باید که خم شود بنحوی که دست
بزانو برسد پس اگر خم نشود یا قدر خم شود و زانوها را خم نماید بنحوی که دست بسر
زانو برسد کافی نیست و دراز دست و کوتاه دست و بی دست رجوع بمستوی الخلقه
مینمایند در قدر خم شدن و اگر انقدری که کفیم نتواند خم شود هرچه را میتواند
خم میشود و اگر خم شدن موقوف بر دست گرفتن بچیزی باشد یا اعتماد بچیزی
واجب است اعتماد و اگر چیزی نیست واجب است تحصیل آن اگرچه باجرت باشد
و اگر خم شدن بیکطرف ممکن باشد آن واجب است و اگر هیچ ممکن نباشد ایماء
بسر میکند و اگر آن هم نمیتواند بچشم و اگر پشتش خم باشد بجهت خلقت یا بجهة
مرض یا پیری واجب است براو که بجهة رکوع زیاد نماید خمی کمر را و جماعتی از علما
تصریح کرده اند که اگر نتواند در حال قیام که بدست گرفتن بچیزی و اعتماد بچیزی

۲ یا آنکه اگر خم شود از آن بسر زانو برسد صح

کمر راست نماید برا و واجب است و اگر دانسته [illegible] رسد که در جهة
رکوع کافی است و زیاده ضرور نیست ولکن احوط است و اگر قامتی کمر او بسیار باشد
بنحوی که اگر[1] زیاده تر خم شود از راکع بودن بیرون رود زیاده تر نباید خم شود بلکه
جایز نیست و واجب است در رکوع طمانینه یعنی قرار گرفتن اعضا و ساکن شدن آنها
و واجب است که بقدر ذکر واجب باشد و شیخ طوسی ره طمانینه رکوع را رکن میداند
و اگر مد[2] نظر مجرد استقرار است پس وجهی نیست زیرا که با آن رکوع که رکن است حاصل
میشود و اگر زیاده بر آن را رکن میداند پس آن مشکل است و اگر از آنچه واجب است
خم شدن قدری زیاده خم شود مجموع آن خم شدن و برگشتن با قدر قرار گرفتن
بقدر طمانینه ذکر واجب باشد کافی نیست بلکه اگر طمانینه ممکن نباشد بجهة مرضی یا
غیر آن کافی است آن و واجب است[4] سر برداشتن از رکوع و راست شدن بعد
از آن و جایز نیست رفتن بسوی سجده بدون راست شدن اگرچه بسجود داخل
نشود و اما اگر بدون راست شدن رو بسجده برود و هنوز از حد رکوع بیرون
نرفته خواهد برگردد و سر بردارد از رکوع در بطلان نمازش اشکالست و اگر نتواند
سر راست کند ساقط میشود پس اگر بعد از دخول در سجده عذر برطرف شود قیام
ساقط است[3] و بر نمیگردد و این خالی از قوت نیست و اگر در راست شدن از رکوع
محتاج بچیزی باشد که بآن اعتماد کند واجب است تحصیل آن اگرچه با اجرت باشد
و واجب است طمانینه بعد از سر برداشتن از رکوع خواه ایستاده نماز کند و خواه
نشسته و خواه در فریضه باشد و خواه در نافله و فرق میانه نافله و فریضه ضعیف است
و مکث[illegible] در آن کافی است و آن حاصل میشود بقرار گرفتن و سکون و مشهور این را
رکن نمیدانند بخلاف شیخ طوسی علیه الرحمه که این را رکن میداند و اگر این را طول دهد القدر
که اورا

۱ قدری

۲ مراد

۴ نیز در واجب است

۳ [illegible]

که اورا نماز گذار نگویند نمازش باطل است و واجب است ذکر در رکوع و در آن خلاف
عظیم است بعضی خصوص تسبیح را واجب میدانند و بعضی مطلق ذکر را و این جماعت
نیز بعضی ذکری را که مشتمل بر ثناء و ستایش خدا باشد واجب میدانند و بعضی غیر از این نیز
اینرا جایز میدانند و ایضا بعضی قائلند که باید ذکر بقدر سه سُبحانَ الله یا یک
سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَبِحَمدِه باشد و بعضی کمتر نیز جایز میدانند و معتمد در نظر
اینست که کافیست مطلق ذکر اگرچه غیر تسبیح و کمتر از آنچه گفتیم باشد[2] مشتمل بر
ثنا نیز نباشد و جماعتی که قائلند بوجوب تسبیح نیز خلافی چند در میان ایشان
است و باین هم احتیاط راه نجات است و احتیاط کامل اینست که سه تسبیح کبری
و سه تسبیح صغری بگوید و پست تر از این سه کبری است و ازین پستتر سه تسبیح صغری است
و ازین پستتر اختیار تسبیح است اگرچه یکی باشد و اگر اختیار تسبیح کبری کرد احوط
اینست که لفظ وبحمده را نیندازد و موالات عربیّه در ذکر واجب است با امکان
و مستحب است که امام ذکر را بلند بگوید و ماموم باخفات و بعضی گفته‌اند که منفرد
مخیّر است و واجب است که ذکر واجب بعد از آنکه بحدّ رکوع رسید بگوید پس اگر
پیش از آن شروع کند مجزی نیست اگرچه بعد از رسیدن بحدّ رکوع تمام کند
و اگر این شروع از روی سهو بعد از رسیدن برکوع تدارک مینماید و نمازش
صحیح است و اگر عمدا کرده و تدارک نکرده سر بردارد نمازش باطل است و اگر تدارک
نماید در صحّة نمازش اشکال است و مسئله محل توقف است و احتیاط آنست که ذکر
را تدارک کند و نماز را تمام کند و اعاده کند نماز را و اگر شروع در ذکر واجب کند
در حالی که شروع بسر برداشتن از رکوع کرده اگر بعد از خروج از حدّ رکوع تمام کند
مجزی نیست و اگر سهوا چنین کرد مثل آنست که سهوا ذکر را ترک کرده و اگر عمدا چنین

۲ در الرجعه

کرد و بعد از خروج از رکوع را تمام کند نمازش باطل است و اگر عمداً چنین کرد در
حدّ رکوع تمام کند و تدارک نکند این ذکر را نمازش فاسد است و اگر تدارک کند
پیش از خروج از حدّ رکوع در صحّت نمازش اشکالست و احتیاط در اعاده است که گذشت
و اگر سهواً چنین کند نیز احتیاط اولی است و مستحب است گفتن تسبیح کبری زیاده از
واجب و در تعیین عدد آن اشکالست و تحقیق آنست که سه مرتبه و پنج مرتبه هر یک
از اینها مستحب است و خلاف در این مقامات ضعیف است و امّا چهار مرتبه و دو مرتبه را
قائل باستحباب آن ندیدیم و اگر شک در عدد آن کند بعضی گفته‌اند بنا بر اقل میگذارد
و مستحب است امام را تخفیف مگر آنکه بداند که مأمومین دوست میدارند طول دادن
را و اگر تسبیح را مکرر بگوید یکی از آنها واجب است و باقی مستحب و اگر بقصد غیر رکوع
خم شود عمداً یا سهواً مجزی از رکوع نیست و در خم شدن باید نیّت رکوع کند و ترک نیّت
غیر رکوع کافی نیست و مستحب است که در رکوع دستهای خود را بر زانو گذارد و با انگشتهای
گشاده بگیرد و با انگشتها سر زانو را و مستحب است که دست راست را اوّل بزانو بگذارد
و آنکه زانوها را بعقب برگرداند و آنکه پشت خود را مساوی کند که اگر آب بر آن
بریزند بر آن باند و پیش آوردن زانوها مکروه است و مستحب است که گردن خود را بکشد
و بدل قصد کند که ایمان بتو آوردم اگرچه گردنم زده شود و اینکه اعضای خود را برروی
یکدیگر نیندازد مگر دستها و نظر را بقدمهایش کند و از بعضی وجوب آن مستفاد میشود
و آن ضعیف است و مستحب است تکبیر قبل از رکوع و قول بوجوب ضعیف است و مستحب است
که آنرا در حال قیام بگوید و جماعتی تصریح کرده‌اند که در حال خم شدن نیز میتواند گفت
ولکن سزاوار است که طول ندهد تا آخر هوی و مستحب است بلند کردن دستها در وقت
تکبیر تا محاذی گوشها چنانچه بعضی گفته‌اند تا برابر رو چنانچه بعضی دیگر گفته‌اند در وقت
نشسته

و هفت مرتبه و بیشتر هم رسیده صح

نشسته و خوابیده نماز کردن نیز بلند کردن دست سنت است و بعضی گفته‌اند چنانکه بعضی
دیگر گفته‌اند که از اخبار مستفاد میشود که مستحب است بلند کردن دست اگرچه تکبیر را نگوید
و مستحب است از برای منفرد که بعد از رکوع بگوید سَمِعَ اللّهُ لِمَن حَمِدَه مشهور از برای
امام و مأموم نیز مستحب میدانند و باکی با آن نیست و محل آن بعد از راست شدن است
۲ دعا بعد از رکوع و مستحب است دعا در رکوع بآنچه در اخبار وارد شده و بعضی گفته‌اند که بعد از رکوع
مستحب نیست طول دادن دعا را و مکروه است که رکوع کند و حال آنکه دستهایش در زیر
جامه‌اش باشد و مستحب نیست قرائت قرآن در رکوع بلکه بعضی مکروه میدانند و مستحب است
تکبیر بعد از رکوع و بعد از سمع الله لمن حمده بلند کردن دستها و اگر بزمین بیفتد قبل از
رکوع برمیخیزد و برکوع میرود و اگر بعد از رکوع و طمأنینه و قبل از ذکر طمأنینه بعد از
رکوع بیفتد جایز است که بسجده رود و قیام واجب نیست و بعضی در آن اشکال کرده‌اند
فصل هفتم در سجود و احکام آنست بدانکه در هر رکعت از رکعات نماز دو سجده
۲ هر دو واجب است و دو سجده با هم از ارکان نماز است پس اگر ترک کند عمداً نمازش باطل است
و همچنین اگر سهواً ترک کند بنا بر اقوی لکن با سهواً احوط اتمام نماز و اعاده است امّا
یکسجده را عمداً ترک کند نمازش باطل و سهواً باطل نمیشود لکن احوط اعاده نماز است و واجب است
در حال سجده هفت موضع را بر زمین گذارد که از آن جدا نباشد و آن پیشانی و دو کف
دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پاها است پس سجده بر سر و صورت جایز نیست
و بر بند دست نیز جایز نیست و باید باطن دستها بر زمین گذارد و مراد از کف
چیزیست که شامل انگشتان نیز باشد و امّا انگشتان پا لازم نیست که سر آنها را بر زمین
گذارد و در دستها و زانوها و انگشت پاها در وقت سجده اگر بقدر مسمّی بر زمین گذارد کافی
کافی است و در پیشانی خلاف است و لکن احوط اینست که بقدر درهم هم باشد و قدر

حق این است که در آن نیز مسمّی کافیست صح

میان

پیشانی و میان دو جبین است از عرض و از طول از محل روییدن موی سر است تا ابروها
و واجب است که پیشانی را بر آنچه سجده بران صحیح است بگذارد و در سایر مواضع این لازم
نیست بلکه بعضی انرا در دستها مستحب میدانند و از بعضی استحباب آن در سایر مواضع ظاهر
میشود و آیا شرط است که آنچه را برای آن سجده میکند با خود حمل بکند و برندارد و جدا از
خود بدارد پس سجده بر جامه که پوشیده و گوشه عمامه اش جایز نباشد اگرچه آن از
جنسی باشد که سجده بر آن توان نمود یا شرط نیست مسئله محل خلافست لکن اشهر
و اقوی جواز است اما احوط ترک آنست پس احتیاط آنست که مهر خود را در وقت بر
خواستن از سجده با خود برندارد مگر با تقیه و جایز نیست که محل پیشانی زیاده از یک خشت
بلند باشد از محل ایستادن و اما بقدر یک خشت یا کمتر ضرر ندارد ولکن تساوی ۲ اگر بلند باشد
مستحب است و قدر یک خشت عبارتست از چهار انگشت مضموم و در اینکه مذکور شد فرقی
میان سراشیب و غیر آن نیست و جماعتی از علما گودی را نیز مثل بلندی میدانند پس ۲ زمین
اگر گودتر از یک خشت باشد سجده جایز نمیدانند و آن احوط است لکن جواز خالی
از قوه نیست و بعضی از علما سایر مواضع را نیز مثل پیشانی میدانند در اینکه
باید محل آنها نیز بلندتر یا گودتر از یک خشت نباشد و این احوط است و اگرچه قول بجواز
زیاده از یک خشت اقوی میباشد و اقوی آنست که باید انرا بکشد تا بجای که بقدر یک خشت
یا کمتر میباشد و برداشتن جایز نیست و احوط اعاده آن نماز است و همچنین است حکم
در حالتی که پیشانی واقع شود بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست و اگر نتواند کشیدن
بعضی گفته اند سر را برمیدارد و بر چیزی بر آن نیست و واجب است در سجود ذکر و آن مثل
ذکر رکوع است در کیفیت و احکام و احتیاط و طمأنینه بقدر ذکر واجب واجب است و
ذکر را در حال اطمینان باید گفت و مشهور علما طمأنینه را رکن میدانند و اگر ذکر واجب را

اگر هم ۲ نمیدانند و بعضی

نداند احوط آنست که بقدر ذکر واجب طمأنینه بجا آورد و حکم بوجوب بعید نیست و اگر
ضرورتی مانع از طمأنینه شد آن ساقط میشود اما ذکر ساقط نمیشود و واجب است سر
برداشتن از سجده اول و نشستن و طمأنینه و مستحب در آن کافی است و بعضی سر برداشتن
و طمأنینه را رکن میدانند و اگر کسی راضی شدن هیچ ممکن نشود ایماء مینماید و حکم ایماء
در بحث قیام گذشت و اگر ممکن باشد بقدری که عرفا گویند که سجده کرده البته بر
او واجب است و اگر اینقدر نیز ممکن نباشد لکن قدری ممکن باشد اقوی آنست که انقدر را
بجا آورد و مهر را بر بالش و نحو آن میگذارد و بران سجده میکند و احوط آنست که هرچه
بیشتر تواند خم شود تا بسجده واقعی اقرب باشد باید انرا ترک ننماید و تدقیق
بسیار در آن لازم نیست بلکه با اقربیت ظاهرا اکتفا میشود باید شکم را از زمین جدا
سازد پس اگر بیفتد بر روی زمین و دست و پاها را بکشد و پیشانی را بر زمین بگذارد
جایز نیست و اگر یکی از اعضا را عمدا بر زمین نگذارد تا محل تدارک بگذرد نماز باطل است
و جاهل مقصر مثل عالم است که عمدا ترک کند و از کلام علما بر می آید که جاهل مطلق
مثل عالم است و ظاهر اینست که واجب است در سجده گذاشتن هفت موضع را بر زمین
پس اگر گذاشته باشد سابقا کافی نیست و اگر پیشانی را ممکن نباشد گذاشتن آن
بر زمین و اعضای دیگر را بعضی ممکن باشد دون بعضی آنچه ممکن است باید بگذارد و
آنچه را ممکن نیست بعضی گفته اند باید نزدیک بزمین بیاورد و مقتضای کلام علما
اینست که اگر نتواند پیشانی را بر زمین گذارد بعضی سایر اعضا را تواند که بر زمین
گذارد واجب است گذاشتن آنها و این مشکل است و کسی که بر پیشانی او دملی یا زخمی
یا دردی باشد که نتواند انرا درست بزمین گذارد و اگر ممکن است گذاشتن آن
بر زمین یا آنچه سجده بران جایز است بکندن گودی یا نحو آن از هر تدبیری که باشد بنحوی

که سجده و گذاشتن پیشانی بر آن صادق باشد واجبست بر او سجده کردن
بر پیشانی و اگر سجده بر پیشانی اصلا ممکن نباشد باید بر یکی از دو طرف پیشانی که
او را جبین گویند سجده نماید و احوط آنست که طرف راست را مقدم دارد چنانچه
معظم اصحاب قائل شده اند اگر چه حکم بتعیین بعیدست و اگر بر جبینین ممکن نشود
و بعضی گفته اند بر زنخدان خود سجده کند و لکن معتمد آنست که بر بینی خود سجده میکند
و در حالی که سجده بر زنخدان کند گشودن موهای او ضرورست و مراد بعذر
مشقت شدیدست که عادة متحمل او نشود و مستحبست تکبیر بجهت سجود در حال قیام
و بعضی در حال فرود آمدن نیز تجویز کرده اند بنحوی که آخر آن اول سجود باشد و
با آنکه رفع بعیدست اما افضل اولست و بلند کردن دستها نیز در وقت تکبیر سنتست و بعد از
سر برداشتن از هر یک از دو سجده در حالتی که درست بنشیند و قبل از سجده دوم
در حالت نشسته و بعضی از علما در حین سر برداشتن و خم شدن نیز جایز میدانند
و مستحبست در سجده ارغام بینی و مراد از ارغام چسبانیدن آنست و شرط صحت
نماز نیست و کافیست آن با چیزی که سجده بر آن جایز است و درست که کافی باشد و هر
جزوی از بینی باشد کافیست و در وقتی که بسوی سجده میرود مستحبست که دستها را
پیش از زانوها بر زمین بگذارد و می نشیند پس بسجده میکند و مستحبست در سجده ۴ اما زن ابتدا از [illegible] بر زمین میگذارد ۳
دعا بجهت دین و دنیا و احوط عربی است در آن دعا و مستحبست اکثر در سجود دیگر
دعا کند از برای طلب رزق باین دعا که یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی
و ارزق عیالی من فضلک الواسع فانک ذو الفضل العظیم و مستحبست دعا که در
میان دو سجده با چه در بعضی اخبار صحیحست که استغفر الله ربی و اتوب الیه و
مستحبست تورک در نشستن بعد از سجده دوم و قول بوجوب ضعیفست و مستحبست که
بگوید

بعد از السجده [illegible] مستحب جلسه [illegible]

بگوید در وقت برخاستن بحول الله وقوته اقوم واقعد و اگر زیاد کند
ارکع و اسجد را نیز عیبی نیست و در بعضی از اخبار هست که بگوید اللهم ربّ
بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهد زیاد کند ارکع و اسجد را و بعضی
مستحب میدانند انزاد عمل بهر یک از اینها خوبست لکن اول اولاست و لفظ تعالی را
بعد از جلاله احوط ترکست و لکن جواز آن خالی از قوه نیست و مستحبست در وقت
برخاستن اول زانوها را از زمین بردارد و اعتماد بر دستها نموده باشد و بعد از آن
دستها را بردارد و مکروهست اقعاء در میان دو سجده و آن آنست که سینه
قدمها را بر زمین گذارد و بر پاشنهای پاها بنشیند و بعضی گفته اند که آنست که بنشیند
مثل نشستن سگ و احوط آنست که عمل بجمیع کند و همه را ترک نماید و بعضی در هر
نشستنی در نماز اقعاء را مکروه میدانند و بعضی در تشهد حرام میدانند و آن احوطست
خصوصی بتفسیر آخر اگر چه اظهر جواز آنست در تشهد بهمه تفاسیر و اما بتفسیر دویم
۲ جواز نشستن خالی و دویم در میان دو سجده [illegible] از اشکال نیست و احوط ترکست و مستحبست بر مردم
که در سجده اعضا را بر یکدیگر نیندازد پس میان ساقها و رانها را نیز خالی میکند
و میان پهلوها و بازوها را خالی میکنند و میان دستها و زانوها را نیز خالی میکند و اما
زن را مستحبست که اعضایش باهم جمع نماید و مستحبست که دستها را از هم گشاده با
۲ برابر دو [illegible] برابر انگشتهای مضمومه بر زمین گذارد و بعضی برابر گوشها مستحب میدانند و انگشتها را
رو بقبله میگذارند در حال سجده نظر بطرف بینی میکنند و در سجده اول بخاطر میگذراند
که خداوندا تو مارا از زمین خلق فرمودی و در وقت سر برداشتن بخاطر میگذراند
که مارا از زمین بیرون آوردی و در سجده دویم که مارا بزمین بر میگردانی و در سر
برداشتن از سجده دویم که مارا بار دیگر از زمین بیرون خواهی آورد و باد کردن

موضع سجده مکروه است اگر حرف ازان ظاهر نشود وجماعتی گفته اند که باید در
نشستن قصد غیر سجود نکند ومیل برداشتن چیزی نکند پس اگر چنین کرد باید برخیزد و
بقصد سجود فرود آید تا صورت و آن مشکل است کمتر مراد خفا سجود باشد واگر بقصد
غیر سجود فرود آید تا صورت سجده بعمل آید در بطلان نماز بمحض این عمل خلاف است
واقوی عدم بطلان است واحوط اتمام واعادهٔ نماز است و واجب است قرار گرفتن
اعضای سجود در حال سجود واعتماد بر آنها بنحوی که سنگینی اعضا بر مواضع سجود باشد پس
اگر بر طرف یا پنبه یا پشم مثلا اعضای خود را گذارد باید توقفی کند تا اعضا قرار
گیرد ومبالغه در اعتماد ضرور نیست بنحوی که زیاده از سنگینی اعضا شود واگر بعض از
اعضا بقصد سجود بر زمین گذاشت بغیر از پیشانی پیش از شروع در ذکر واجب جایز است
برداشتن ان اگرچه بعد از گذاشتن پیشانی باشد لکن بعد از ان بجهة ذکر واجب باید
نگذارد بلکه مکرر نیز میتواند گذاشت و برداشت مادامی که بسر حد فعل کثیر نرسد واما
در اثناء ذکر واجب اگر ساکت شود در جواز برداشتن غیر پیشانی اشکال است واحوط
ترکست واگر عضوی را از اعضای سجود بقصد سجود بر زمین گذاشت احوط اینست که سائر
اعضا را فوراً بگذارد لکن عدم فوریة خالی از قوة نیست مگر اینکه فاصله فاحشه حاصل گردد
که در آن اشکال عظیم است واگر انچه را بر ان سجود میکند در وقت سجده بگذارد و بعد انرا
٢ با خود بردارد واگر بجهة تقیه است باکی نیست والا احوط ترک آنست اگرچه اقرب جواز است
ومستحب است در سجود و در رکوع صلوة بر پیغمبر و آل پیغمبر و بعضی از اخبار اینست که در
قیام و در رکوع و سجود هم میتواند که صلوات فرستد و هر وقت که خواهد میتواند بجا آورد خواه

فصل یازدهم

بعد از ذکر و خواه قبل از آن و ملحق میشود بباب سجود وکلام در دو مقام است مقام اول
در سجدهٔ شکر است بدانکه مستحب است در غیر نماز سجده بجهة شکر و فضل آن عظیم است و
ثواب

ثواب ان بسیار است و بعد از هر نمازی مستحب است خواه فریضه باشد و خواه نافله و ضرور
نیست نیة انکه این بجهة شکر توفیق بر ادای نماز است اگرچه آن نیة احوط است و در نماز
٢ از ان مغرب مستحب است که سجدهٔ شکر ان بعد از نافله قرار دهد وقبل آن نیز جایز است لکن ترک فضیلة
شده واما غیر آن مستحب است که انرا بعد از تعقیبات قرار دهد ومستحب است سجدهٔ شکر در
وقتی که نعمت تازه روی دهد یا بلیه دفع شود یا بیاد کند نعمتی را خدا یا ببیند کسی را
که مبتلا به بلیه است و او از آن در عافیة است و یا کسی که مبتلا بمعصیتی وفسقی است و او
ازان خلاص است واولی اینست که بنحوی سجده کند که ایشان نه بینند مگر انکه بسبب
دیدن آن عاصیان امید ترک آن معصیت از و باشد واگر که منحصر باشد نهی از منکر باین
پس واجب میشود وبعض از علما اشکال کرده اند در جواز سجده بقصد عبادت و تقرب
بدون سبب و در سجده بجهة دوام نعمت و در رکوع از برای عبادت واگر نعمتهای بسیار
روی دهد برای هر یک سجده میکند و در سجدهٔ شکر تکبیری و تشهدی و سلامی نیست و
بلند کردن دستی نیست وبعض تکبیر بعد از سجود را مستحب دانسته اند و دلیلی بر آن ندیدیم
و استقبال قبله وستر عورت نیز شرط نیست و گذاشتن پیشانی بر چیزی لازم است
٢ گذاردن لکن برانچه سجده بر آن جایز است لازم نیست اگرچه ان احوط است و همچنین باقی
اعضا ضرور نیست و مستحب است که بمالد دست خود را بعد از سجده بمحل سجده پس بمالد
بر روی خود از جانب چپ و بر پیشانی خود تا طرف راست رو و بگوید بسم الله
الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم ادفع عنا
الغم والحزن تا سه مرتبه و بعض مالیدن بسینه را نیز گفته اند و بعض از روایات دلالت
میکند مالیدن دست بهر چه از بدن که برابر صورت میباشد فرموده اند که ان امان
از هر دردی و آفتی است و سجدهٔ شکر بر راحله جایز است در حال اختیار و مستحب است

که در سجدهٔ شکر شکم و سینه را بر زمین بچسباند و دستها را بر زمین فرش کند و از بعضی
مستفاد میشود که سجده باید دو مرتبه باشد اقوی اینست که یکمرتبه جایز است لکن احوط
دو مرتبه است و مستحب است تعفیر در کیفیت آن خلافست بعضی گفته اند آنست که طرف
راست رو را پس طرف چپ را بر زمین گذارد و بعضی گفته اند که دو طرف پیشانی را
بر خاک گذارد و همچنین دو طرف رو را و بعضی بهر یک اکتفا کرده اند و از بعد از
سجده میکند اگر یکسجده کند و امّا در میان دو سجده قرار میدهد و دعا و ذکر در آن
سجده مستحب است و در کیفیت آن در اخبار و کلام علماء اختلاف میباشد و عمل بآنچه
در اخبار وارد شده است و آنچه علما گفته اند نزد فقیر خوب است و در حدیث از
حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده که صد مرتبه بگوید شکراً شکراً یا صد مرتبه عفواً عفواً
و اگر اینها نگفته اند و اقل آنچه گفته اند سه مرتبه شکراً شکراً میباشد و مستحب است طول دادن
آن و گریه و مبالغه در دعا و طلب حوائج مقام دوّم در سجدهٔ قرآن است
و مشهور آنست که پانزده سجده در قرآن است و چهار موضع سجدهٔ واجب است یکی
در سورهٔ لقمان که الٓم سجده میباشد و دیگری حٰم سجده و دیگری در والنجم و دیگری در اقرأ
و باقی مستحب است و هر کسی که آیهٔ سجده را میخواند یا گوش میدهد سجده واجب میشود و
هر که بشنود امّا گوش ندهد سجده واجب نیست و بعضی واجب دانسته اند و آن
احوط است و جماعتی از علما آنهائی که واجب نمیدانند بمحض شنیدن مستحب میدانند
سجده بجهت آن و امّا سجدهای مستحب پس خواننده و گوش دهنده و شنونده هم مستحب است
امّا در صورت قرائت و گوش دادن در سجدهٔ واجب فرقی میانهٔ آن نیست که بداند
که آیهٔ سجده است یا نه عمداً باشد یا سهواً و سجدهٔ قرآن را تکبیر نیست و نه تشهد و
و نه سلامی بلکه بعضی تصریح کرده اند که مشروع نیست بلکه تکبیر قبل از سجود عزائم
حرام است

حرام است چنانچه بعضی از اخبار دلالت بر آن دارد و امّا بعد از آن مستحب است و موقوف
نیست سجدهٔ قرآن اگر چه واجب باشد به استقبال قبله لکن افضل است و شرط نیست
ستر عورت و طهارت بدن و جامه از نجاست و وضو و شرط نیست غسل جنابت
و استحاضه و امّا حایض اگر بخواند یا گوش کند آیهٔ سجده را در جواز سجده بجهت او
خلافست و اقوی جواز است و بر فرض جواز آیا سنّت است یا واجب اکثری
واجب میدانند و سجدهای مستحب را اکثری نیز بر او نیز سنّت میدانند و بعضی در
در صورت استماع بر او حرام میدانند و اقرب قول اوّل است و شرط نیست در
سجدهای تلاوت گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر او جایز است و مساوی بودن
میان محل پیشانی و محل ایستادن ضرور نیست لکن احوط است و در آن دعا و
ذکری واجب نیست لکن مستحب است و احادیث در ذکر آن مختلف است و احوط
آنست که بگوید سَجَدْتُ لَكَ تَعَبُّداً وَرِقّاً لا مُسْتَكْبِراً عَنْ عِبادَتِكَ وَلا مُسْتَنْكِفاً
وَلا مُسْتَعْظِماً بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَليلٌ خائِفٌ مُسْتَجيرٌ و در روایتی است که آنچه
در سجده میگوید بگوید و غیر از این نیز در اخبار هست و عمل بهمه نیکوست و در صورتی
که بجهت شنیدن واجب میشود فرقی نیست میان آنکه از بالغ یا غیر بالغ یا کافر یا غیر
اینها بشنود امّا اگر حیوان را تعلیم کند و بخواند ظاهر نیست که واجب شود و این
سجده در راحله نیز جایز است اگر چه تواند فرود آید و اگر هیچ نتواند بعضی گفته اند
باید ایماء نماید و آن محل اشکال است و سجدهٔ تلاوت فوریست خواه واجب باشد
و خواه سنّت و اگر فوراً بجا نیاورد تکلیف ساقط نمیشود حتی در سجدهای سنّتی و
و امّا در حالی تأخیر از اوّل زمانی که میتوانست بجا آورد و نکرد فوریت نسبت بهر زمان
معلوم نیست اگر چه احوط است و در این حال نیت قضا و ادا ضرور نیست و واجب است

۲ لکن احتیاط آنست که همچنین گذاردن ... سایر اعضا ... بر مسیح ... ضرور نیست

۲ بر راحله که ... فرود آید

۲ قرائت

در سجدهٔ تلاوت نیت قربت مقارن گذاشتن پیشانی بر زمین پس بعد از گذاشتن
پیشانی نیت کند صحیح نیست و مکروه است خواندن قران و انداختن آیه‌های سجده
مگر بعد از آیه سجده که خواند سجدهٔ دیگر لازم است و اگر مکرر بخواند در یک مجلس و سجده
نکند در این بابی در وجوب سجده بجهة هر یک اشکال است و واجب نمیشود سجده
مگر بعد از اتمام آیه اگر چه امر بسجده در وسط آیه باشد و اگر در وسط کرد مجزی نیست و تعیین
آیه‌ها که سجده بجهة آنها واجب یا مستحب میشود در اخبار و کلام تصریح شده مگر در
در کلام بعض پس اعتقاد بقول فقها معتبر دار نیست فصل دوم در تشهد است و آن در نماز
دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه واجب است و محل آن بعد از
سر برداشتن از سجدهٔ دوم از رکعت دوم و رکعت آخر است و اگر عمداً اخلال بآن
نماید نمازش باطل است خواه فریضه باشد یا نافله اما اخلال بآن سهواً باعث بطلان
نمیشود پس از ارکان نماز نیست و در تشهد چند چیز واجب است از انجمله شهادت
بوحدانیة اللّه و شهادت برسالت پیغمبر است و در حصول شهادتین
باین عبارت است که اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و اشهد
ان محمداً عبده و رسوله و در تعیین این عبارت خلاف است احوط و اقرب
تعیین آن و عدم جواز عدول از آنست پس ترک وحده لا شریک له از اول و عبده
و رسوله از دوم جایز نیست و همچنین جایز نیست ترک لفظ همزهٔ اشهد از شهادت
دوم و همچنین جایز نیست تبدیل اشهد باعلم و نحو آن و جایز نیست تبدیل الا بلفظ
غیر و نحو آن نیز جایز نیست و بالجمله بنا بر مختار تبدیل و تغییر این هیئة بهیچ وجه
جایز نیست و همچنین واجب است صلواة بر محمد و آل محمد اطهار اکرم است و شک نیست
در کفایهٔ اللّهم صل علی محمد و آل محمد و لکن اقوی عدم وجوب این هیئت است پس

جایز

جایز است گفتن اللّهم صل علی محمد و آل محمد و صلی اللّه علی محمد و آله و اللّهم
اللّهم صل علی رسولک و آله و صلی اللّه علیه و آله و نحو اینها و مستحب است
صلواة بر پیغمبر و آل او مطلقاً و در بعض لفظ آل است و در بعض ذکر اهلبیت و اولی اختیار
اول است و مستفاد میشود از اخبار بسیار وجوب صلواة و متابعة هرگاه صلواة
بر آنحضرت فرستاده شود لکن اقرب عدم وجوب است و صلواة در بیرون نماز جایز است
و اگر منافی واجب نباشد و شهرت دارد استحباب صلوات و سلام نزد نوشتن اسم شریف
پیغمبر یا یکی از ائمه و ذکر علی قبل از آل و بعد از واو عاطفه ضرر ندارد و لکن کراهتش
نیز شهرت دارد و اشهر و اظهر عدم صحت صلوات است نزد ذکر پیغمبر و بعض آنرا واجب
میدانند و آن احوط است و از بعض اخبار مستفاد میشود وجوب صلواة بر پیغمبر
ابتدا هرگاه خواهند صلوات بر سایر انبیا فرستند لکن اقوی استحباب است و صلوات بر
سایر مؤمنین نیز جایز است پس اللّهم صل علی زید و عمرو جایز است. و سلام بر
ایشان نیز جایز است که ایشان را یاد کنند بمثل علیه السلام و از انجمله واجب است نشستن
بقدر ذکر واجب در تشهد که آن عبارت است از شهادتین و صلوات و واجب است
طمأنینه نیز پس اگر شروع بذکر واجب کند در وقت برخاستن از سجده یا تمام نشده
شروع ببرخاستن کند عمداً تشهدش باطل است و اگر اکتفا بآن تشهد فاسد کند نمازش
نیز فاسد است و اما اگر تدارک کند در محلش در حال نشستن و اطمینان در صحت نمازش اشکال است
اقرب آنست که نمازش نیز فاسد است و اگر از نشستن عاجز باشد مثل آن صورتی که نماز
در حال راه رفتن واجب میشود نشستن بجهة تشهد واجب نیست و اگر از طمأنینه عاجز
شود آن نیز واجب نیست و لکن با عدم امکان نشستن اقرب بآن را باید مراعات
نماید بنابر اقرب و در تشهد نماز مستحب نیز شرط است در نشستن و طمأنینه و احوط ذکرها

مستحب است در تشهد نشستن بتورک و طمأنینه نیز در تشهد هیئتی خاص تحقیق آنست که هر چه اطلاق
نشستن بر آن شود و از اقسام متعارفه نشستن باشد کافیست و اما اگر از افراد نادره باشد
در جواز نشستن اشکال است پس احتیاط را نباید ترک کرد و بهر حال مستحب است تورک در نشستن
و در تفسیر آن خلافست بعضی تفسیر کرده اند باینکه بنشیند مثلی و تفسیر دیگر نیز
کرده اند و بعضی گفته اند که آنچه ~~بر ران راست~~ ~~...~~ و این وقت
که تورک نماید بخاطر بگذراند خداوندا باطل را مضمحل گردان و حق را بلند کن و تورک از
برای زنان نیز مستحب است بنابر ظاهر کلام علما و واجب است ترتیب در اذکار واجبه
پس باید که ابتدا کند بشهادت توحید پس شهادت نبوة پس صلواة بر پیغمبر و بر آل
پیغمبر و بغیر ازین مجزی نیست و جمعی موالات را در اذکار واجبه تشهد واجب
میدانند و آن احوط است لکن اقوی عدم وجوب است و شهادتین و صلواة را بغیر
عربی خواندن جایز نیست و اگر چه جاهل بعربی باشد و واجب است تعلم و اگر تعلم ممکن
نشود یا وقت تنگ باشد واجب است ترجمه و بعضی از علما گفته اند که باید در تشهد قصد
معنی شهادتین و صلواة را بکند که اگر بخواند بدون التفات بمعنی آنها باطل است و آن
ضعیف است بلکه ظاهر اینست که مجرد لفظ کافی است و واجب نیست قصد معنی نه اجمالاً
و نه تفصیلاً و جایز است در تشهد بلکه جمیع احوال نماز مثل رکوع و سجود دعا از برای دین
و دنیا مادامی که از برای طلب حرامی نباشد خواه دعا از معصوم وارد شده باشد یا غیر
آن و شرط نیست عربیه در دعا بلکه بهر زبانی جایز است لکن احوط عربیه است و دعا افضل
از قرائت قرآنست و امام را سزاوار نیست طول در دعا و مکروه است قرائت
قرآن در تشهد چنانچه گفته اند و جایز است دعا کردن از برای هر کسی که میخواهد از بزرگ
و کوچک مؤمنین و اسم بردن ایشان و اگر مطلوب مکروه باشد نیز جایز است دعا کردن

وطلب

وطلب آن در نماز اما اگر حرام باشد در آن اشکالست و بر فرض حرام بودن در فساد نماز
بجهة آن اشکالست و احوط ترکست و مستحب است در حال تشهد دستهای خود را بر رانهای خود ۲ بر رانهای
گذارد با انگشتان مضمومه و مستحب است که امام بگوید بشنواند مأمومین را جمیع آنچه را در تشهد
میخواند و بر مأموم نیست شنوانیدن امام و مستحب است در تشهد حمد کردن و آن بگوید الحمد لله
حاصل میشود و در اذکار مستحبه در تشهد اختلاف شدیدی در اخبار و کلمات علماء ابرار است
احتراز از هم
فصل یازدهم در سلام است و در وجوب سلام خلافست و لکن اظهر و احوط وجوب است
و از اجزاء نماز است پس ترک آن عمدا باعث بطلان نماز میشود خواه فریضه باشد یا نافله
بلکه بعضی از ارکن میدانند که ترک آن سهوا نیز حکم بفساد نماز میکنند و مراعات
احتیاط او لی است و سلام بر نبی که اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ الخ واجب نیست بلکه سنت است آ ایها النبی
در فریضه و نافله و بعضی گفته اند که در وقت این سلام اشاره بسوی قبر مبارک آنحضرت
سنت است اگر قبر شریف در مقابل قبله باشد اما دو صیغه دیگر واجب است لکن تخییر باین
معنی که هر یک را خواهد اختیار کند هر کدام را اختیار کرد از نماز خارج میشود و آن دیگری
واجب نمیشود درین حال پس اکتفا بیکی از این دو حال جایز است و جمع میان هر دو صیغه
جایز است در فریضه و نافله و جمع بر دو قسم است یکی آنکه مقدم دارد اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا را
و در این اشکالی نیست و اشکالی که بعضی کرده اند ضعیف است و دیگری تقدیم اَلسَّلَامُ عَلَیْكُم
بر السلام علینا و اگر چنین کرد واجب آن مقدم است و با او از نماز بیرون میرود
بنابر اقوی نه آنکه بسته بنظر مصلی است که اگر در قصدش این باشد که از دویم از نماز خارج
میشود از آن خارج شود و تصریح کرده اند جماعتی که اولی جمع میان دو صیغه است و احوط
ذکر السلام بر نبی است و جایز نیست تغییر اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلَی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِینَ را مقدم
از این هیئت در جایی که از آن خروج از نماز میشود اگر چه معنی او صحیح باشد و اما

از نماز نشود و مثل آنکه السّلم علیکم را پیش بگوید پس اگر خواهد بوظیفهٔ شرعیّه عمل کرده
باشد پس تغییر نتواند داد و امّا السّلم علیکم را پس احوط این است که و رحمة اللّه
و برکاته را از ان نیندازد اگر چه اظهر جواز ترک است و امّا تغییر السّلم علیکم بحذف
الف و لام یا تقدیم علیکم بر السّلم یا السّلم علیک گفتن پس جایز نیست و اظهر آنست که
نیّة خروج از نماز در وقت گفتن سلام واجب نیست بلی در استحباب آن مضایقه نیست
و تکرار سلام واجب نیست نه بر امام و نه بر مأموم و مستحب نیز نیست بر منفرد بلکه عدم تکرار
مستحبست و مستحبست او را که ایماء کند باخر چشم که طرف صدغ و گوش است بجانب
راست و اگر در میان مخالفین باشد تکرار سلام بیمین و یسار حتی بجهة منفرد
از جهة تقیه ضرر ندارد و امّا امام پس بر او مستحب نیست تکرار سلام بلکه مستحبست
ترک آن و مستحبست او را ایماء کردن بصفحهٔ روی خود بجانب راست خود مطلقا و امّا
مأموم اگر کسی یا دیوار بطرف چپ او نیست یک سلام میگوید مثل امام و بصفحهٔ روی
خود اشاره بجانب راست خود می‌نماید خواه در طرف راستش دیواری یا کسی باشد یا نه
خواه سلام مذکور واجب باشد یا مستحب و اگر در طرف چپ او شخص بالغی باشد مستحبست
او را که تکرار نماید سلام را یکی از جانب یمین و یکی از جانب یسار و در هر یک بصفحهٔ
روی خود اشاره می‌نماید خواه جانب راست کسی باشد یا نه خواه سلام واجب باشد
یا نه و اگر مأموم غیر بالغی در طرف چپ باشد در استحباب تکرار سلام اشکالست و اگر
در طرف چپ کسی نباشد و لکن دیواری باشد بعضی از امثال آن دانسته اند که شخص
بالغی باشد و تکرار سلام را مستحب دانسته اند و لکن اظهر و اشهر آنست که مثل آن نیست
و مستحبست منفرد را که قصد کند انبیاء و ائمه و حفظه را الخطاب خود در وقت که میگوید
السّلم علیکم و اگر امام باشد مأمومین نیز با آنچه مذکور شد قصد میکند و امّا این واجب نیست

داک

و اگر مأموم دانست که امام قصد کرده است او را بسلام در وجوب ردّ بر او خلافست
بعضی گفته اند که ردّ احوط است و امّا اگر نداند قصد امام را ردّ واجب نیست بلا اشکال و
همچنین واجب نیست ردّ بر مأموم اگر چه بداند که آن مأموم قصد کرده او را در سلام و امّا اگر
مأموم باشد در اینکه که را باید قصد کند در وقت سلام خلافست بعضی گفته اند که قصد
میکند بسلام اوّل بر امام و بثانی انبیا و ملائکه و ائمه و حفظه و مأمومین را و بعضی
گفته اند باوّل ردّ بر امام و بثانی مأمومین را قصد میکند و غیر از این نیز گفته اند و با این
حال طریق قصد مذبور واجب نمیباشد و واجب است در سلام نشستن و طمأنینه و مستحبست
که مثل هیئة تشهد باشد در نشستن و گذاشتن دستها بر زانوها و نظر کردن و اگر نداند
هیئة خاص سلام را مثل عربیة آن واجبست تعلّم و ملحق میشود باین مقام کلام در تحیّة
مصلّی و غیر او بسلام و غیر آن بدانکه اگر مؤمنی سلام کند بر مصلّی واجبست ردّ آن و
اکتفا باشاره در ردّ کردن کند کافی نمیباشد خواه آن سلام کننده طفل باشد یا بالغ
ممیز و اجابة او واجبست مطلقا و واجبست جواب بهمان عبارتی که سلام کرده
باشد و آن اینست که بگوید سَلامٌ عَلَیکُم یا سَلامٌ عَلَیکَ یا السَّلم علیکم یا السَّلام علیک
و عدول از آن بجزی که سلام کرده جایز نیست اگر چه بهتر باشد و امّا اگر بگوید علیک
السّلم یا عَلَیکُم السّلم او نیز اینست که جواب واجب نیست لکن احوط اینست که بهمان نحو
بگوید جواب را و قصد دعا کند اگر چه در بین قرائت باشد و اگر یقین نکند سلام
کردن بصیغهٔ که واجبست ردّ بمثل آن و شک کرد در تعیین صیغه احوط اینست که
در جواب احتمالات که یقین داند که جواب را بمثل ادا کرده بیاورد پس اگر اشتباه در
دو صیغه باشد هر دو را جواب میگوید و اگر در سه صیغه اشتباه باشد هر سه را و همچنین امّا
قصد دعا کند در جواب و این احتیاط در وقتی است که بواجبی مثل موالات اخلال

لکن ردّ سلام غیر مسلم ... و همچنین نه در نماز و نه در غیر آن ... واجب است جواب اگر طفلی سلام کند ... سلام کند بر نماز گزار ... ص

نکند و ظن در این مقام حکمش حکم شک است و اقوی اینست که واجب است بر مصلی و
غیر او شنوانیدن جواب را بکسی که سلام کرده تحقیقاً یا تقدیراً و اگر شنوانیدن موقوف ۲ جواب را
باشد به بلند کردن صدا زیاد از حد عادت محل اشکال است و اگر در موضع تقیه باشد
و نتواند بلند جواب گفت آهسته جواب بگوید و اشاره با آن واجب نیست لکن احوط است
و اگر در حال نماز جواب سلام را ترک کند پس اگر سهواً ترک کرده تا محل آن گذشته پس
نمازش صحیح است و آن جزئی که بجای رد سلام بجا آورده نیز صحیح است و معصیتی بر آن
مترتب نمیشود و اگر عمداً ترک کرده و در جای رد سلام بفعلی از افعال نماز مشغول
نشده بلکه ساکت بوده تا محل آن گذشته پس معصیت کار است اما اقوی صحت نماز است و بعضی
نمازش را باطل دانسته اند و احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر عمداً ترک کرده و بجای
جواب مشغول شده بفعلی از افعال نماز که منافی با رد سلام است مثل قرائت پس اظهر صحت نماز
و آن فعل هر دو میباشد مثل اینکه سلام کننده سلام کرد و رفت بجائی که جوابش نتوان
داد اما بقطع نماز و رفتن در امکان در سقوط جواب و عدم قطع نماز یا قطع نماز و وجوب
رد سلام اشکالست و اگر کسی بر جماعتی سلام کرد یکی از ایشان جواب بدهد از دیگران
ساقط میشود پس اگر یکی را در آن میانه مخصوص کرد بسلام جواب بر او واجب است
و اگر شک کرد که آیا او را مخصوص کرد بسلام یا نه یا اینکه میداند سلامی کرد احوط آنست
که اکتفا برد غیر ننماید بلکه حکم باین بعید نیست بلکه در صورت ظن باینکه او مخصوص
بسلام نبوده نیز احوط اینست که جواب را ترک نکند و اگر سلام کننده بر جماعتی که از
جمله ایشان باشد طفل ممیزی و او جواب دهد اقرب اینست که بجواب او از دیگران
ساقط نمیشود و اگر مصلی داخل جماعتی باشد که بر آن جماعت کسی سلام کرده و دیگری
از آن جماعت جواب داد احوط آنست که او در حال نماز جواب ندهد و اگر بگوید سلام کننده

بدون

بدون ختم و چیزی دیگر بگوید یا بگوید سلامی علیکَ یا سلام الله علیکَ در
وجوب رد جواب دادن آن اشکال است احوط آنست که بمثل آنچه گفت رد جواب
نماید مع قصد دعا اما اظهر اینست که غیر سلام مذکور جوابش واجب نیست و اما سلام تنها پس
وجوب رد جوابش بعید نیست و اما اگر بطریق لحن سلام نماید که اعراب او را صحیح نگوید
یا حرف او را مثل اینکه بجای سلامٌ علیکَ سَامٌ علیکَ بگوید احوط رد کردن جواب است
بلکه وجوب رد بعید نیست و همچنین احوط مراعات مثلیه است در اصل صیغه نه در لحن پس
در جواب سلام علیک سلام علیک میگوید و اگر ذمی سلام کند احوط آنست که
مخیر است که میان علیکم و میان آنچه گفته جواب بدهد اگر مؤمنی سلام میکرد بآن نحو
جواب میداد و سلام بر نماز کننده حرام نیست و در استحباب و کراهة آن خلاف است
و سلام در غیر نماز مستحب است و مستحب است که طائفه کم بر بسیار سلام کنند و سواره بر پیاده
و ایستاده بر نشسته و بعضی سلام بر ذمی را منع کرده اند و احوط آنست که سلام را
ترک کننده مگر در حال ضرورت و سزاوار است که ترک کند سلام بر چند طائفه کسی
که نوازنده بربط و طنبور است و کسی که بازی کننده شطرنج و نرد است و مخنث و شاعری
که قذف زنهای مستوره میکنند و کسی که خورنده رباست و کسی که متجاهر بفسق است و ۲ رازهای
کسی که شراب میخورد و کسی که مشغول تخلی است و کسی که در حمام است و بعضی حرام میدانند
بر بازی کننده شطرنج و نرد و مغنی و کبوتر پران و اما کسی که مشغول چیز خوردن است اگر لقمه
در گلویش میباشد و مشغول جاویدن است و جا ویدن و فرو بردن محتاج بزمانی است که
آن مانع است از جواب پس سلام سنت نیست و اما بعد از فرو بردن که میخواهد لقمه
دیگر در دهن گذارد پس منعی نیست چنانچه بعضی گفته اند و زن اجنبیه را جایز است
سلام کردن بر مرد اجنبی بنابر اقرب و همچنین مرد اجنبی بر زن اجنبیه و اما بر زنهای

جواب مکروه است و کسی که داخل خانهٔ خود میشود مستحب است که بر اهل خود سلام کند و کسی
که داخل خانه یا مسجدی شود که کسی در آن نباشد بگوید السَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ
اللّٰهِ الصّالِحینَ و جواب سلام مؤمن واجب است خواه عادل باشد و خواه فاسق و بچه
واجب است جواب دادن و شنوانیدن اگر چه زنان بر مردی یا مردی بر زنی سلام کند اگر چه
اجنبی یا اجنبیه باشند و در جای که سلام مکروه است جوابش واجب است و هر صیغه
که در نماز جوابش واجب است در غیر نماز نیز واجب است و هر چه در نماز واجب
نیست در غیر نماز نیز واجب نیست جوابش و آنچه مذکور شد که باید جواب مطابق سلام
باشد در آن چهار صیغهٔ مذکوره آن مختص بنماز است و اما در غیر نماز واجب نیست
که مثل آن جواب بگوید پس جواب سلام علیکم در غیر نماز میتوان گفت و علیکم السلام با
واو یا بدون واو و واجب نیست که جواب احسن و نیکوتر از سلام باشد پس تساوی
جایز است پس اگر بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته جایز است در جواب بگوید
علیکم السلام یا علیک السلام بلکه سلام بدون علیکم و علیکم بدون سلام نیز جایز است لکن
احوط اینست که سلام بدون علیک و علیک بدون سلام در جواب نگوید بلکه هر دو را با هم
بگوید بلکه بعضی از علما منع کرده اند جواب دادن بعلیک بدون واو بلکه اولی اینست
که جواب بیشتر از سلام نباشد بلکه اولی اینست که جواب بهتر از سلام ابتدا باشد پس اگر
بگوید سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم و رحمة الله جواب احسن داده خواهد بود و
اظهر اینست که رد سلام فوری است و تاخیر آن جایز نیست و مراد از فوریت اینست
که آنرا تاخیر نیندازد آنقدری که گویند ترک کرد پس تمام کردن یک کلمه یا دو کلمه ضرر ندارد
و اگر ترک کرد عمداً گناه کار است و با وجود این از و ساقط نمیشود بلکه بر ذمهٔ او
مثل سایر حقوق قرار میگیرد و همچنین در حال غفلت و نسیان از و ساقط نمیشود و
که

[حاشیه: جایز است — ۲ بلکه بیشتر نیز]

کسی که یقین کند سلام ولکن نداند کیست یا و کردیا بدیگری جواب واجب نیست و هم چنین اگر شک
کند که آیا بصیغهٔ لغو که واجب است رد شده یا نه جواب نیست و حکم ظنی در این مقام حکم شک است
و اگر اهل ذمه سلام کند بر مسلمان در غیر نماز واجب است جواب او و در کیفیت جواب
او خلاف است احوط آنست که بگوید علیکم بدون واو بلکه حکم بوجوب آن بعید نیست و
اما رد تمثل آنچه گفته با اشکال جایز نیست و مستحب است سلام بر کودکان و اعادهٔ سلام
سه مرتبه اگر جواب ندهد و اینکه بضمیر جمع بیک مؤمن سلام کند یعنی بگوید سلام علیکم
و اگر دو نفر بیکدیگر رسیدند و هر یک سلام بر دیگری کردند واجب است بر هر یک
رد سلام دیگر همان که سلام کرده اند جواب حاصل نمیشود و اگر از پشت دیوار کسی
سلام کند واجب است جواب اگر چه در نماز باشد و اگر در کتابتی بنویسد سلامی یا پیغام
دهد برسولی جواب سلام واجب نیست و اگر جماعتی بر او سلام کنند بیک جواب اکتفا
میتوان کرد مگر آنکه سلام هر یک مختلف باشد و در جای نباشد که جواب را مطابق
دارد بهر یک پس باید تکرار نماید آنقدر که جواب بعمل آید مادامی که منافات با
فوریت جواب نداشته باشد پس در این حال اقوی اینست که مخیر است و وقت مفارقت
و جدا شدن از یکدیگر مستحب است سلام کردن و جوابش واجب نیست اما احوط اینست
که ترک نکند جواب را اگر چه در نماز باشد لکن بقصد دعا و اگر گنگ سلام کند باشاره
یا کوری اظهر اینست که جوابش واجب است ولکن اگر جواب بگوید لفظاً و اشاره نیز
بکند تا بفهمد بهتر است و سلام زنها بر زنها مثل سلام مردها بر مردها است چنانچه
بعضی گفته اند و از ظاهر آیات کریمه بر می آید که دخول در غیر خانه خود جایز نیست مگر
بعد از سلام کردن بر اهل آن و ظاهر اینست که محمول بکراهت است و مساوات غنی با
فقیر در سلام جایز است و کسی که با جنازه میرود یا بسوی نماز جمعه میرود یا در اصل

خوانه حمام است اولی اینست که سلام را ترک کند و ترک جواب سلام معصیت صغیره است
و اگر اصرار گردد بآن از عدالت بیرون میرود و اشکالی نیست در اینکه اگر در حال نماز
عطسه کرد جایز است حمد کردن بلکه مستحب است و در روایتی است که کسی عطسه کند پس
دست خود را به بنی بینی گذارد و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ کَثِیرًا کَمَا هُوَ اَهْلُهُ
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ از سوراخ چپ بینی او مرغی بیرون آید که کوچکتر از ملخ
و بزرگتر از مگس و میرود تا زیر عرش الهی و تا قیامت از برای او استغفار مینماید
و از این حدیث معلوم میشود که مستحب است صلوات بر محمد و بر آل او نیز با حمد و کیفیتی
خاص از برای حمد و صلوات نیست و در وقتی که دیگری عطسه بکند نیز مستحب است حمد کردن
و مستحب است تسمیه مؤمنی که عطسه کرده خواه در نماز و خواه در غیر نماز و خواه آن شخص
عطسه کننده گفته باشد الحمد لله یا نه لکن در حال نماز باید بقصد دعا تسمیه کند و اگر
در حال نماز عطسه کرد و دیگری او را تسمیه داد جایز است او را رد تسمیه بقصد دعا
بلکه احوط عدم ترک است و تسمیه عبارت است از اینکه بگوید در وقت عطسه کردن دیگری
یَرْحَمُکَ اللّٰهُ لَکَ یا خوان و مکروه است تسمیه در وقتی که مکرر عطسه کند مگر تجهیه مرض
باشد که در این صورت میگوید آنچه خدا فرموده و جواب تسمیه مستحب است پس میگوید یَغْفِرُ اللّٰهُ
لَکَ یا خوان و اگر آب را تناول فرموده کسی با و بگوید هَنِیئًا لَکَ یا خوان جوابش واجب
نیست و اگر در حال نماز کسی با و بگوید صَبَّحَکَ اللّٰهُ بِالْخَیْرِ چنانچه در میان عرب
متعارف است یا بگوید اَدَامَ اللّٰهُ بَقَائَکَ یا طَوَّلَ اللّٰهُ عُمْرَکَ یا خوان پس اگر
آن شخص گوینده قابل دعاست جواب آن جایز است بقصد دعا و جواب نباید مثل آنچه
او گفته باشد بگوید و در وجوب آن خلافست و اظهر آنست که غیر السلام از این تحیات
متعارفه هیچیک جوابش واجب نیست نه در نماز و نه در غیر نماز بلی در غیر نماز جایز است

بهنحوی

قصد بسیر دعا

بهنحوی که خواهد اگرچه قصد دعا نداشته باشد و اما در نماز بغیر قصد دعا در آن اشکال است
اگر بلفظ بگوید و احوط اینست که بلفظ بگوید و لکن بقصد دعا بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
در مبطلات و منافیات نماز است از جمله مبطلات نماز چیزیست که طهارت را باطل
میکند اگر نمازی باشد که موقوف بر طهارت باشد خواه آن ناقض عمداً بعمل آید
یا سهواً یا باختیار باشد یا بدون اختیار بنا بر اشهر و اظهر و بعضی گفته اند که جزئی
که وضو را میشکند اگر در اثنای نماز سهواً از او سر زند وضو میسازد و از آنجائی
که آن امر واقع شده گرفته نماز را تمام میکند و همچنین اگر با تیمم نماز میکند و در اثنای
نماز آب دید بعضی گفته اند وضو میسازد از همانجائی گرفته تمام میکند و این دو
قول احوط است پس چنین میکند اما نماز را اعاده میکند و اعاده لازم است
و در نماز جنازه طهارت شرط نیست ناقض طهارت ناقض آن نیست بنا بر
اظهر دیگر از مبطلات نماز گریه بر امور دنیا است و اگر با آواز نهیب باشد و اگر
بی آواز باشد در آن خلافست اظهر آنست که آن نیز مبطل است اما احوط در اینجا
اتمام نماز است و اعاده آن و اعاده مبهم واجب است و آن گریه مبطل است خواه
عمداً باشد و خواه سهواً و خواه با اختیار باشد و خواه بی اختیار بنا بر اظهر لکن
در حال سهواً احوط اتمام نماز و اعاده آنست خواه در نماز نافله باشد یا فریضه حتی
نماز میت و گریه از برای رفتن مالی گریه از برای دنیاست و گریه از برای دوست ٣ رفتن
زنده گریه دنیاست و بجهة مردن دوست گریه دنیاست مگر اینکه فرض شود که
مشتمل بر قصد قربة بعمل باشد بر وجهی که معتبر است شرعاً پس در رنیت کم مثل گریه از خوف
خدا بعمل باشد اما گریه از خوف خدا و بجهة یاد بهشت و جهنم اگر مشتمل بر دو حرف
نباشد پس اشکالی در آن نیست اگرچه با آواز باشد بلکه مستحب است و اگر که مشتمل بر

حرف باشد اگر انرا میگویند او با مراعات احتیاط است و اما اگر انرا کلام نگویند
اقرب عدم بطلان است و اما گریه بر جناب سید الشهدا که از برای خدا باشد ظاهر اینست
که مبطل نماز نیست و مکروه است مدافعه بول و غایط و ریح و خواب و پس انداختن اینها
در حالی که میخواهد نماز کند خواه نافله باشد یا فریضه و باعث بطلان نماز نمیشود و اگر
بول و غایط و انچه مذکور شد در اثنای نماز عارض شود واجب است صبر کردن و
حرام است قطع نماز و کراهتی در نماز کردن آن نیست و اگر خوف ضرری داشته باشد
یا عاجز شود از مدافعه در این نماز جایز است قطع نماز اگر خوف خروج وقت نداشته
باشد و اولی اینست که ترک کند حکمهٔ تنگ را و اگر خواب آلوده و با کسالت باشد
نماز باین حال باطل نیست اما مکروه است مگر باعث فوت جزئی یا شرطی از نماز
شود که نماز باطل میشود و مکروه است نماز بر مرد در حالتی که مویش معقوص باشد — معقوص
و بعضی حرام دانسته اند و اظهر اول است و در تفسیر آن خلاف شدید است بعضی
گفته اند آنست که موی خود را جمع کند میان سر و از آن گره زنند و تفاسیر دیگر
نیز شده و اما زن بر او مکروه نیست و اگر در اثنای نماز بینی او خون آید و یا جامه
یا بدنش برسد پس اگر کمتر از درهم بغلی باشد انچه ببدن یا جامه اش رسیده معفو است
و ضرر ندارد و اگر بقدر درهم یا زیاده باشد و ممکن باشد که جامه از بدن بدون — ارتداخش
فعل کثیر از مان انداختن کمتر از زمان شستن باشد جایز نیست او را بکشد از دار
وش و اگر نتواند انداختن یا تواند لکن زمان شستن کمتر از زمان انداختن باشد
واجب است انرا بشوید و تمام کند نمازش را مادامی که منافی از منافیات نماز را
مستلزم نباشد و اگر لازم دارد یکی از انها بمجرد رسیدن خون ببدن و جامه نماز باطل
میشود و اگر شک کند که آیا مستلزم هست یا نه بنا بر بطلان نماز نمیگذارد و آیا شرط است

در وجوب

در وجوب شستن که جای دیگر از بدن یا جامه نجس نشود یا نه پس اگر دستش در وقت
شستن نجس شود ضرر ندارد اشکالست در صورتی که بگوییم باید که نجس شدن جای
شستانش — که عادة در وقت آن نجس میشود نیست و آیا بعد از رسیدن خون بجامه یا بدن شستن آن
فوریست یا اینکه همینکه در نماز میشوید کافی است اگرچه در رکعت دیگر باشد مثلا اقرب
عدم فوریت است بلکه قبل از سلام باید شست اگر خون دیگر یا دم برسد غیر از خون بینی در اینکه
آیا حکمش حکم خون بینی است اشکالست و احتیاط را ترک نباید کرد به شستن و تمام کردن
نماز و اعادهٔ آن بعد و قی کردن باطل نمیکند نماز را بقلیل آن و نه کثیر آن و اختیاری
بوده باشد یا اضطراری و اگر آن قی بمصلی و جامه اش مثلا برسد پس اگر بجهت آن متفرر
شود ضرری که بحسب عادة متحمل آن نمیشوند پس جایز است قطع نماز و الا فلا و از جملهٔ
مبطلات نماز خوردن و آشامیدن است هرگاه بسر حد فعل کثیر برسد خواه نماز جنازه
باشد علی الظاهر یا غیر آن و اما اگر اکل و شرب قلیل باشد بنحوی که دلالت نکند بر
اینکه از نماز رو گردانیده باعث بطلان نماز نمیشود بنابر اظهر اینها همه در صورت
عمد است و اما سهوا پس قلیلش ضرری ندارد و با کثرت اگر محو نکرده است صورت نماز را
پس ظاهر اینست که نماز را باطل نمیکند لیکن احوط اعادهٔ آن نماز است بلکه وجوب آن
اقوی است و فرو بردن چیزی که در بین دندانها مانده اگر فعل کثیر نباشد مبطل
نیست و همچنین اگر شکری در دهن بگذارد که کم کم آب شود و فرو رود اما ترک آن
و مشغول شدن بچشیدن شیرینی ذکر الله و لذت بردن از شکر مناجات پروردگار
بهتر است و همچنین فرو بردن خلط بینی و سینه جایز است بهمان شرط و جایز است
خوردن آب در نماز وتر اگر تشنه باشد و ارادهٔ روزه داشته باشد در آن روز و
خوف داشته باشد طلوع فجر را و آب در پیش روی او باشد و لازم نداشته باشد

مشارع از منافیات نماز شرب آب مثل پشت بقبله کردن و راه رفتن و نحو آنها بلکه اراده
روزه نیز نداشته باشد جایز است بنابر اقرب بلکه اگر خوف طلوع صبح نیز نداشته
باشد نیز جایز است بنابر اقرب بلکه اگر آب در پیش رویش نباشد و در طرف راست یا
چپش باشد نیز جایز است بنابر اقرب و آیا شرط است که آن خوردن آب بسر حد
فعل کثیر نرسد یا اگر برسد نیز جایز است که این فعل کثیر در این نماز خاص مبطل نباشد
احوط اول است و بعضی راه رفتن بجهت آب برداشتن یا ظرف آب را اگرچه بخس باشد
منع نکرده اند لکن احوط اجتناب از همه منافیات است و بعضی نافله را ملحق بوتر
کرده اند و آن اقرب است ولکن احوط عدم الحاق است و از جمله مبطلات نماز فعل
کثیر است اگر عمدا واقع شود و حکم سهوش خواهد آمد و در تفسیر فعل کثیر خلافست
بعضی گفته اند که هرچه او را عرفا فعل کثیر گویند خواه محو کند صورت نماز را یا نه و بعضی
گفته اند که آنست که عرفا صاحب آن عمل را نماز کن نگویند و بنابراین تفسیر اگر بجا بیاورد
عملی را که عرفا او را فعل کثیر گویند ولکن نتوان گفت صاحب آن را که نماز کن نیست
نمازش صحیح است و اظهر در نظر فقیر تفسیر دویم است و بنابراین فرقی نیست میانه
آنکه بعد از آن فعل اگر برگردد و نماز را تمام کند گویند نماز کرد یا نه لکن احوط اینست
که اگر از نماز کننده بیرون نرود ولکن عرفا او را فعل کثیر گویند نماز را اعاده کند و
فرقی نیست در بطلان نماز بفعل کثیر میان نافله و فریضه و قول بفرق ضعیف است
و قول بجواز شرب کثیر در نماز وتر ضعیف است و شرط است در فعل کثیر اینکه بالفعل
حقیقة او را گویند نماز کننده نیست پس اگر از اول تا آخر نماز مثلا دست بر زانو زند
در هر رکعتی دو بار یا بیشتر ولکن از نماز کننده بیرون نرود ضرر ندارد اگرچه بر
فرض که ده مرتبه را هم بجا بیاورد از نماز کننده بودن بیرون میرفت و همچنین سایر
افعال

افعال و بنابر مختار فرقی نیست میانه آنکه آن فعل متعدد باشد یا نه بلکه مناط محو صورت
نماز است و عدم صدق نماز کن بودن است پس اگر یک فعل او را بیرون برد از نماز کننده
بودن مثل برجستن فاحش نماز باطل است و اگر متعدد و کثیر باشد نماز کننده نشود
نماز باطل نیست و چون در فعل کثیر مبطل شرط دانستیم که اسم نماز کننده را از شخص
سلب نماید پس ضرر ندارد هر فعلی که چنین نباشد اگرچه از افعال نماز نباشد مثل
کشتن مار و عقرب خواه خوف اذیت داشته باشد یا نه و مکروه نیز نیست کشتن
کیک و شپش و پشه و مگس و جمیع موذیات و دفع آنها و از اخبار صحیحه و خبر صحیح مستفاد
میشود وجوب دفن شپش و احوط مراعات آنست بلکه دور نیست حکم بآن مادامی که
مستلزم بطلان نماز نباشد و مثل شمردن رکعات یا تسبیحات و آیات بسنگ ریزه
یا انگشتر یا تسبیح یا انگشت یا غیر آن مکروه نیز نیست و مثل پیچیدن عمامه و کلاه بر
سر گذاشتن و مسح پیشانی و رو ولکن اولی ترک است و مثل دست بدیوار
زدن یا سنگ بسنگ زدن یا کوزه را رها کردن و طفل را بدوش برداشتن و شیر بطفل دادن
و ردا پوشیدن و تحت الحنک گذاشتن و جامه پوشیدن و کندن اگر خفیف باشد
و نعل از پا کندن و نگذاشتن کسی که از پیش روی او بگذرد و خواندن کتابی که در پیش
او باشد اگر نطق و زبان نباشد و چشم بهم گذاشتن ولکن مکروه است و اشاره و
ایماء کردن و دست خاریدن لکن ترکش افضل است و نظر در نقش خاتم کردن اما
ترک آن اولی است و ناخن چیدن و ریش چیدن لکن اولی ترک است و دست بدست
زدن بجهت حاجتی و از پایی بپای اعتماد کردن بنحوی که خلل بواجب نباشد لکن مکروه
و عصا برداشتن و دادن بشخصی و خم شدن و نشستن بجهت آن ضرر ندارد مادامی که
اخلال بواجب نرسد و پیش رفتن بیک گام یا دو گام اگر منافات بواجب نداشته باشد

و بینی پاک کردن لکن مکروه است و خلط از دهن انداختن اگر دو حرف ظاهر نشود
ولکن مکروه است و اگر بجانب قبله یا پیش رو یا طرف راست بیندازد کراهت شدید
میشود ۲ و اگر مضطر شود بجهة قرائت یا ذکر واجب میشود و همچنین در سابق و انگشت
شکستن که صدا کند و آن مکروه است و دست بشکم یا هر جائی که درد میکند گذاشتن لکن مکروه است
و تمطی که قد کشیدن و دستها دراز کردن است لکن مکروه است و خمیازه کشیدن و یا
بازی با بدن یا جامه یا لحیه بازی کردن و عبث بی آوردن ولکن مکروه است باد
بموضع سجود کردن اگر اذیت بغیر نرسد و دو حرف از آن ظاهر نشود لکن مکروه است
و اگر دو حرف از آن ظاهر شود از آن اگر عرفا اثر کلام گویند باشکال نمازش باطل است
و اگر اثر کلام نگویند در آن اشکال است و اگر مستلزم ایذاء غیر باشد نماز را باطل
نمی کند بلکه اگر ایذاء بمجرد تنفر طبع است حرام نیز نیست و بالجمله هر فعل قلیلی که دلیل
شرعی بر [illegible] از آن در نماز نیست و مبطل بودنش ثابت نشده در نماز جایز است
اگر چه فی حد ذاته حرام باشد پس [illegible] مثلا حرمتش در اثنای نماز مبطل نماز
نیست اگر فعل کثیر نباشد بلکه بعضی از علماء [illegible] بعکس دانسته اند پس جایز ندانسته اند
در نماز فعل خارج از نماز را مگر افعال خاصه که در احادیث مخصوصه رسیده است که
جایز است مثل کشتن شپش و عقرب و مار و طفل شیر دادن و نحو اینها که بسیار از آن
مذکور شد و این قول ضعیف است و اما اگر فعل کثیر سهوا و نسیانا از و صادر شود پس
اگر محو صورت نماز نمیشود و از نمازگذار بودن بیرون نمیرود نمازش صحیح است و قول
بفساد در حالت سهو با اینکه محو صورت نماز نشده ضعیف است لکن مراعات آن
با تمام نماز و اعاده احوط است و اگر محو صورت نماز کرده یا اینست که اگر بعد از آن
کر نماز را اتمام کند صادق است که نماز از و صادر شده یا صادق نیست نباشد نمازش
باطل است

باطل است باشکال و اگر متحقق شود که مفهوم نمازگذار در آن وقت محو کرده بلکه صورت نماز را
در آن خلاف است جماعتی نمازش را باطل دانسته اند و احوط آنست که نماز را تمام کند با اعاده
و بعضی صحیح میدانند و آن خالی از قوت نیست و اگر مضطر شود بفعل کثیر اقوی آنست که
حکمش حکم صورت سهو است اگر چه احوط اعاده است و اگر فعل کثیر از اجزاء نماز باشد
مثل بسیار طول دادن قنوت یا بسیار خواندن تسبیح پس اگر محو صورت نماز نشود پس
ضرر ندارد اگر چه فعل کثیر که محو صورت نماز نکند مبطل دانیم و اما اگر محو کند صورت
نماز را اگر فرض بکنیم حصول این صورت را احوط ترک است و کثرت حرکت نفس زدن
و نظر کردن ضرر ندارد و اگر ساکت شود آنقدر که نماز کننده اش نگویند نمازش باطل است
و در حال سهو احوط اتمام و اعاده است اگر چه قول بعدم فساد در حال سهو خالی از
قوت نیست و از جمله مبطلات نماز تکلم و حرف زدن است و آن مبطل است در حال
عمد و اما سهوا مبطل نیست خواه نماز واجب باشد یا سنت [illegible] و نماز احتیاط
سهو یا نماز نافله اگر مصلی را اکراه نمایند بر تکلم که اگر نگوید ضرر عظیم حاصل شود در بطلان
نمازش بآن خلاف است و مسئله در غایت اشکال است لکن اقرب بطلان است و هر سخن
گفتنی که در نماز واجب شود حکمش اینست لکن احوط اتمام نماز است پس اعاده و جاهل
بحکم معذور نیست بنا بر اقرب اگر چه غیر مقصر باشد پس نمازش باطل میشود بتکلم و فرقی
نیست میان آنکه مصلحت در سخن گفتن باشد یا نباشد و اشاره کنک و زبان حرکت
دادن او اگر چه بجهة فهمانیدن غیر باشد مبطل نماز او نیست و جماعتی گفته اند که اگر عمدا
سلام بگوید در بین نماز نمازش باطل است ولکن اقرب اینست که اگر دعا را قصد کند و صادق
باشد که دعا است و قصد خروج از نماز نکند نمازش باطل نیست اگر چه بلفظ السلام علیکم باشد
یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و اگر قصد دعا نکند احوط ترک است اگر چه بقصد زیارت

باشد حتی مثل السَّلامُ علیکَ ایّها النّبی یا سلام علی المرسلین که در قنوت میکویند و امّا کر
تنحنح بحیثیتی است که تمیز حروف دران نمیشود و دو حرف نیز ظاهر نمیشود چنانچه غالبا
چنین است پس متصل نیست اگر عمدا باشد بلکه اگر بسیار تنحنح کند مثل بفعل کثیر میشود و
حکمش کذشت و اکر دو حرف ممتاز ازان ظاهر شود پس اکر انرا کلام میکویند و اکر علم
بآن داشته و قبل ازان نمازش باطل است اکر کوییم که مبطل است اکرچه صحیح نباشد موضوع
~~داشته باشد~~ و معنی نداشته باشد و حکم این خواهد آمد و اکر شک داشته باشد
که انرا کلام کویند یا نه احوط اتمام نماز و اعاده آنست و اکر یقین داند که کلامش نمی کویند
پس ظاهر اینست که ان مبطل نباشد و اکر علم بآن نداشته لکن قصد آن دو حرف را کرده و ار
نیت ابطال نماز لکن احوط اتمام و اعاده است و باد کردن و آه کشیدن و ناله کردن
حکمش حکم تنحنح است بتفصیل مذکور و امّا ناله اکر یک حرف ازان ظاهر شود مکروه است و
اکر آه کشیدن از خوف خدا باشد انرا مبطل نمیدانند و بعضی میدانند و تحقیق آنست که اکر بعض
تنها بدون ضم چیزی دیکر بآن باشد حالش مثل تنحنح است بتفصیل سابق که کذشت و اکر
با غیر منضم باشد بنحوی که انرا از اجزاء دعا شمرند همچنانچه در دعاء سیدالساجدین است
پس مبطل نیست اکرچه عمدا باشد و آه کشیدن بنحوی که یک حرف ازان ظاهر شود مکروه است
و اکر صدای الاغ یا کاو و یا کوسفند یا سایر حیوانات دهد در نماز حکمش حکم تنحنح است
در تفصیل سابق و تلاوت قرآن در نماز جایز است و از کلام مبطل نیست اکرچه از برای
خدا الخواند و اکر هم قصد تقرّب داشته باشد و هم قصد تنبیه بر مطلبی جایز است پس اکر
کسی اذن خواهد در دخول و در نماز باشد میتواند کفت ادخلوها بسلام آمنین و اکر در جای
باکفش کسی که راه رود و خواهد او را بکوید نعلین خود را بکن میتواند کفت فاخلع
نعلیک انّک بالواد المقدّس طوی و کوان و مقتضای کلام علما اینست که فرقی نیست
میان

میان انکه مقصود بالذات تنبیه باشد یا قرائت و اکر مقصودش تنبیه باشد و قصدش قرائت
خواندن نباشد در صحت و فساد نمازش خلافست اقوی اینست که اکر قلیل است بنحوی که مشتمل بر
نظمی نیست که آنرا قرآن کویند مثل اینکه بکوید ادخلوها نمازش باطل است و اکر بسیار است
بنحوی که نظم و اسلوب انرا داخل در قرآن کند پس حکم بصحت میشود و لکن احوط ترک آنست چرا
که قرآن بر آن صادق باشد یا صادق نباشد بر انکه تکلم کرد اکر بی قصد قربت باشد و
شرط نیست که در تنبیه بقرآن که انچه بآن تنبیه میکند موافق حاجتش باشد بلکه بهر نحوی که
تنبیه میشود کافی است و اکر کلماتی را بخواند که آن کلمات در قرآن باشد لکن بآن نظم در قرآن
نباشد نماز باطل میشود پس اکر بکوید یا ابراهیم سلام جایز نیست اکرچه ان دو کلمه در قرآن
هست و جایز است ذکر خدا در نماز و این از کلامی که نماز را باطل میکند نیست اکر بجهت
تقرّب بخدا بودن باشد و جایز است تنبیه بذکر بر حاجت اکر بقصد قربت باشد بلکه اکر
مقصود از ذکر فهمانیدن مطلب بغیر باشد بدون قصد قربت نیز جایز است بنابر اظهر
لکن اولی ~~ذکر هر چیزیست که اکر در عرف~~ منع است و اعاده آن نماز است بلکه ذکر بغیر زبان
حتی بغیر از عربی نیز جایز است بنابر اظهر و مراد از ذکر هر چیزیست که در عرف ذکر
خدا کویند و شهادت بوحدانیّة الله و برسالت پیغمبر و ولایت و ذکر صفتهای الهی
و معجزات پیغمبر و ائمه و ذکر صفات ایشان از ذکر نیست بنابر اقرب و امّا لاحول
ولاقوة الّا بالله از ذکر است بنابر اظهر و هرچه شک شود در ذکر بودن آن احوط اجتناب است
ازان در نماز و شرط نیست در ذکر اکرچه بجهت تنبیه باشد و نه در قرآن که در پی نماز
خوانده میشود لحن نکردن پس اکر شروع کند در ذکر واجب یا قرائت واجبی پس دران
لحن کند اکر اتمام کند انرا عمدا در صحت نمازش اشکالست و لکن اقرب صحت نماز است
و جایز است دعا در جای نماز از برای امری که مباح باشد از امور دنیا و آخرت و جواز

دلکی رد از کار زدن در آن درجه لحن دارد شکنند

دعا بجهة مجرد خواندن مطلب و تنبیه غیر در نماز خالی از قوت نیست لکن احوط اجتناب است
و دعا برای طلب امر حرام جایز نیست و نماز بجهة آن باطل میشود بنابر اظهر و اگر نداند که آن
مطلوب حرام است پس دعا کند در صحت نمازش خلافست و مسئله محل اشکالست لکن اقوی
صحت نماز است اما احتیاط او راست و اقرب اینست که مراد از دعا تجویز اینست که آنرا
در عرف دعا گویند اگر چه مشتمل باشد بذکر و اموری که ربط بطلب کردن از خدا ندارد
از قبیل بیان کردن سؤال نفس و بدی حال آن و نحو اینها چنانچه در دعا ابو حمزه ثمالی
که از سید الساجدین علیه السلام نقل کرده است پس هر دعائی که از ائمه علیهم السلام وارد شده خواندن
آن جایز است در نماز ما دامیکه منافات با واجبی نداشته باشد و دعای که شروع کرد
واجب نیست تمام کردن آن بنابر اقرب و اگر نسخهای دعا مختلف باشد جایز است خواندن
همه نسخها و همچنین اگر قرائت قراء سبعه مختلف باشد جایز است خواندن جمیع احتیاطاً
اگر باعث فوت موالات نشود و مع ذلک احتیاطاً نباید کرد و بیک جواب که در نماز
نمیتوان گفت اگر چه صدا نشنده مادر باشد و بدانکه اگر تکلم نماید بیک حرف که معنی را
نفهماند مثل ب نمازش باطل نیست اگر چه عمدا باشد لکن احوط ترک است و اما اگر یک
حرف با معنی باشد مثل ق که معنی آن اینست که نگهدار اقرب اینست که باطل میشود نماز
بآن لکن احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر آن لفظ با هاء سکت گوید مثل قه در
فساد نمازش اشکالی نیست و همچنین لفظ عین و شین و نون و در جمیع اینها استعمال نشود
و اراده امر شود از اینها و اگر اراده معنی امر از اینها نشود از مهملات میباشد و نماز
فاسد نمیشود با اینها پس فارق کند میان امریت و عدم امریت نیت است و اگر
حرفی تهجی را بگوید تنها بجهة تنبیه بر عدد مثل اینکه ج از جهة تنبیه بر سه عدد احوط اتمام
نماز و اعاده است و اگر عمدا مد دهد چیزی را که مد نداشته باشد نه وجوباً و نه استحباباً از
کلمات

کلمات حمد یا سوره یا اذکار واجبه یا مستحبه بجهة اشباع حرکت حکم بعدم بطلان نماز بعید نیست
و اگر الفاظ مهمله بی معنی را که مرکب از دو حرف یا بیشتر می باشد عمدا تکلم بآن کند مثل دیز
نمازش باطل است و همچنین الفاظی که در آن تحریفی یا لحن در آن باشد مثل کال بجای
قال یا مرکب از حروف تهجی مثل کج نماز را باطل میکند و بالجمله هر چیزی که بر آن صادق باشد ۲ عیر
کلام و تکلم در عرف و لغة حقیقةً اگر عمدا تکلم کند بآن نمازش باطل است پس اشاره و
کتابت و عبارات ذهنیه مبطل نماز نیست و بنا بر این باید که خواندن شعری یا عبارتی
از علما مبطل نماز نباشد و لکن مسئله در غایت اشکال است و احتیاط را نباید ترک کرد
و اگر اتفاق افتاد احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر مظنه کرد که نمازش تمام شد پس
عمدا تکلم کرد پس معلوم شد خطا و منافی دیگر عمل نیامده اقوی و اشهر عدم فساد نماز است
لکن احوط اتمام و اعاده است و آیا مراد بظن که ذکر شد ظنی است که شرعاً اعتماد
بر آن توان کرد یا نه اقرب در نظر فقیر اول است لکن اگر تکلمش بخروج داشته باشد و حرف ۳ یبس
زند و بعد خطا معلوم شود از نماز کافی است که شرعا معتبر است و تکلم کرده ضرر ندارد
و الا حکم بصحت اشکال دارد است و اگر جزم بخروج داشته باشد و حرف زند و بعد خطا معلوم
شود حکم آن حکم ظن است اینها همه در وقتیست که بتکلم از نماز گمان بودن بیرون
نرود و الا نمازش باطل است و دیگر از مبطلات نماز گذاشتن دست راست است
بر روی دست چپ و آن حرام است و مبطل نماز نیست بنابر اشهر و اظهر و قول بجواز
ضعیف است و فرقی نیست در فساد و حرمت میانه نماز واجب یا مستحب خواه نماز
یومیه باشد یا که آیات یا عیدین یا جنازه خواه نافله مرتبه باشد یا غیر آن و خواه مرد
باشد و خواه زن یا خنثی یا حر یا مملوک خواه بی حائل دست را بگذارد و یا با حائل
خواه بالای ناف بگذارد یا زیر ناف خواه کف را بر روی کف گذارد و یا کف را بر روی بند دست

یا کف را بر ذراع خواه باعتقاد استحباب شرعیه بگذارد یا نه و بالجمله بهر نوعی که دست راست را
بر روی دست چپ بگذارد در نماز نمازش باطل است بلی اگر بجهة ضرورت بگذارد مثل
اینکه دفع اذیتی از ان خواهد نماید اقرب اینست که جایز است و نمازش صحیح است و همچنین
هرگاه جزئی از یک انگشت خود را بگذارد فوراً بردارد اقوی صحت نماز است لکن احوط
ترکست و همچنین اقوی جواز گذاشتن دست راست است بر دست چپ در حال رکوع
یا تشهد لکن احوط ترکست و همچنین اقوی چنانچه جماعتی منع قائل شده اند و اگر دست
چپ را بر زیر ناف یا بالای ان بگذارد و دست راست را نزدیک ان برساند که بهم نچسپاند
ضرر ندارد و هم چنین اگر دست را [illegible] بگذارد بشکم و آن دیگر را رها کند یا بنحوی یا آنکه
کفها را بهم گذارد بنحو تطبیق نه بطریق گذاشتن یکی بر دیگری ضرر ندارد اینها در حال عمد است
اما در حال سهو اقوی اینست که نماز بجهة آن باطل نمیشود ولکن احوط اتمام نماز و
اعاده یا قضا است و اما در گذاشتن دست چپ بر راست خلافست اقوی اینست
که تکتف بجهة نیز حرام است و مبطل نماز است و اگر ضرورتی مثل تقیه باعث شود که گذاشتن
دست راست را بر چپ پس جایز است و نمازش صحیح است و معتبر ظن بضرر است
و علم ضرور نیست و اگر بترک آن ضرر حاصل آید واجب میشود اگرچه در نزد مخالفین
از مستحبات است لکن اگر آن واجب را ترک کرد و نماز را بدون دست بجا آورد
اقوی صحة نماز اوست و اگر در اثنای نماز ضرورت بر طرف شود واجب است ترک
آن و الا نماز باطل میشود و اگر امر دایر شود میان گذاشتن دست راست بر چپ
یا بالعکس اقوی اینست که مختار است و اگر مظنه بعدم ضرر داشته باشد لکن
احتمال ضعیف بضرر باشد اقوی عدم جواز و بطلان نماز است بان و اگر تواند
نماز را بتاخیر اندازد یا در محل خلوت نماز کند و بالجمله تواند فرار از تقیه کند اقوی
اینست

اینست که لازم نیست بلکه بالتقیه بشبیه ایشان میتوان نماز کرد اگرچه در وسعت وقت
باشد لکن احوط اینست که اگر تواند تاخیر اندازد تا وقت که تقیه لازم شود و
جایز است تقیه اگر با ایشان نماز کند اگرچه مضطر بتقیه نباشد بلکه در مساجد ایشان
نیز جایز است اگرچه با ایشان نماز نکند و اما در غیر آن احوط اینست که نماز را در
وقتی بکند که محتاج بر تقیه نباشد و اگر از پشت سر دست راست را یا چپ را
بر روی دیگری گذارد اقرب اینست که نمازش صحیح است و واجب نیست رها کردن دستها
بلکه مستحب است در این حال و از مبطلات نماز رو از قبله گردانیدن است بهمه بدن
بنحوی که پشت بقبله شود و این مبطل نمازهای واجبی است حتی نماز میت و اما
نمازهای مستحب دران اشکال است و قول بعدم بطلان بالتفات در انها اقوی است
و همچنین باطل میکند نماز فریضه را التفات از قبله بجانب راست یا چپ بنحوی که
انحراف از قبله حاصل شود خواه برسد بحدی که روی بمشرق یا بمغرب کند یا نه بلکه
از ظاهر کلام بعضی مستفاد میشود که اگر التفات بکل بدن شود لکن منحرف از قبله نشود
مثل آنکه اگر بجهة استحباب قدری تیاسر کرده از قبله بعد منحرف شود بجهة بسوی جهة
قبله بدون تیاسر نمازش باطل است اینها التفات بجمیع بدن بود اما بصورت
اگر رو را تنها از قبله بجانب راست یا چپ بگرداند لکن بحدی نرسد که تواند پشت
سر خود را ببیند و گویند التفات به پشت قبله کرده دران خلافست و مسئله
در کمال اشکال است ولکن اقوی صحة نماز است اما احتیاط را ترک نباید کرد و بنابر
اینکه مبطل نباشد فرقی نیست میان اینکه رو را ببرد تا جهة یمین و یسار بنحوی که اگر
رو را یا بدن را بجانب مشرق میگرداند مثلاً رویش بهمین حال که هست [illegible] یا کمتر از آن
التفات شده و فرقی نیست میان اینکه در حال این التفات مشغول بقرائت یا

واجب باشد یا نه و زمان آن طول داشته باشد یا نه و آیا جایز است که از اول تا
آخر نماز چنین باشد احوط ترک است و اگر به بروی تنها التفات کند بنحوی که گویند
التفات به پشت کرده نمازش باطل است بنا بر اقوی لکن اگر اتفاق افتاد احوط
اتمام و اعاده است و اما التفات بچشم مضر نیست و اما مکروه است که کسی حیوان
یا انسان در پیش روی نماز کن موجب فساد نمازش نیست و اگر میان خود و آنچه مکروه است
برابر او میگذرد حائل قرار دهد کراهت برطرف میشود و حرام است قطع کردن
نماز واجب بدون عذر و بمحض خواهش نفس خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن حتی نماز
جنازه بنا بر اقرب و احوط و جواز قطع نمازهای سنت خلاف است و احوط بلکه اقوی
عدم جواز قطع آنها است نیز و جایز است قطع نماز بجهة حفظ مال خود که محترم باشد
و خوف تلف آن باشد که بجهة تلف آن متضرر شود بلکه تصریح کرده اند جمعی بوجوب
قطع در این حال و حق اینست که اگر مالکی باشد که ضرری بفوت آن مترتب نشود
قطع جایز نیست و اما بجهة مال غیر اگر ودیعه در نزد او باشد پس قطع نماز بجهة
حفظ آن جایز است بلکه واجب است و اما در جواز قطع اشکال است خصوصا اگر مال
مؤمنی نباشد و همچنین است جایز است قطع نماز بجهة حفظ از ضرر نیز جایز میدانند ۲ نفس محترمه از تلف
و همچنین است جایز است قطع نماز بجهة نگذاشتن کسی را که قرض باو داده و از او طلب و مثل بجهة حفظ ...
کار است اگر خوف فرار از او دارد اگر برفتن او متضرر شود و اما با عدم ضرر اظهر
عدم جواز قطع است و جایز است قطع بجهة رفع حدث که نگه داشتن آن موجب
ضرر میباشد و جماعتی گفته اند که اگر داند که اگر قطع نکند نجاست بجامه اش خواهد
رسید جایز است قطع و بعضی صورت ظن را نیز گفته اند و این حکم خالی از اشکال
نیست و جایز است قطع نماز در هر جا که بترک آن خوف ضرر باشد و اگر مترتب ۲ ضرر

برعدم

بر عدم قطع نشود مقتضای قاعده عدم جواز قطع است مگر در جای که دلیل بر جواز آن
باشد پس محض حاجت بقطع باعث جواز نمیشود و در جواز قطع از برای دفع ضرر از
مؤمن عادل اگر موقوف باشد بقطع نماز اشکالست و لکن اقرب جواز است و اگر امر
بمعروف و نهی از منکر در جای که واجب باشد و موقوف بقطع نماز باشد اقرب جواز
قطع بلکه وجوب قطع است و اگر در جامه یا زمین غصبی نماز کند با عدم علم بغصبیت و در
حین نماز معلوم شود که غصب است و اذن در تصرف نداشته باشد اظهر وجوب
قطع است در این حال و اگر شروع در نماز کند در حال امکان از واجبات نماز
پس در اثنای نماز حالی روی دهد که قادر بر بجا آوردن یک واجب از واجبات غیر رکن
نداشته باشد مثل آنکه حمد را یا همه سوره را یا ذکر رکوع یا سجود یا تشهد از یادش برود
یا اینکه متمکن نباشد از طمانینه یا نشستن در جواز قطع کردن ~~بقاطعی که اختیاری نباشد~~
و تحصیل قدرت بر آن واجب اشکال است احوط آنست که تمام کند پس اعاده
کند و باکی نیست قطع کردن بقاطعی که اختیاری نباشد مثل خواب که با اختیار آید یا حیض یا نفاس و کسی که ...
یا معلوم شود که پیش از نماز محدث بوده و اگر واجب شود قطع و قطع نکند اقوی صحت که با اختیار ...
آن نماز است اگرچه احوط اعاده است و بعضی گفته اند که در جای که میخواهد قطع کند
باید سلام بگوید و در آن اشکال است بلکه اجود عدم وجوب سلام است **فصل چهارم**
در نماز آیات است بدانکه نماز آیات واجب میشود بچند چیز یکی گرفتن آفتاب و ماه
است اگرچه بعض آنها بگیرد خواه خوفی بجهة آنها حاصل شود یا نه و اگر آفتاب و ماه
بگیرد بجهة حائل شدن ستاره احوط عدم ترک نماز است اگرچه اقوی عدم وجوب
نماز است مگر خوفی از آن حاصل شود و اگر ستاره منخسف شود اگر موجب خوف
شده نماز واجب است و الا فلا و ثابت میشود کسوف و خسوف بدیدن و بعلم بآن

خواه از تواتر اخبار باشد یا نه و در ثبوت آن بشهادت عدلین اشکالست واحوط
عدم ترک نماز است با آن بلکه وجوب آن خالی از قوت نیست پس ترک آن جایز نیست
واقرب اینست که ثابت نمیشود بشیاع ظنی وبخبر یک عادل لکن احوط ثبوت است واگر
دو عادل از اهل نجوم یا جماعتی از فساق ایشان خبر دهند که در فلان وقت کسوف
یا خسوف خواهد شد اظهر عدم وجوب عمل بقول ایشانست وعدم وجوب قضاست
واگر آفتاب یا ماه بعد از گرفتن وقبل از انجلاء غروب نماید واجب است نماز تا انجلا
محقق شود وهمچنین اگر در زیر ابر رود واگر ماه بگیرد وصبح طالع شود یا آفتاب
گرفته طلوع کند نماز ساقط نمیشود وادا میباشد بنابر اقرب واگر فجر طالع شود وشروع
در گرفتن ماه کند نماز واجب است نیز واول وقت نماز کسوفین ابتدای شروع در احتراق
قرص است وآخر آن تمام انجلاست بنابر اقوی لکن احوط واولی قول باینست که
آخر آن وقت شروع در انجلاست واگر زمان احتراق وسعت نماز بقدر اقل واجب
نداشته باشد ووسعت یک رکعت نیز نداشته باشد نماز بر او نیست لکن احوط عدم ترکست
واگر وسعت یک رکعت داشته باشد نیز اقوی اینست که نماز واجب نیست نه ادا ونه قضا
ولکن احوط نیز عدم ترکست واگر شروع کرد بنماز کردن بگمان آنکه زمان احتراق
بقدر نماز خواهد بود پس بعد از یک رکعت از نماز معلوم شود که نبوده احوط بلکه اقرب
وجوب اتمام است بلکه وجوب اتمام اگرچه یک رکعت نیز نکرده باشد ومعلوم شود عدم وسعت
وقت خالی از قوت نیست واگر کسوف در وقت فریضهٔ حاضره اتفاق افتد اگر
یکی از اینها مضیق باشد آنرا واجب است مقدم دارد واگر هر دو مضیق باشند حاضره را
مقدم میدارد وآیا باید بعد از آن نماز کسوف را قضا کند اگر بعد از حاضره منجلی شده
باشد تحقیق آنست که اگر تفریطی در آن نماز نکرده و بتاخیر فریضه نیز تفریط نکرده مثل

اینکه

اینکه از جنون بهوش آید در آخر وقت وآنکه ف نیز در آن وقت شده باشد وممکن نبود
دریافتن هر دو پس قضای بر او نیست واگر در نماز کسوف تفریط وتکاهل کرده تا وقت
حاضره تنگ شد پس نماز فریضه را میکند ونماز کسوف را قضا میکند بنابر احوط بلکه وجوب
قضا خالی از قوه نیست اگر همهٔ قرص گرفته بوده واگر وقت هر دو موسع باشد هر کدام را
خواهد میتواند کرد لکن جمعی تصریح کرده اند باینکه مستحب است تقدیم حاضره بلکه احوط است
وبعضی قائل بوجوب شده اند وآن خالی از اشکال نیست ودیگر از اموری که موجب
نماز آیات میباشد زلزله است وآنچه معتبر است در وجوب نماز اینست که در عرف
بگویند که زلزله شد پس اگر فرض شود که زمین حرکت کند وزلزله بر آن صادق نباشد
نماز واجب نیست باین اعتبار بلکه اگر خوف عارض شود واجب میشود بجهة خوف ووقت
آن مدت عمر است وشرط نیست طول کشیدن زلزله بقدر نماز ونیت ادا نمی‌خواهد
وهر وقتی که بجا آورد اقوی اینست که فوری نیست بلکه هر وقت که خواهد میتواند کرد
وهمچنین واجب است نماز بجهة خوفهای آسمانی واز جملهٔ خوفهای آسمانی بادهای عظیمهٔ سیاه
وزرد وسرخ است اگرچه باعث خوف نشود اما حق اینست که اگر باعث خوف نباشد
نماز واجب نمیشود واگر موجب خوف شود نماز واجب است اگرچه سرخ وزرد نباشد
واز جملهٔ آنها ظلمت وتاریکی شدیدی است که موجب خوف باشد واز آنجمله است صاعقهٔ
عظیم که باعث خوف شود یا سرخی شدیدی که آتش از آسمان ظاهر شود که باعث خوف
گردد وبالجمله هر خوفی که از اموری که از زمین حادث میشود نیز احوط بلکه اقوی اینست
که نماز بجهة آن واجب میشود واما آیات وعلامات رحمت که برخلاف عادت باشد
که موجب خوف نیست موجب نماز نیست واموری که موجب خوف میشود معتبر در آنها خوف
معظم مردم است پس خوف بعضی ناس موجب نماز نمیشود نه بر خائف ونه بر غیر آن وبر فرض

حصول خوف معظم بر همه واجب است بر خائف و غیر خائف و ایضاً مراد از حصول خوف
بجهة معظم اینست که بنحوی باشد که مردم مطلع شوند هر آینه اغلب ایشان بترسند پس درین
حال اگر کسی مطلع نشود الا یکنفر چنانچه تنها در بیابان باشد و آن امر حادث شود
نماز بر او واجب است و اما اقرب اینست که باید بنحوی باشد که علم حاصل شود باینکه اگر
مطلع میشدند مردمان معظم ایشان میترسیدند و ظن کافی نیست و تفحص کردن بجهة ۲ و فعل و ظهور آن
تحصیل علم ضرور نیست بنا بر اقرب پس اگر علم حاصل شد بحصول خوف بر معظم نماز
واجب است و الا فلا و اظهر اینست که خوفی که موجب نماز میشود خوف باعتبار نزول
عذاب آن و ظهور غضب خداوندی است پس اگر باد عظیمی بیاید که خوف خراب کردن
خانه‌ها یا کندن درختها یا فساد زراعتها یا بهم شکستن کشتیها از آن باشد نماز نیست و
همچنین اگر باران عظیمی آید که اینخوفها از آن باشد نماز نیست و ثابت میشود آیة
که موجب خوفست بمشاهده یا علم بآن اگر از هر جهه باشد و شهادت عدلین بنا بر
اقرب نه بخبر یکعادل و نه بشهرت ظنی لکن احوط اینست که با حصول ظن ترک نماز ننماید
و نماز بجهة خوف دزد و درنده واجب نمیشود و اقوی اینست که وقت نماز خوف نیز
مثل نماز زلزله است مادام العمر است مطلقاً خواه از اطلاع باشد یا نه مثل آنکه صدا از
از آسمان آید و اقوی اینست که جایز است تاخیر آن و فوری نیست لکن احوط فوریه است
و نیت ادا و قضا در کار نیست و اگر نماز کسوفین را کرد و هنوز منجلی نشده واجب نیست
اعادهٔ نماز و قول بوجوب ضعیف است و مستحب است با اعادهٔ آن و انکار ابن ادریس انکار کرده
استحباب ضعیف است و مستحب است یا اعاده یا مشغول شدن بذکر آنقدر تا منجلی شود و اگر اعاده
کرد و هنوز هم منجلی نشده در تکرار اعاده اشکالست و نشستن در حال ذکر مستحب است فوری
نیست بلکه اگر طول بکشد و منجلی نشده باشد نیز مستحب است در اعاده نیت مستحب میکند نه
ابد

۳ استحباب چنانکه [illegible]

واجب و واجب نیست در نماز آیات جماعت و قول بوجوب آن در کسوفین اگر احتراق
همهٔ قرص شده باشد یا قضای آن ضعیف است بلکه مستحب است گذاردن آن بجماعت مطلقاً و تاکید
۲ جمع دارد در نماز کسوفین اگر احتراق جمیع قرص شده باشد و تصریح کرده‌اند بجواز اقتدای
فریضهٔ آن بر نافلهٔ آن و بالعکس و نماز آیات را خطبه نیست و مستحب است که نماز کسوفین را
زیر آسمان بگذارد بلکه سایر آیات را نیز احتمال استحباب آن هست و اگر در مسجد نماز کند
در فضای آن که سقف ندارد نماز میکند و این افضل از حجرات و جایز نیست گذاردن
نماز آیات در حال راه رفتن و بر روی حیوان در حال اختیار حتی اگر ایزابسته باشند
بنا بر احوط و اگر جمیع قرص آفتاب یا ماه بگیرد و نماز را نکند واجب است قضا خواه عمداً
ترک کرده باشد یا از روی نسیان و یا بجهة عدم علم بوقوع آن واقعه ثابت میشود بشهادت
قضا واجب است عدلین بنا بر اقرب نه بیکعادل یا شیاع و شهرت ظنی لکن احوط ثبوت است بآن و همچنین
اگر بعض از قرص بگیرد و عمداً ترک کند یا بجهة فراموش کردن یا خواب یا کوان بنا بر
اقرب و فرقی نیست در این صورت و صورت سابقه میانهٔ جاهل بحکم و عالم بآن و
اما اگر بعض قرص بگیرد و عالم بآن نشود اقوی عدم وجوب قضاست و لکن احوط قضاست
و غیر کسوفین از آیات دیگر واقع شود و عالم بآن شود و نماز نکند نماز ساقط نمیشود خواه
عمداً ترک کند یا نسیاناً و اما اگر عالم نشود تا آن تمام شود و احوط عدم سقوط نماز است
و اقوی سقوط نماز است و اگر آیتی از آیات واقع شود و مطلع شود و اما نداند که آن از
آیاتی است که نماز بجهة آن واجب میشود بعد از تمام شدن آن مطلع شود مثل اینکه ببیند
حرکت دیوارها را یا باد را و نداند که این موجب نماز است آیا مثل کسی است که علم بحدوث
آیه نداشته نماز واجب نباشد یا مثل کسی است که عالم بآن باشد پس باید نماز را بکند
اشکالست اما احوط وجوب نماز است و عدم وجوب خالی از قوت نیست و اما کیفیت

نماز آیات پس بدانکه آن دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجده واجب است و آنچه واجب است

در هر رکوعی و سجودی از ذکر و طمانینه و غیر اینها و در هر رکعتی قرائت واجب است و

تشهد و سلامی بجهت نماز در آخر آن واجب است و صورت این نماز بنا بر احتمالی که بر پنج نماز صبح ۲

با اشکال است آنست که تکبیرة الاحرام را میگوید و حمد و سوره را میخواند و برکوع میرود

پس برمیخیزد حمد و سوره را میخواند و برکوع میرود و هم چنین تا پنج رکوع میکند پس

بسجده میرود و دو سجده میکند و برمیخیزد مثل رکعت اول بجا می آورد و پنج حمد

و سوره و پنج رکوع و سجده رفته بعد از سجدتین تشهد و سلام بجا می آورد و مستحبست

تکبیر بعد از هر رکوعی مگر در رکوع پنجم و دهم که بعد از ایستادن میگوید سمع الله لمن

حمده و قبل از هر رکوعی نیز تکبیر مستحب است و قنوت بعد از قرائت و قبل از رکوع

دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و بعضی بعد رکوع پنجم و دهم مجزی میدانند و

گفته اند که اقل آن یک قنوت است لا قبل از دهم و مستحب است طول قنوة بقدر قرائت

چنانچه بعضی گفته اند فصل یا نوزدهم در نماز قضاست بدانکه واجب است قضای نماز فریضه بلغ

یومیه برکسی که ترک کند آنرا یا اینکه شرائط صحت و جوب را دارا نباشد یا اخلال بآن نموده بجهت

خواب یا فراموشی حتی بنحو غیر متعارف عادی بنا بر احوط و آنچه را ترک کرده در حال

طفولیت یا دیوانگی یا کفر اصلا قضا واجب نیست و اگر خود استعمال چیزی کرد که دیوانه

شد یا آنکه آنرا میدانست احوط قضاست و واجب نیست قضا آنچه فوت شده ۲ نشده دل

در ایام حیض و نفاس اگر در همه وقت نماز حیض یا نفاس بجهت و اگر ممکن نباشد طهارت

اختیاری که وضو و غسل است و نه طهارت اضطراری که تیمم است اقوی اینست که نماز از و

ساقط می شود و لکن احوط اینست که نماز را با طهارت بجا آورد و بنا بر سقوط وجوب

قضا خلافست و اشکال است و احوط وجوب قضاست و اگر در تمام وقت نماز بیهوش شده

باشد

باشد اقوی عدم وجوب قضاست و لکن احوط قضاست مط و اگر بیهوشی بفعل خودش باشد

با علم بآن مثل آنکه چیزی را میداند باعث اغما میشود بخورد یا استعمال کند و بیهوش شود

و بجهت آن نماز فوت شود احوط قضاست اگر نگوئیم اقوی است و اگر چیزی که باعث اغما

میشود بخورد و نداند که موجب بیهوشی است پس قضای نیست و اگر مظنه داشته که

موجب بیهوشی میشود و بعبث آنرا خورد و نماز فوت شد احوط قضاست و اگر مضطر

شود بخوردن آن یا جبرا کسی بخورد او دهد بعضی گفته اند که قضا نیست و اگر مسکری

بخورد و مست شود اگر میدانست آنرا قضا واجب است و اگر نمیدانست یا جبرا خورد یا

مضطر شود بخوردن آن بعضی گفته اند قضا واجب نیست و احوط در جمیع این صور تها

قضاست و بر مرتد واجب است قضاء آنچه از او فوت شده در زمان ردة اش و

کسی که از اهل اسلام است و مخالف مذهب حق است که اگر کوری باطن او بنور هدایت

روشن شود و داخل مذهب حق شود پس نمازهای که در حال ضلالت خود کرده

اعاده نمیکند و قضا نمیکند اگر در مذهب باطل مذهب خودش نمازش صحیح بوده و اگر

ترک کرده باید قضا کند و اگر نماز را بطریق ما کرده باشد بعضی گفته اند قضا ندارد

و بعضی احتمال بوجوب داده اند و اگر کسی نماز قضا بر ذمه اش باشد جایز است او را

استیجار نماز بجهت دیگری بنا بر قول ما باینکه نماز قضا وقتش وسعت دارد و بنا بر قول باینکه

وقت آن مضیق است نیز در بعضی از صور جایز نیست و ممکن است ادعای صحة اجاره

بنا بر آن قول لکن خالی از خلاف نیست و کسی که ترک کند نماز واجب را از روی تهاون

و سهل انگاری نه آنکه حلال داند او را نباید کشت اما تعزیرش میکنند و اگر باز ترک

کرد باز تعزیرش باید کرد و اگر دفعه سیم باز ترک کرد بعضی گفته اند که حکمش حکم کشتن است

و بعضی گفته اند باز تعزیرش میکنند پس اگر فائده نکرد یا اینکه سه مرتبه بر ترک نماز

تعذیرش کردند و در دفعهٔ چهارم میکشند او را و این قول احوط است و اگر مردی ترک
کند عمدا بدون عذر نماز واجبی خود را خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن از نمازهایی که قضائی
دارد در وجوب قضا بعد از مرگ او بر وارث خلافست بعضی گفته‌اند که واجب نیست
مطلقا و بعضی گفته‌اند که واجب است مطلقا اگر چه در غیر مرض موت ترک شده باشد بعضی
گفته‌اند که واجب است بر وارث یا قضا یا صدقه از برای هر دو رکعت مدی بجهة نماز شب
و احوط اقوال قول دویم است و نمازی که بجهة عذری در مرض موت فوت شده نیز مراعات
احتیاط میکنند و لکن قول اول اقوی است و اگر کسی بمیرد و بر ذمهٔ او قضاء نماز واجبی
باشد خواه یومیه یا آیات یا غیر آن جایز است اجرا استیجار نمایند بجهة میت بنا بر اشهر
و اظهر و اگر وصیت کند باستیجار نماز از برای او از مال او و حال آنکه او را ولی بناشد
واجب است بر وصی استیجار نماز **فصل** سیزدهم در نماز میت است بدانکه کسی که وارث است
اولی و احق است از سایر ناس در نماز کردن بمیت اگر چه از اقربای میت باشد و بعضی
گفته‌اند که کسی که نصیب او در ارث بیشتر است اولی است و این قول خالی از اشکال
نیست و پدر مقدم است بر پسر و جد و پسر را بعضی بر جد مقدم داشته‌اند و اشکالی
نیست در اینکه زوج اولی است از همه کس و اقوی اینست که واجب نیست نماز بر کسی
که کمتر از شش سال داشته باشد و طهارت از حدث شرط این نماز نیست مطلقا حتی
از حدث اکبر و لکن مستحب است و طهارت از خبث و نجاست نیز شرط نیست بنا بر اظهر
لکن احوط است و جایز نیست دوری مصلی ایستاده از جنازه بقدری که عرفا گویند که نماز بر او میکند
پس نماز بر غایب جایز نیست و اگر میت مرد بوده باشد مستحب است که امام در برابر وسط
میت بایستد و اگر زن باشد در برابر سینهٔ آن و اگر پیش از غسل و کفن کردن بر میت
نماز کنند نماز باطل است اگر عمدا نماز کرده و اگر بجهة فراموشی بوده باشد بعضی تردد در
فساد

فساد آن نماز کرده‌اند و اگر کفن نداشته باشد و عریان باشد و او را بعد از غسل در قبر
گذارده عورتش را بپوشند و بر او نماز میکنند و در قبر گذاشتن واجب است در این
حال اما شرط صحت نماز نیست بنا بر اظهر و متحمل نشود امام در نماز میت هیچ چیز را از
مأموم بلکه بر مأموم واجب است بخواند همهٔ اذکار واجبه را **فصل** چهاردهم در خللی است که
واقع میشود در نماز و در بیان احکام شک و سهو است بدانکه خللی که در نماز واقع میشود
یا از روی عمد است یا از جهة سهو یا شک پس کسی که عمدا اخلال کند بواجبی از واجبات
نماز نمازش باطل است خواه آن واجب از اجزای نماز باشد از قبیل رکوع و سجود
و قرائت یا از شرائط آن باشد از قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال
قبله یا از کیفیات نماز باشد از قبیل ترتیب اجزاء نماز مثل تقدیم قرائت بر رکوع
و تقدیم رکوع بر سجود و سجود بر تشهد و همچنین باطل میشود نماز بجا آوردن چیزی که
واجب است ترک آن از قبیل تکلم و نحو آن هرگاه عمدا باشد در آنچه مذکور شد فرقی
نیست میان نمازهایی که واجب باشد یا مستحب قضا باشد یا ادا و فرقی نیست میان
عالم بحکم یا جاهل اگر مقصر باشد در تحصیل معرفت باحکام چنانکه غالب جهال اند و اما غیر
مقصر اگر چه ظاهر عبارات اکثر علماء اینست که او نیز مثل مقصر است لکن در آن اشکال است
و فرقی نیست میان آنکه جاهل باشد بوجوب چیزی یا آنکه جاهل باشد باینکه اخلال
موجب فساد است و کسی که حکم را میدانست و فراموش کرد در اینجا حکمش حکم جاهل است
و استثناء میشود از مسئله جاهل بحکم جهر و اخفات پس کسی که آنها را نداند و آن اخلال
کند از روی جهل نمازش صحیح است و اگر مستحبات نماز یا مستحبات شرائط نماز را ترک کند
نمازش صحیح است اگر چه جمیع آنها را ترک نماید و اگر مستحبات نماز همهٔ آنها یا بعضی
آنها را بخود واجب کند بنذر و شبه آن پس عمدا ترک نماید اقرب اینست که نمازش صحیح است

کتابخانه آستانه قدس

مطلقا لکن احتیاط را نباید ترک نمود و اکر نمازش بجهة اخلال بجزء یا شرط تمام کردن
ان نماز مثل حج فاسد واجب نیست بنا بر اظهر و اما اکر سهوا اخلال نماید بجزئی پس
اکر اخلال برکنی از ارکان نماز کرده سهوا و از محلش نکذشته واجب است براو که انرا
بجا آورد و نمازش صحیح است و مراد از باقی بودن محل آن اینست که داخل در رکن دیکر
نشده باشد پس اکر داخل در واجب دیکر شده باشد ضرر ندارد پس اکر یک سجده را ترک
نموده باشد و داخل قیام شده باشد تا برکوع نرفته اکرچه قرائت را تمام کرده باشد
بر میکردد و آن سجده را بجا می آورد و برخواسته قرائت را دوباره میخواند تا ترتیب بعمل
آید پس مراعات ترتیب بعد از بجا آوردن آن جزء که ترک شده واجب است و در انچه
کفتیم فرقی نیست میان نماز دو رکعتی و غیر آن و از دو رکعت اول و غیر آن و بعض
فرق کذاشته اند و آن ضعیف است و اکر اخلال کرد برکنی و متذکر نشود تا داخل
رکن دیکر شود نمازش باطل است و متفرع بر این کرده اند بطلان نماز را باخلال
کردن بقیام تا اینکه بنیت کند و همچنین اخلال بنیت تا اینکه تکبیر کوید و در تفریع
اشکال است اما حکم بفساد صحیح است و باطل است نماز کسی که اخلال بتکبیر کرده تا داخل
قرائت شود یا اخلال برکوع کرده تا داخل سجده شود یا اخلال بسجدتین نیز کرده تا داخل
رکوع شود و فرق نیست در انچه مذکور شد میان دو رکعت ثانیه و اول و میانه نماز
فریضه و نافله و اما شک پس اکر در عدد رکعات نمازهای دو رکعتی شک شود مثل نماز
صبح و نماز سفر و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز آیات باید نماز را اعاده نماید بنا بر
اشهر و اظهر و بعضی کفته اند مخیر است میان بنا کذاشتن بر اقل و اعاده و ان قول
ضعیف است و اکر در نماز آیات شک تعلق کیرد بعدد رکوعهای آن بنا را بر اقل
میکذارد مکر انکه لازم داشته باشد شک در رکعات را مثل انکه شک کند که آیا پنج

رکوع

رکوع کرده یا شش رکوع و یقین داند که پنج رکوع کرده در رکعت اول میباشد و اکر
و اکر شش رکوع کرده در رکعت دوم است پس دران صورت نمازش باطل است و از انچه
کفتیم از اینکه شک در عدد نمازهای دو رکعتی باعث بطلان نماز میشود فرقی نیست
میانه انکه نماز ادا باشد یا قضا یا استیجاری باشد یا غیر آن و اکر مخیر باشد میان قصر
و اتمام و اختیار قصر نماید پس شک در عدد رکعات آن نماید در فساد نمازش اشکال است
و فساد نماز در کمال قوت است لکن احوط اتمام ان نماز و اعاده آنست و اکر شک در
عدد رکعات نماز مغرب کرده نمازش باطل است نیز بنا بر اظهر و اشهر و فرقی نیست
در اینجا و در سابق میان انکه شک تعلق بزیاده کیرد یا بکمی پس در مغرب اکر شک
کند که سه کرده یا چهار یا سه کرده یا پنج نمازش باطل است و همچنین اکر شک کند که یک
کرده یا دو و همچنین در سابق و اما نمازهای چهار رکعتی پس اکر شک کند در انها میان
یک و دو پس دران خلاف است اشهر و اظهر اینست که نمازش فاسد است و همچنین باطل
میشود نماز اکر شک تعلق بیکی از دو رکعت اول کیرد باین نحو که آن دو رکعت را یقین
نداند نماز باطل میشود شک کردن میانه یک و سه و یکی و چهار و یکی و دو و سه و یک
و دو و چهار و یکی و دو و سه و چهار و بالجمله اینکه دو رکعت اول را یقینی نداند و آن
دو رکعت محل شک شد نماز باطل است خواه این شک در دفعه اول باشد یا نه و آیا
حکم بفساد نماز بجهة این شک در صورتی است که وقت وسعت داشته باشد که بعد از
سر کرفتن نماز تواند نماز را در وقت دریابد یا در صورت ضیق وقت نیز حکم
بفساد میشود مسئله محل اشکال است و احتمال فساد در کمال قوت است و همچنین است
کلام در شک در رکعتهای نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و لکن در این صورت حکم باینکه
احوط اینست که آن نماز را که بجهة شک در این صورت اعاده آنرا در خارج وقت

۲ یا یکی
۲ کرده

نیز اعاده نماید و فرقی نیست در فرد نماز بجهة شک در دو رکعت اول میان
نماز ادا و قضا و حق استیجار و کسی که شک کند و نداند که چه قدر از نماز کرده آیا یک رکعة
یا دو رکعة یا سه رکعة یا چهار رکعت نمازش باطل است بنا بر اظهر و اشهر و قول
بصحت ضعیف است و اگر در نمازهای چهار رکعتی شک کند میانهٔ دو و سه بعد از اکمال
سجدتین باین معنی که نداند که دو رکعت کرده تا باید تشهد بخواند و دو رکعت دیگر
بجا آورد یا سه تا اظهر و اشهر اینست که واجب است بنا را بر سه گذاشته یک رکعة دیگر را بجا آورد
و بعد از سلام نماز احتیاط بجا آورد و بعد از سلام نماز احتیاط بجا آورد و بعضی گفته‌اند
بنا را بر اقل باید گذاشت و بعضی مخیر دانسته‌اند و هر دو ضعیف است و اما نماز احتیاط
در اینجا اظهر و اشهر اینست که مخیر است میانهٔ یک رکعة ایستاده یا دو رکعة نشسته و بعضی
یک رکعة ایستاده را معین میدانند و ان احوط است و بدانکه هر شکی که تعلق گیرد برکعت
دویم مثل دو و سه و دو و چهار و نحو آن در وقتی نماز صحیح است که بعد از اکمال سجدتین
باشد تا دو یقین باشد و شک در بجا آوردن رکعة سیم باشد پس اگر قبل از اکمال سجدتین
شک کند نمازش باطل است و اما اکمال سجدتین اقرب در نظر اینست که حاصل نمیشود
الا بر داشتن سر از زمین در سجدهٔ دویم و بعضی بتمام کردن ذکر میدانند و بعضی
بگذاشتن سر بسجدهٔ اگرچه ذکر نکرده باشد و مسئله خالی از اشکال نیست پس احتیاط را
ترک نکنند باینکه اگر شک در سجدهٔ واقع شود نماز را تمام کنند و نماز احتیاط را کرده
دو مرتبه نماز را اعاده نمایند و لکن اقرب فساد نماز است اگر قبل از سر برداشتن شک
کند چنانچه گفتیم و اگر بعد از رکوع و قبل از سجدها نیز شک کند میانهٔ دو و سه نمازش فاسد است
نیز و قول بصحة ضعیف است و همچنین در حال قیام باین معنی که نداند که بجهة رکعت
دویم ایستاده یا بجهة رکعت سیم و فرقی نیست در احکام مذکوره میانهٔ نماز ادا و قضا
حق

حق نماز استیجار و اگر مخیر باشد میانهٔ قصر و اتمام و اختیار اتمام کند پس این شک واقع
شود حکمش همانست که گفتیم و شرط نیست در بنا بر سه در این شک که آن شک بعد از
اتمام سجدتین فوراً واقع شود پس اگر بعد از مدتی نیز شک کند حکم همانست که گذشت
و کسی که واجب است بر او ایماء کردن بجهة سجده اقرب اینست که اکمال سجدتین در حق
او متحقق میشود بفراغ از ایماء بجهة سجدهٔ دویم نه بمجرد ایماء یا ذکر و اگر در نماز
چهار رکعتی شک کند میانهٔ سه و چهار بعد از اکمال سجدتین باین معنی که نداند که سه
رکعت کرده تا باید یک رکعت دیگر بجا آورد یا چهار رکعت کرده تا باید تشهد خوانده
سلام دهد اشهر و اظهر اینست که واجب است که بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند
و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاطاً بجا آورد مخیر است میانهٔ این دو و قول
بتعیین رکعت ایستاده ضعیف است مثل قول بتعیین دو رکعت نشسته اگرچه بهتر نیست که
احوط باشد و شرط نیست این شک بعد از اکمال سجدتین باشد بلکه در شک سه و چهار
بنا را بر چهار میگذارد مطلقاً مثلاً اگر قبل از اکمال سجدتین این شک واقع شود بنا را بر چهار
میگذارد و آن رکعتی را که در آن هست رکعة چهارم حساب میکند و آن رکعت را تمام
میکند و بعد از احتیاط بجا می‌آورد چنانچه گفتیم و فرقی در این احکام میان نماز قضا و
ادا و استیجار و غیر آن نیست و در صورت تخییر اگر اختیار تمام کند و این شک واقع شود
حکم همانست که گفتیم و اگر در حال قیام شک کند که آیا این قیام بجهة رکعت سیم است یا
چهارم پس این شک میان دو و سه میباشد در رکعت سابق پس این رکعت را تمام میکند
و این رکعت را چهارم قرار میدهد پس آنچه گذشت نسبت بشکی میانهٔ دو و سه کرده باشد
بجا می‌آورد بنا بر اقوی و اما شک میانهٔ دو و چهار در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال
سجدتین باین معنی که نداند که آیا دو رکعت کرده تا دو رکعت دیگر بجا آورد یا چهار

رکعت کرده تا اینکه باید تشهد خوانده سلام دهد واگر قبل از تشهد شک کرده یا اینکه
سلام تنها بگوید واگر بعد از تشهد شک کرده پس دران خلافست اشهر واظهر اینست
که باید بنارا بر چهار گذارده تشهد خوانده سلام دهد پس دو رکعت ایستاده نماز احتیاط
بجا آورد و دو سجدهٔ سهو در اینجا واجب نیست لکن اولی اینست که ترک ننماید وبعض
انرا مستحب میدانند وفرقی نیست در میان نمازهای ادا وقضا واستیجار وغیر آن در
صورت تخییر اگر اختیار تمام کند ظاهر اینست که حکمش همانست که مذکور شد واگر
شک کند میانهٔ دو وسه وچهار بعد از اکمال سجدتین بعضی گفته اند باید بنارا بر دو
گذارد و بعضی گفته اند بنارا بر چهار میگذارد و یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
میآورد و این قول اظهر است وبنابراین قول در وجوب تقدیم دو رکعت ایستاده یا نشسته
خلافست اقوی اینست که دو رکعت ایستاده را واجب است که مقدم دارد و ایضا در جواز
یکرکعت ایستاده بدل دو رکعت نشسته خلافست ومنع از ان احوط است بلکه خالی
از قوت نیست و فرقی نیست در این احکام میان نماز ادا وقضا واستیجار وغیر آن و
در صورت تخییر یا اختیار اتمام حکم همین است ظاهرا واگر شک کند میان چهار وپنج
که نداند انچه کرده چهار رکعت کرده یا پنج رکعت پس انرا چند صورت میباشد صورت
اول انکه آن شک بعد از اکمال سجدتین باشد در اینجا واجب است که بنارا بر چهار گذارده
وسلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و نماز احتیاط نیست وفرقی نیست میان انکه آن
شک قبل از تشهد باشد یا بعد ازان صورت دویم انکه آن شک قبل از رکوع واقع شود پس
آن شک بر میگردد بشک میانهٔ سه وچهار پس باید بنارا بر چهار گذاشته و نمازرا تمام
کرده دو رکعت نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا آورد واین شک متحقق میشود باینکه شک
کند که آیا این قیام بجهة رکعت چهارم است یا پنجم یا باینکه شک کند که آیا رکعت سابق
سیم

سیم بوده تا اینکه رکعت چهارم باشد یا اینکه چهارم بوده که این رکعت پنجم باشد و فرقی نیست
در اینکه ان شک قبل از قرائت باشد یا بعد ازان یا در اثنای ان بلکه اگر شروع بخم شدن
نیز کرده باشد و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد شک کند حکمش همین است که مذکور شد
بنابراجود وجمعی سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند وآن احوط است صورت سیم
انکه بعد از رکوع وقبل از سجود باشد و در صحت نماز در اینجا خلافست ومسئله در
کمال اشکالست پس باید احتیاط را بتمام کردن نماز واعادهٔ آن ترک ننماید اگر
چه قول بصحت نماز خالی از اشکال قوت نیست وبنابراین فرقی نیست میان انکه این
شک بعد از راست شدن از رکوع باشد در حال قیام یا در حال فرود آمدن
بجهة سجده باشد یا در حالی که نشسته و هنوز بسجده نرفته وسجدهٔ سهو در اینجا واجب
میباشد بنابر احوط واقوی و صورت شک در اینجا اینست که نداند که این قیام از رکوع
چهارم است یا از رکوع پنجم صورت چهارم اینست که این شک واقع شود در یکی اثنای از
سجدتین یا میان دو سجده در اینجا نیز مسئله در غایت اشکالست پس احتیاط را بتمام
کردن نماز با سجدهٔ سهو پس اعادهٔ نماز را ترک ننباید کرد اگرچه قول بصحت نماز وعدم
لزوم اعاده خالی از قوت نیست و فرقی نیست در انچه گفتیم میانهٔ انکه شک در سجدهٔ
اول واقع شود یا ثانی قبل از ذکر یا در ذکر باشد یا در اثنای آن یا بعد ازان صورت
پنجم آنست که آن شک در رکوع واقع شود و در صحت وقف نماز در اینجا نیز خلافست
ومسئله در کمال اشکال است واحوط اتمام نماز با سجدهٔ سهو است پس اعادهٔ نماز از سر
واین احتیاط را نباید ترک نمود وفرقی نیست میانهٔ انکه شک قبل از ذکر باشد یا بعد ازان
یا در اثنای آن واقع شود و در احکام گذشته فرقی میان نماز ادا وقضا واستیجار وغیر
آن نیست بدانکه صورت غالبهٔ شک همان است که گذشت وغیر ازان نیز بسیار است و

٢ این شک

٢ از شروع

٤ دیگر رکعت ایستاده دو رکعت نشسته

بعض از آن مذکور میشود یکی از آنها آنست که شک کند میانهٔ دو و پنج در نمازهای چهار
رکعتی پس اگر آن شک قبل از اکمال سجدتین است نماز باطل است و اگر بعد از آن باشد در
صحت آن نماز خلاف است و اقرب صحت نماز و وجوب بنا بر اقل است دیگر شک میانهٔ سه ۲ رف د
و پنج است و آن را چند صورت است یکی آنکه آن شک بعد از اکمال سجدتین واقع شود در
اینجا اقرب صحت نماز است و باید بنا را بر سه گذارد و لکن احوط اتمام نماز و اعاده یا
قضا است و بنا بر مختار احوط آنست که سجدهٔ سهو را نیز بجا باید آورد و صورت دیگر آنکه
آن شک قبل از رکوع باشد و در اینجا بهم میزند رکعت را و می نشیند و شک بر میگردد به شک
میان دو و چهار حکمش گذشت و جماعتی گفته اند دو سجدهٔ سهو میکند و بعضی گفته اند چهار
سجدهٔ سهو میکند بنا بر اینکه بجهة هر زیاده و نقصانی سجده باید کرد و آن احوط است
صورت دیگر آنکه شک بعد از رکوع و قبل از سجود واقع شود اقوی اینست که باید
بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و احوط اینست که با این عمل نماز را اعاده نماید یا در
وقت یا در خارج وقت و مراد از بعدیت رکوع اینست که بحد رکوع رسیده باشد اگرچه
ذکر و طمانینه بجا نیاورده باشد دیگر شک میان دو و سه و پنج است پس اگر قبل از اکمال
سجدتین باشد نمازش باطل است و اگر بعد از آن باشد اقوی آنست که بنا را بر دو
گذارد و نماز را تمام میکند و بعضی سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند و آن احوط است
و اگرچه لزوم آن مشکل است و مع ذلک احوط اعادهٔ نماز است صورت دیگر شک میان
سه و چهار و پنج است پس اگر بعد از اکمال سجدتین است اقرب اینست که بنا را بر سه
میگذارد و نماز احتیاط و سجدهٔ سهوی در کار نیست و اگر در حال قیام باشد بعد از
انهدام رکعت بر میگردد به شک میان دو و سه و چهار و حکمش گذشت و اگر بعد از رکوع و
قبل از سجود باشد احتمال اقوی اینست که بر میگردد به شک میان دو و سه و چهار لکن احوط

اعادهٔ نماز است بعد از بجا آوردن آنچه بر او لازم بود دیگر شک میان دو و سه و چهار
و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نمازش باطل میباشد و اگر بعد از آن
باشد اقوی آنست که بنا را بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند لکن احتیاط را ترک ننماید
دیگر شک میان چهار و شش است و در اینجا نیز بنا را بر اقل میگذارد بنا بر اقرب پس اگر این
شک بعد از اکمال سجدتین باشد نماز را تمام میکند بدون نماز احتیاط لکن احوط
سجدهٔ سهو و اعادهٔ نماز است و اگر در پیش رکوع یا بعد از رکوع یا در اثنای سجدتین یا
در بین سجدتین باشد و شک باین نحو باشد که آیا این رکعتی که در او هست آیا چهارم است
یا ششم نیز بنا بر چهار گذاشته تمام میکند و احتیاط در کار نیست لکن احوط اعادهٔ نماز
و اگر شک باین نحو باشد که آیا آن رکعات را که تمام کرده چهار است یا شش بنا بر چهار میگذارد
و آن رکعت را منهدم نموده می نشیند و تشهد و سلام گفته نماز را تمام میکند و سجدهٔ
سهو بجهة این زیادتی بجا می آورد احتیاطاً و لکن احتیاطاً نماز را اعاده میکند و اگر
شک میان چهار و زیاده از شش باشد نیز حکمش همین است که مذکور نمودیم دیگر شک
میان شش یا زیاده از آن و کمتر از شش میباشد مثل شک میان دو و شش یا سه و
شش یا چهار و هفت و نحو اینها و صور آن بسیار است و احتیاج بآن قلیل است پس
ترک نمودیم شقوق آن را لکن احوط در نظر فقیر در جمیع صور تمام شک میان
کمتر از شش و شش یا زیادتر از آن اعادهٔ نماز است بلکه اگر پای دو در میان باشد
و قبل از اکمال سجدتین باشد حکم به فساد نماز از قوت نیست و اما در غیر آن حکم بصحة
نماز و بنا بر اقل بعید نیست لکن در وقتی که اگر یکطرف شک دو باشد و بعد از اکمال
سجدتین باشد و اگر زیادتر از دو است طرف شک که غیر از پنج و زیادتر باشد مثل سه و شش
مثلاً نه مثل شش و هفت چنین این را دانسته بدانکه نماز احتیاطی که بعد از نماز بجهة شک

واجب میشود خلافست در اینکه معین است در آن جا حمد یا مخیر است میان تسبیح
و حمد و اقوی تعیین حمد است دران و نماز احتیاط را واجب است بعد از سلام بجا
آورند و واجب است در آن نیت و نیت نمازی که در اول کرده بود کفایت
نمیکند و در نیت نماز احتیاط لازم نیست تعیین نماز احتیاط ~~لازم نیست تعیین~~
باعتبار رکعت که یک رکعت است یا دو رکعت بنابر اقرب و جماعتی آن را واجب دانسته اند
و آن احوط است و همچنین واجب نیست تعیین اینکه ایستاده یا نشسته بجا می آورم بنا
بر اقرب لکن احوط است و همچنین لازم نیست قصد احتیاط پس اگر غافل از آن بجا آورد
و متذکر نباشد که بجهت احتیاط است ضرر ندارد بنابر اقرب لکن احوط است و تعیین
اینکه این احتیاط بجهت چه نماز است نیز واجب نیست و نیت وجوب و ادا و در صورتی
که فریضه ادا باشد یا قضا مدخل است که آن فریضه قضا باشد نیز واجب نیست بنابر اقرب
لکن مجموع اینها احوط است و اما نیت قربت در وجوبش اشکالی نیست و احوط اینست که
تلفظ بنیت نکند و بعضی منع کرده اند و حکم بمنع مشکل است و واجب است در نماز
احتیاط تکبیرة الاحرام و واجب است در آن آنچه واجب است در نماز از استقبال قبله
و استقرار و طهارت بدن و جامه و مباح بودن مکان و لباس و غیر حریر بودن
و غیر میته بودن لباس و غیر ما لا یؤکل اللحم بودن آن و طمأنینه و تشهد و سلام هر یک
در جای خودش و ترک منافیات و مبطلات نماز و مستحب است در آن آنچه مستحب است
در نماز مگر قنوت و قرائت سوره واجب نیست و احوط اینست که جهر ننماید در قرائت
آن اگر چه اقرب تخییر میان جهر و اخفات است و خلافست در اینکه آیا آن نماز است
برأسه اگر چه بجهت نقص تشریع شده یا اینکه جزء آن نماز است و اقرب در نظر قول
اول است و فروع مسئله بسیار است بعضی از آن خواهد آمد و آیا واجب است که آنرا
فورا

فوراً بعد از نماز بجا آورد یا اینکه وقت آن موسع است در آن خلافست و مسئله
محل اشکال است و شکی نیست که فوریه احوط است اگر چه قول بتوسعه در غایت قوت است
و بر فرض فوریه سه تکبیر بعد از سلام گفتن ضرر ندارد و اگر میان نماز احتیاط و نمازی
که شک دران کرده عمداً مبطلی از مبطلات نماز را بجا آورد مثل اینکه سخن گفت یا حدثی
از او سر زد آیا نمازش باطل میشود و باید از سر گیرد و نماز احتیاط در کار نیست یا
۲ دران اینکه نمازش صحیح است پس نماز احتیاط را بجا آورد ~~خلافیست که اگر منافی~~
بعمل آید و مسئله خالی از اشکال نیست و لکن اقرب صحت نماز است پس باید نماز احتیاط
بجا آورد و اما احوط اینست که اگر منافی بعمل آید اگر چه سهوا باشد نماز احتیاط را کرده
پس نماز را از سر اعاده نماید و همچنین اگر اخلال بفوریه کرد احوط این است که نماز
احتیاط را کرده نماز را اعاده نماید لکن اعاده در هیچ یک واجب نیست و اگر نماز احتیاط
ترک کرده داخل نماز دیگر شد پس در اثنای آن نماز متذکر شود احوط این است که این نماز را
تمام کند پس نماز احتیاط را بجا آورد پس هر دو نماز را اعاده نماید و اگر ترک کند احتیاط
را بعد از تمام کردن نماز دویم در وقت مشترک احوط اینست که احتیاط را بجا آورده
نماز اول را اعاده نماید اگر چه عدم وجوب اعاده اقوی است بنابر صحت نماز دویم پیش
از اول در وقت مشترک سهوا و اگر منافی حاصل شود عمدا بعد از تمام و قبل از جزء
فراموش شده که باید آنرا قضا کند مثل سجده و تشهد در صحت و فساد نمازش خلاف است
و مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط آنست که آن جزء را قضا کرده نماز را اعاده
یا قضا نماید اگر چه قول بعدم وجوب اعاده و صحت نماز اقرب است و اقرب اینست که
جزء فراموش شده از اجزاء نماز است نه واجبی از واجبات علیحده پس واجب است در آنها
جمیع آنچه در نماز واجب بود از طهارت از خبث و حدث و استقبال قبله و ستر بغیر حریر

ومیته و ما یؤکل اللحم و غیر ذلک و اگر قائل بعدم جزئیّة شویم در اشتراط این امور اشکال است
و اگر آن جزء را بعد از نماز بجا نیاورد عمداً تا وقت خارج شود جماعتی نمازش را
باطل دانسته اند و قضا را بر او واجب دانسته اند و این قول اقوی است و اگر سهواً ترک
نماید جا آوردن آن اجزاء را تا وقت خارج شود بعضی گفته اند نمازش باطل می شود بلکه
آن اجزاء را بجا می آورد بنیّت قضا و مسئله خالی نیست از اشکال پس احتیاط را نباید
ترک نمود اگر چه احتمال صحّت نماز در این حال و عدم لزوم جا آوردن اجزاء در خارج
وقت غیر از رکعت فراموش شده در کمال قوّت است و اگر نماز احتیاط را عمداً ترک کند
تا وقت خارج شود در فساد اصل نمازش اشکالست احوط بطلان نماز و وجوب قضاست
بلکه این احتمال در کمال قوّت است اگر چه نماز احتیاط را اجزاء نماز ندانیم و اگر آن را سهواً
ترک نماید تا وقت خارج شود در حکم ببطلان نماز اشکال است و احوط اینست که نماز
نماز را نقض ننماید بلکه حکم بفساد ننماید که اگر در وقت کرده
احتیاط را در خارج وقت کرده آن و وجوب قضاء آن در محلّ فرض در غایت قوّت است
و اگر آخر وقت نماز چهار رکعتی را بقدر یک رکعت درک نماید پس شروع در آن نماز کرده پس
شک نماید شکّی که موجب نماز احتیاط شود ظاهر وجوب نماز احتیاط است بعد از فراغ از نماز
و نیّت قربت کافی است در آن و نیّت ادا و قضا در آن لازم نیست بنا بر اقرب و کسی
که نماز احتیاط بر او واجب شود اگر آن را ترک نماید بعد از نماز و نماز را اعاده نماید
این نماز بجهت او مجزی نیست بلکه باید نماز احتیاط بجا آورد و بعد از آن نمازی که اعاده
کرده بنا بر اینکه فعل منافی را میان نماز احتیاط و نماز منافی ندانیم چنانچه مقتضای
تحقیق است و همچنین است کلام هرگاه واجب شود بجا آوردن اجزاء منسیّه بعد از
نماز پس ترک نماید قضای آنها و نماز را اعاده نماید و اگر نماز احتیاط بر او واجب
شود پس نماز را فاسد نماید بطریق مباح یا حرام یا بلا اختیار فاسد شود پس ظاهر
اینست

اینست که نماز احتیاط واجب نیست بلکه واجب است اعاده یا قضا و کسی را که نماز احتیاط
واجب می شود ممکن نشود که نماز احتیاط را بعد از نماز بجا آورد یا بجهت عدم امکان معرفت
آن یا بعذری دیگر آیا جایز است او را قطع نماز و از سر گرفتن آن یا جایز نیست اگر
چه لازم آید که نماز احتیاط را ترک نماید در آن اشکال است و اقرب عدم جواز قطع است
بدانکه احکامیکه مترتب می شود بشک از فساد نماز در بعض از موارد مثل شک در نمازهای
دو رکعتی و نحو آن و بنا گذاردن بر اکثر مثل شک میانه سه و چهار و نحو آن و وجوب
جا آوردن چیزی که شک در کردن آن شده مثل شک در افعال یا بقاء محلّ آن مجموع این امور
در وقتی است که کثیر الشک نباشد و امّا اگر کثیر الشک بوده باشد اقوی آنست که التفات بآن
شک نمی کند و بنا را بر صحّت میگذارد و هم چنانچه اگر شک میکرد و محلّ آن گذشته بود
و در اینجا بآن کثرة شک متحقّق می شود که بآن حد که رسید کثیر الشک میباشد خلاف است
اشهر و اظهر آنست که مرجع آن بسوی عرف و عادت است پس در هر وقت که در
عرف او را کثیر الشک گویند و گویند بسیار شک میکند احکام کثیر الشک بر او جاری می شود
و جمعی گفته اند که کثرة عرفیّه حاصل میشود بوقوع شک در سه فریضه پی در پی ۲ و اگر
پی در پی نباشد کثرت متحقّق نمی شود مگر چند روز متکرّر شود و چون کثیر الشک بنا را
بر صحّت میگذارد و شک او معتبر نیست پس اگر شک در نمازهای دو رکعتی نماید یا در نماز
سه رکعتی یا در دو رکعت اوّل از چهار رکعتی پس حکم بفساد نمازش نمی شود و آنچه در آن
شک دارد بنا بر وقوعش میگذارد پس اگر شک کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت بنا را بر دو
میگذارد و همچنین اگر شک در فعلی از افعال نماید مثل قرائت یا رکوع پس بنا را بر وقوعش
میگذارد اگر چه از محلّش نگذشته باشد و اگر شک میان چهار و پنج نماید بنا را بر
چهار میگذارد و اگر بعد از آنکه کثیر الشک شد آن فعلی را که در آن شک کرده بجا بیاورد

۲ یا بوقوع یک شک در سه فریضه پی در پی یا در یک فریضه سه شک پی در پی

وجمعی حکم ببطلان نمازش کرده اند و مسئله محل اشکالست واقوی اینست که اگر ان
چیز رکنی یا رکعتی بعد باشد نمازش باطل است و اما اگر ان چیز مشکوک آیه از قرائت
بعد باشد که بتکرار آن موالات بهم نخورد یا ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و طمانینه
و نحو اینها از اموری که با علم نیز میتوان بجا آورد پس در اینجا اگر بجا آورد حکم ببطلان
نماز بعید نیست و اگر ضرری بر ترک ان جزء مشکوک مترتب شود حکم بصحة بعید نیست
واقرب اینست که ساقط میشود سجده سهو از کثیر الشک در جائی که اگر کثیر الشک
نبوده سجده واجب بود مثل اینکه شک کند میانه چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و
بعضی سجده را لازم میدانند و ان احوط است و نماز احتیاط نیز از او ساقط میشود ۲ سجده رر
بنابر اقرب و اشکال اینست در اینکه اگر کسی که کثیر الشک بوده باشد در چیزی اعتنا بشک خود در آن
در ان چیز نمی کند و آیا اعتنا نمی کند بشک خود در غیر آن چیز یا نه اقرب اول است پس
کسیکه کثیر الشک در رکوع بوده باشد در سجود نیز اگر شک نماید اعتنا نکند و بنابر آن
اگر در رکنی یا جزئی از نماز کثیر الشک بوده باشد در ان نمازی که هنوز شکی در ان نکرده
اگر شکی کند اعتنا بان شک نمی نماید و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل نجاست یا
وضوء یا غسل یا تیمم اگر شکی در نماز کند آیا التفات بشک خود میکند در نماز یا نه در آن
اشکال است اقرب اینست که التفات نمی کند واقرب اینست که فرقی نیست میان آنکه
کثیر الشک در واجبات باشد یا در مستحبات پس اگر در مستحبات مثل قنوت یا نحو آن کثیر الشک
باشد حکم کثیر الشک براو جاری است در واجبات و مستحبات و اگر کثیر الشک باشد در
اموری که اثری بر شک او مترتب نمی شود نه تدارکی و نه قضائی و نه سجده سهوی و نه بهم
زدن نمازی مثل اینکه بسیار شک کند در قرائت بعد از رکوع آیا چنین کسی اگر شک
کند در چیزی که اثری بر شک او مترتب میشود آیا حکمش حکم کثیر الشک هست یا نه مسئله

درغایه

در غایة اشکال است لکن اقوی اینست که آن آثار بر شک او مترتب میشود و حکمش مثل
مثل کسی است که کثیر الشک نباشد واقرب اینست که کثرة ظن موجب عدم اعتماد بظن
نمیشود پس کثیر الظن مثل کسی است که کثیر الظن نباشد پس اگر باین حال مظنه داشته باشد
بجا نیاوردن جزئی باید آنرا بجا آورد و اگرچه این حالت از برایش بسیار عارض شود
مگر آنکه التفات بآن باعث ضرر و حرج عظیم شود پس حکم بعدم التفات بعید نیست و فرقی
نیست در عدم التفات کثیر الشک بشکش میان نماز واجب باشد یا مستحب یومیه باشد
یا غیر آن ادا باشد یا قضا استیجاری باشد یا غیر آن حتی نماز اموات و عیدین و جمعه
و اگر کثیر الشک متذکر شود آن فعل را که بجا آورده باشد اقوی اینست که ان فعل او را
مجزی نیست خواه آن فعل از اموری باشد که بجا آوردن آن بجهة کثیر الشک موجب بطلان
نمازش میباشد مثل رکوع یا از آن قبیل نباشد مثل ذکر رکوع لکن احتیاط را ترک نباید
کرد و شکی نیست که قبل از تحقق کثرت حکم شک برطرف نمیشود و بعد از آن برطرف
میشود و اما آن قدری که بآن کثرت حاصل میشود مثل شک سیم اگر فرض کنیم که بسه مرتبه
شک کثیر الشک میشود آیا حکم شک در ان مرتبه نیز ساقط میشود یا نه اقوی این است
که در ان مرتبه نیز حکم شک ساقط میباشد لکن ترک احتیاط را نباید کرد و شکی نیست
۲ معتبر در اینکه حکم کثیر الشک مادامی است که کثیر الشک هست پس اگر کثرة شک از او زائل شود
شکش میباشد و اگر باز عود کند حکم نیز عود میکند و هکذا مرجع در زوال کثرت
نیز عرف است و اگر در یک نماز شک نکند یا در دو نماز از بعض ظاهر میشود که کثرة
برطرف نمیشود و اگر در سه نماز شک نکند کثرة زائل میشود و این خالی از قوت
نیست و اگر در دو نماز یا سه نماز شک نکند پس فرض شود که شک داشته که آیا کثرة
شک برطرف شده یا نه عرفا اقرب این است که حکمش حکم غیر کثیر الشک میباشد و اگر

۴ بجا نیاورده در محلش باید بجا آورد و اگر قبل از آنکه متذکر شود ان فعل را م

کثیر السهو باشد و جزئی را در آن سهو نماید که آیا این باعث میشود که اگر سهواً جزئی را
ترک کند تدارک ننماید آن جزء را اگر چه محلش باقی باشد و آیا این باعث میشود که اگر
رکنی را سهواً ترک کند و داخل رکنی دیگر شود نمازش صحیح باشد یا نه بلکه کثرت سهو موجب
ترک تدارک جزء و عدم فساد نماز در ترک رکن نمیشود مسئله محل اشکال است و احتمال
اول ابعد است که دعوای قوتش میشود و بهر حال احوط این است که این شخص التفات
بسهو خود نکرده نماز را تمام کند پس اعاده کند نماز را با التفات بسهو خود اگر ممکن باشد
و اگر کثیر السهو باشد در چیزی که بعد از نماز باید قضا کند آن را مثل یک سجده و تشهد
آیا کثرت سهو باعث سقوط قضا میشود یا نه در آن اشکال است و ترک احتیاط از صاحب
تقوی مناسب نیست لکن احتمال سقوط در غایت قوت است و اگر کثیر السهو باشد در
مبطلات نماز مثل اینکه تکلم نماید سهواً یا التفات از قبله نماید بسیار از روی سهو آیا این
باعث سقوط حکم ببطلان نماز میشود یا نه اشکال است اقوی احتمال اول است و احتیاط
مطلوب است و همچنین کثرت سهو موجب سقوط سجدهٔ سهو نیز میشود بنا بر اقرب
و اگر کثیر السهو باشد در چیزی که سهو آن باعث سجده میشود بعضی سجده را لازم میدانند
و ظاهر نیست که آن احوط باشد اگر موجب زیادتی وسواس و تنفر از نماز نشود و کسی
که بسیار سهو کند سزاوار است که پناه جوید بسوی خدا از شر شیطان رجیم و اقرب
اینست که واجب نیست تخفیف نماز بر کسی که کثیر الشک یا کثیر السهو باشد اگر طول
دادن باعث شک و سهو نشود عادةً پس کثیر السهو و کثیر الشک را واجب نیست
اقتصار بر سه تسبیح در رکوع و سجود و قل هو الله و قل یا ایها الکافرون در مغرب
و کسی که احکام شکوک را میداند و بآنها عمل میکند نمازش صحیح است خواه شک کند یا نه
و اگر عالم باحکام شکوک نباشد و نماز کند پس اگر در آن شک کند و نماز را بر وجه

شرعی

۲ بسیار

شرعی بجا نیاورد نمازش باطل است مثل اینکه شک میان دو و سه کند و بنا را بر سه
نگذارد یا اینکه در قرائت کند قبل از رکوع و قرائت را بجا نیاورد و نحو اینها و اگر این
شخص اصلاً شک در نماز نکند یا اینکه شک کند و بمقتضای آن عمل کرده مطابق واقع
اتفاق افتد اقرب این است که نمازش صحیح است اگر چه از بعضی حکایت شده منافقه
از حکم بصحت نموده اند و در دو رکعت آخر اگر شک کند پس یکطرف از آن راجح شود
عمل بآن راجح باید نمود ظن را بمنزلهٔ یقین باید دانست و اما در دو رکعت اول در
الحاق ظن بیقین مثل دو رکعت آخر خلاف است و مسئله محل اشکالست احوط اینست
که بنا بر ظن گذاشته نماز را تمام کند پس اعاده نماید آن نماز را اگر چه قول بالحاق ظن
بیقین در این دو رکعت نیز اقرب است خواه تعلق بزیاده گیرد یا بکمی و اقرب الحاق
ظن است بیقین در سائر نمازها که شک در آنها باعث بطلان نماز میشود مثل نماز صبح
و مغرب و غیرها اگر چه احوط بناء بر ظن و اتمام نماز پس اعادهٔ آنست پس ظاهر شد
که ظن معتبر است در رکعات مطلقاً و آیا ظن در افعال نماز نیز معتبر است یا نه اظهر
و اشهر این است که بلی پس ظن در آنها نیز مثل یقین است و فرقی نیست در این
میانه رکعات اخیره و غیر آنها و شرط نیست در اعتبار ظن که ظن اقوی متاخم
بعلم باشد بلکه مطلق ظن کافی است بنا بر اقرب و بعضی از اصحاب تصریح کرده اند
بآنکه کسی که در رکعات یا فعلی از افعال نماز شک کند بمحض حصول شک عمل بمقتضای
آن نمیکند بلکه واجب است بر او تروی و تدبر پس اگر تامل و تفکر کرد و یکطرف
راجح شد عمل بآن میکند و اگر بر شک خود باقی ماند در اینحال بنا را بر شک میگذارد
و عمل بمقتضای آن مینماید پس مجرد شک مناط حکم نیست و با هست که از اکثر علماء
خلاف این مستفاد میشود و مسئله محل اشکالست اقرب در نظر اینست که اگر شک

۲ یا بکلی

شکی است که باعث فساد نماز نمی‌شود خواه باید در آن بنا را بر اکثر گذارد یا بنا بر اقل
جایز است بنا را بر آن گذارد بدون تروّی ولکن جایز است او را تروّی بلکه تروّی کردن
احوط است و اگر تروّی کرد و علم یا ظنّ حاصل شد عمل بآن میکند و اگر شک شکی است
که موجب فساد نماز می‌شود اقرب این است که مخیّر است میان تروّی کردن و ترک
آن پس اگر تروّی نکرد جایز است او را بنا بر فساد نماز و منافی بجا آوردن و اگر
تروّی کرد و علم یا ظنّ از برای او حاصل شد بمقتضای علم و ظنّ عمل میکند و الّا بنا را
بر فساد نماز میگذارد و در این صورت نیز تروّی کردن است و مع ذلک اعادهٔ نماز است
و همچنانکه تروّی در اینجا احوط است همچنین در صورتی که کثیر الشک باشد و شکی از او واقع
شود مگر آنکه تروّی موجب ضرر شود و همچنین واجب نیست تروّی اگر ظنّ بجهه او
حاصل شود بدون اینکه پیش از آن شک کرده باشد و احتمال دارد که احوط باشد و آنچه
گذشت از اینکه اگر ظنّ حاصل شود در نماز عمل بآن میکند و بنا بر آن میگذارد
و مراد از آن اینست که آنچه را ظنّ بآن دارد چنان قرار میدهد که در واقع چنین است
خواه بمقتضای صحّت نماز باشد یا فساد خواه باعث زیادتی شود یا کمی پس اگر در افعال
باشد که مظنّه بکردن آن حاصل شود چنان قرار میدهد که کرده و اگر مظنّه بنکردن
آن حاصل شود ادا میکند اگر محلّش باقی است و اگر در عدد رکعات باشد آنچه را بآن
مظنّه دارد واقع قرار میدهد اگر چه باعث بطلان نماز شود و بعد از حصول ظنّ
نماز احتیاط و سجدهٔ سهو لازم نیست و فرقی میان ظنّ به سه بعد از شک میان دو
و سه یا غیر آن نیست و بعضی گفته‌اند که در شک میان دو و سه اگر مظنّه به سه حاصل شود
بنا بر سه میگذارد و بعد از نماز یک رکعت ایستاده و دو سجدهٔ سهو میکند و دور نیست
که این احوط باشد و فرقی در اعتبار ظنّ میان نمازها از ادا و قضا و استیجار و غیر آن
نیست

نیست و امّا در نماز جنازه اشکال است و اقوی اعتبار ظنّ است نیز و احتیاط مطلوب است
و امّا نماز احتیاط که بجهه شک واجب میشود پس در آن نیز اقوی اعتبار ظنّ است و همچنین
ظنّ بافعال و عدد رکعات معتبر است همچنین ظنّ بمنافی نماز مثل ظنّ بکلام و امثال آن
پس ظنّ بمنافی مانع است بنا بر اقوی ولکن احتیاط را باتمام نماز و اعادهٔ آن نباید
ترک کرد و همچنانکه شخص مختار اعتماد بظنّ خود میکند همچنین کسی که مضطر است مثل
کسی که نشسته یا خوابیده نماز میکند بنا بر اقرب و ظنّ به هر سببی که حاصل شود کافی است
بنا بر اقرب و شهادت عدلین اگر ظنّ از آن حاصل نشود در اعتبارش در اینجا
محلّ اشکال است و اعتبارش در کمال قوّت است لکن ترک احتیاط نباید نمود امّا شهادت
یک عادل و شهادت زنان اگر منضم با مردان باشند اگر چه موجب علم یا ظنّ شود
معتبر نیست و اگر دو ظنّ تعارض کنند اقوی را اخذ میکند و اگر دو اماره و سبب متساوی
باشند حکم شک جاری میباشد و اگر مصلّی شک کرد پس مظنّه بهم رسانید پس باز
شک کرد آیا عمل بظنّ میکند یا بشکش اشکال است و تحقیق آنست که مسئله را چندین
صورت است اوّل آنکه شک کند در فعلی از افعال مثل رکوع و محلّش نگذشته باشد
پس مظنّه کند بترک آن پس مظنّه برطرف شده بشک برگردد در اینجا باید آن را
بجای آورد بلا اشکال دویّم آنکه شک کند در فعلی پس مظنّه کند که بجا آورده پس باز
شک کند و هنوز محلّش نگذشته باشد در اینجا نیز باید آن فعل را بجا آورد بنا
بر اقرب سیّم آنکه شک کند در رکعات نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و دو رکعت اوّل
چهار رکعتی پس مظنّه حاصل شود بیکطرف پس باز شک کند در اینجا اقرب بطلان
نماز او است چهارم آنکه شک کند در رکعات آخر نمازهای چهار رکعتی پس ظنّ حاصل
شود پس باز شک کند و ظنّ برطرف شود در اینجا عمل بمقتضای شک میکند و حاصل

انکه عمل با آن حالتی که دران هست باید کرد در جمیع صور خواه مکرر مبدل شود شک
بظن و ظن بشک یا نه و بدانکه اینها همه بر فرض هست که تمکن باشد عمل نظن و شک
امّا اگر شک یا ظنّی که حاصل شد عمل بمقتضای ان کرده محلّ ان گذشت و بعد آن بصفت
مبدّل بصفت دیگر شد یعنی شک بظنّ یا ظن بشک مبدّل شد التفات بحالة
ثانیة نمیکند پس کسیکه شک کند در خواندن قرائت پس مظنه کرد که آنرا خوانده
پس انرا خوانده برکوع رفت و در رکوع مظنه برطرف شده بشک مبدّل شد
التفاتی باین شک نمیکند البته و اگر عارض شدن آن حالت آخر بعد از انکه عمل
بحالت اوّل کرده و محلّش گذشته لازم داشته باشد حکم دیگر را باید بآن قیام
نماید مثلاً کسیکه شک کرد میان دو و سه پس مظنّه کرد بدو و بنا را بر دو گذاشته
یکرکعت دیگر کرد پس آن مظنه برطرف شد بشک اوّل برگشت پس درینجا بر میگردد
بشک میان سه و چهار پس حکم انرا باید بعمل آورد صورت پنجم بعضی گفته اند
که کسی که شک کرد پس تروّی کرده ظنّ بجهتی او حاصل شد پس ظنّ او زود برطرف
شده بشک عود نمود باز تروّی و تأمّل کرده ظنّ بجهتی او حاصل شد باز ظنّ او
برطرف شد بشک عود نمود و در اضطراب میباشد پس اگر ساکت باند بسیار نمازش
باطل میشود اگرچه مشغول بذکر باشد پس ظاهر این است که این شخص کثیر الشک میباشد
و اعتبار بشکّش نیست و امّا ظنون او اگر بیک نسق میباشد بآن عمل میکند و الّا
اعتبار بظنون او نیز نیست این حکم را بعضی از علما ذکر کرده اند ولکن دران
تأمّل هست و در نظر فقیر حکم بآن مشکل است و اگر شک کند میان رکعتهای نمازهای
دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو رکعت اوّل از چهار رکعتی و تروّی و تأمّل نماید بقدری
که معتبر است و بهیچ طرف ظنّ حاصل نشود پس با اینکه تکلیف او بنا بر بطلان نماز بود
نمازرا

نمازرا باطل نکرده بنا را بر یک احتمال گذارده نماز را تمام کند بعد از فراغ معلوم شود که
انچه کرده موافق واقع بوده اقرب و احوط این است که نمازش باطل و اعاده یا قضا
لازم میباشد اگرچه انچه را کرده بقصد احتیاط و تردید کرده باشد و همچنین اگر در
اثنای نماز معلوم شود که انچه کرده موافق واقع بوده بنا بر اظهر و اگر شک کند در
فعلی از افعال نماز و محلّ آن باقی باشد لازم است که انرا بجا آورد و اگر بجا نیاورد
و داخل فعل دیگر گردد پس معلوم شود یا مظنّه حاصل شود که آن را بجا آورده بود
پس در صحّة نمازش اشکال است احوط و اقوی این است که اکتفا بآن نماز نمیتوان کرد
و اولی اتمام پس اعاده است و از بعضی ظاهر میشود که نمازی که حکم ببطلان ان شد
حرام است تمام کردن آن و این حکم در او گفتگوی است مگر اینکه داخل در بدعت
باشد پس از این جهة حرام میباشد و اگر در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو رکعت اوّل
از چهار رکعتی شک کند و مشغول بتروّی شود بنا بر وجوب آن و جواز شش آیا جایز است
که در اثنای مشغول بفعلی از افعال نماز از واجبات یا مستحبات شود پس اگر یکطرف
رجحان بیابد انچه را بعمل آورده در حین شک مجزی خواهد بود یا جایز نیست پس
اگر چیزی بجا آورده باید اعاده نماید بعضی از علما طول دادن تشهد و قنوت
و نحو آن از مستحبات نماز را تجویز فرموده که در زمان تروّی بعمل آید و امّا قدر واجب
از تشهد و نحو آن را اگر در زمان تروّی بقصد عدم جزئیّة بجا آورد تجویز کرده و اگر بعنوان
تردد خوانده که اگر نماز صحیح است جزء است و الّا فلا پس صحت آن جزء مشکل است
بعد از ظهور صحت نماز بجزمی چنانچه گفته اند بعضی ولکن در نظر فقیر محلّ اشکال است و اقوی
این است که در حال تروّی مشغول بجزئی از اجزاء نماز نشود مطلقا خواه واجب خواه
مستحب یا صلوات بر پیغمبر و آل او و ذکر الله را باکی نیست ولکن اگر مشغول بجزء نشده

وبعد یکطرف شک راجح وظاهر شد احتیاج بآن جزء بجمیع احتمالات مثل انکه در اوّل
تشهّد در نماز مغرب شک کند میان دو وسه پس احتمال دارد که انچه را بجا آورد
درحال تردّد صحیح باشد ومحتاج باعاده نباشد واین احتمالات قوّت دارد
وامّا اگر احتیاج بآن نباشد در جواز بجا آوردن آن جزء در حال تردّد وکافی بودن
آن اشکال عظیم است اگرچه احتمال مجزی بودن فی الجمله خالی از قوّت نیست و کسی که شک
کند در فعل واجب از افعال نماز پس اگر از موضعش نگذشته باشد واجب است که انرا
بجا آورد واگر از موضعش تجاوز کرده باشد نماز را تمام میکند وواجب نیست که انرا
بجا آورد پس اگر در حال رکوع شک کند که آیا قرائت را بجا آورده یا نه التفات
بشک نمیکند ونمازش صحیح است خواه در مجموع حمد وسوره شک کند یا در بعض از انها
یا در مجموع هریک خواه شروع بذکر کرده باشد یا نه وهمچنین است حکم اگر بعد از
رکوع شک کند واگر شک کند در قرائت حمد قبل از شروع در سوره یا در سوره
شک نماید قبل از رکوع وقبل از قنوت ونحو آن از مستحبات دیگر باید آن مشکوک را
بجا آورد واگر شک کند در آیه از آیات یا جزئی دیگر از اجزاء حمد یا سوره وشروع
بآیه دیگر یا جزئی دیگر نکرده باید آن جزء را وآن آیه را که در آن شک دارد بجا آورد
وامّا اگر شک کند در حمد وحال انکه شروع بسوره کرده در لزوم اعتبار وعدم اعتبار شکش
خلاف است ومسئله محلّ اشکال است لکن قول بعدم اعتبار شک در غایت قوّت است پس
رجوع کردن بحمد واجب نمیباشد واحوط اتمام سوره است بدون اعاده حمد واتمام
نماز پس اعاده نماز واگر شک کند در جزئی از حمد یا سوره بعد از دخول در ما بعد آن جزء مثل
انکه شک در ایاک نعبد کند وحال انکه در اهدنا الصراط المستقیم است اقرب عدم وجوب
رجوع است واگر شک کند در کلمه یا حرف مثل باء بسم الله یا صفتی از صفات حرف مثل
تشدید

تشدید یا مدّ آن وحال انکه داخل ما بعد آن شده آیا التفات بان شک باید کرد یا نه در آن
اشکال است واقرب عدم التفات است واگر شک کند در فعل مستحبّی از مستحبّات نماز
وحال انکه در واجبی از واجبات بالاصاله داخل شده التفات نمیکند پس اگر شک کند
در دعاء توجه بعد از شروع بحمد یا در حال رکوع شک کند در قنوت یا در حال تشهد
شک کند در دعا قبل از اذان ونحو آن التفات بشک خود نمیکند واگر شک کند در مستحبی
وحال انکه داخل مستحبّی دیگر شده نیز التفات نمیکند واگر شک کند در واجبی وحال
انکه در مستحبّی داخل شده مثل شک در قرائت در حال قنوت ومثل شک در تشهد
واجبی در حال ذکرهای مستحب بعد از تشهد وشک در رکوع وحال انکه در حین تکبیر مستحب
بعد از رکوع است در وجوب التفات وعدم آن خلاف است اقرب این است که التفات
نکند پس محصّل انکه اگر شک کند در واجبی وداخل واجبی یا مستحبّی دیگر شده باشد شکّش ۲
معتبر نیست والتفات نکند واگر شک کند در رکوع وحال انکه ایستاده وداخل فعلی
از افعال بعد از رکوع نشده رکوع را بجای آورد ودر حال سجود شکّش که تعلق برکوع گرفته معتبر
نیست واگر شک کند در رکوع در حالت فرود آمدن بسوی سجده میباشد در اعتبار و
عدم اعتبار شکّش خلاف است ومسئله محلّ اشکال است اقرب این است که شک معتبر
نمیباشد پس باید رکوع را بجا نیاورد واحوط این است که با این حال نماز را اعاده کند
وهمچنین است حال سائر مقدّمات از افعال نماز خواه مستحب باشد یا واجب واگر
شک کند در سجود ونداند که بجا آورده یا نه از برای این چند صورت است یکی انکه
شک کردن در ان وحال انکه در تشهد است اقوی این است که التفات نمیکند و
میگذرد وقول بوجوب التفات وبجا آوردن سجده ضعیف است دوم انکه شک
کند در فعل سجود در رکعت اوّل از هر نماز واجبی یا سجود در رکعت سیم از نماز چهار رکعتی

۲ اگر شک کند در مستحب
وداخل در واجب یا مستحب دیگر
شده هم

درحال انکه در قیام واجب بعد از سجود میباشد در وجوب التفات وبجا آوردن
سجود براو خلاف است اشهر واظهر این است که التفات نمیکند خواه شروع بقرائت
وتسبیح کرده باشد یا نه سیم انکه شک بعد از رکوع واقع شود ودر اینجا بی اشکال
اعتبار بهم نمیکند چهارم انکه شک در حین برخواستن واقع شود درین جا واجب است
رجوع وبجا آوردن سجود وهمچنین اگر قبل از شروع ببرخواستن شک کند بی اشکال
باید سجود را بجا آورد در جمیع این صور فرقی نیست میان انکه شک در فعل هر دو
سجده کند یا یک سجده واگر شک کند ونداند که یکسجده کرده یا دو در حالی که سر از
سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجدهٔ دیگر را بجا آورد واگر کسی که نماز را نشسته
یا خوابیده بجا میآورد شک کند در سجود باید انرا بجا آورد مگر انکه داخل شده باشد
در فعلی که مطلوب بالذات میباشد وشک در تشهد را نیز چند صورت است یکی انکه
شک در حال قیام واستقلال باشد پس اشهر واظهر اینست که التفات نمیکند خواه
در پی قرائت باشد یا قبل از ان یا بعد از ان دیگر انکه شک کند در آن در حالی که
نشسته و بغیر از ان شروع نکرده ودر این حال اقرب بوجوب باید انرا بجا آورد
یکی دیگر انکه انشک در حال برخواستن وقبل از قیام واقع شود ودر این حال اقرب
وجوب التفات است اگر خود را بامری غیر از تشهد وبرخواستن مشغول نکرده
واگر بعد از شروع بسلام شکی در تشهد کند شک او معتبر نیست اگر چه سلام مستحب
باشد بنا بر اقرب وتفصیل میان سلام مستحب وواجب ضعیف است فصل بدانکه
از جملهٔ نمازهای مستحبه نماز زیارت پیغمبر یا یکی از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم است
ونماز بجهت زیارت ایشان مستحب است وبعضی از ابنیا را نیز ملحق کرده اند و
عمل بان ضرر ندارد ووقت آن بعد از دخول وسلام است وآنچه که گویند زیارت کرد

اگر نماز را بجا آورد با کی نیست اگر چه سلام نکرده باشد وظاهر علما اینست که هر زیارت
بعد از ان نمازی است وتصریح کرده اند بعضی که نماز زیارت دو رکعت است نزد سر
مبارک وبعضی گفته اند که اگر زیارت کند در بلد حقی نماز را مقدم میدارد وبعضی تقدیم
زیارت نیز تجویز کرده اند ومکان انرا گفته اند در مشهد شریف است والیهم نزدیک
بان باشد وافضل آن در بالای سر مبارک است که قبر مبارک بجانب چپ افتد
وجماعتی ذکر کرده اند که بجهت زیارت حضرت امیر المؤمنین ع شش رکعت نماز میکنند
دو رکعت بجهت الحضرت وچهار رکعت بجهت آدم ونوح ع فصل در نماز جماعت است
وآن مستحب است وفضیلت آن عظیم وثوابش بسیار است حتی انکه بعضی از اخبار
دلالت میکند که تارک آن از عدالت بیرون میرود وغیبت او جایز است وبا او
نباید چیزی خورد یا آش میدهد واورا محل مشورت نباید کرد وبا او مناکحه نباید
نمود واینها دلالت میکند بر کمال اهتمام صاحب شریعت بان لکن حق این است
که آن از مستحبات است وتارک آن از عدالت بیرون نمیرود وجایز نیست غیبت
او وحکم نمیشود بوجوب مهاجرت او وتخویف او وغیر ذلک از اموری که نسبت
بارباب معاصی واصحاب فسوق وفجور تجویز میشود خواه ترک دائمی باشد یا غالبی یا
اتفاقی ونماز جماعت در فرائض یومیه مستحب مؤکد است خواه مقصوره باشد
خواه تمام خواه ادا باشد یا قضا خواه اجاره باشد خواه غیر آن ودر نمازی که بجهت
میت میکنند تبرعاً بجماعت کردن اشکال است وهمچنین در نمازی که بجهت
احتیاط استحباباً قضا میکنند لکن اقرب در نظر فقیر جواز جماعت در هر دو مقام
وهمچنین جایز نیست جماعت در نماز احتیاط ووجوبا ونمازی که در چهار جانب
میکنند در صورت اشتباه قبله وجایز است جماعت در همهٔ نماز آیات خواه

خواه ادا باشد یا قضا و در نماز میت و اما در نماز طواف واجب جد و والد من خویش
در جواز جماعت در آن اشکال میفرمودند لکن اقوی در نظر فقیر جواز جماعت است
در آن نیز اگرچه احوط ترک است و همچنین جایز است جماعت در نماز احتیاط که بجهة
شکی در رکعات واجب میشود ولکن احوط ترک جماعت است و اما نوافل که بجهة
نذر یا شبه آن واجب میشود احوط ترک جماعت است در آنها و جایز نیست جماعت
در نوافل و نمازهای مستحب مگر نماز استسقاء و عیدین در وقتی که مستحب باشند و نمازی
که اعاده میکنند از جهة ادراک جماعت چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
که در نماز استسقاء جماعت جائز است و در نماز عیدین مشهور حکم بجواز جماعت
کرده اند با عدم اجتماع شرائط وجوب در نماز جماعت در نماز غدیر خلاف است
و اقوی عدم جواز است در آن و در همه نوافل غیر مذکورات و جماعت در همه جا
صحیح است و اما بهتر این است که قصد کنند مسجد را و اگر ماموم تمام رکعة را یا بعض
آنرا اگر قبل از رکوع ادراک نماید جماعت را ادراک نموده و جماعت بر تنهائی
منعقد نمیشود و در غیر جمعه و عیدین بدو نفر منعقد میشود و جماعت با صبی ممیز
که ماموم بچه باشد منعقد میشود نه با صبیه بنا بر اقرب و جائز است که امام مرد بچه
باشد و ماموم زن و جماعت حاصل میشود و جائز است اقتداء زنان بمردان
اجانب و غیر محرم و هرچه جمعیت در جماعت بیشتر است افضل است و صحیح نیست
اقتدا کردن مرد در پشت جسمی که حائل باشد میان او و امام بنحوی که مانع باشد
از مشاهدهٔ امام در همهٔ احوال نماز خواه آن حائل دیوار باشد یا چوب یا پرده
یا نحو اینها اما اگر صفوف ماموین حائل باشند مانعی نیست بلکه کافی است مشاهدهٔ
امام یا مامومی که پیش از صف او باشد و جایز است اقتدا کردن در میان
ستونها

ستونها و عقب آنها اگر صفوف متصل بیکدیگر باشند و امام یا ماموم پیش را ببیند
و بعضی قائل شده اند بکراهة ایستادن میان ستونها و ظلمتی که مانع باشد از مشاهده
ضرر ندارد و همچنین دود و غبار و اما در عقب آینه جایز نیست بنا بر احوط بلکه اقرب
هرچند مانع از دیدن نباشد و اما اگر زنی اقتدا بمردی نماید مانعی نیست از مانع
که میان او و امام باشد اگرچه دیوار باشد اگر بیابد افعال امام را از رکوع و سجود
و غیر آنها و قول بمنع ضعیف است بنا بر مختار فرقی نیست میان زن پیر و جاهل
و صاحب حسن و بدگل و میان آنکه غیر از آن زن مردی اقتدا کرده باشد یا نه و اما
پسر غیر بالغ حکمش حکم مردان است نه زنان و همچنین خنثی بنا بر اقوی و اگر زنی
بزنی اقتدا نماید بر فرض آنکه جایز دانیم امامت زنان را احوط این است که با حائل
نماز نکند مثل مردان و در جواز اقتدا با امامی که محل ایستادن او بلندتر از ماموم باشد
بقدری معتد به در غیر زمین سرازیر خلاف است اشهر و اظهر عدم جواز است و اگر
محلش بلندتر باشد بقلیلی ضرر ندارد و در آن قدری که زیاد از آن جایز نیست خلاف است
اقوی آن است که زیاده از یک شبر بلند بودن امام جایز نیست پس بقدر یک شبر و نصف
آن ضرر ندارد و لکن مراعات احتیاط اولی است و اگر در زمین سرازیری باشد
بلند بودن امام ضرر ندارد بنا بر اقرب اگرچه احوط ترک است زیرا که جماعتی تجویز
نمیکنند و بعضی گفته اند که جایز نیست مگر در وقتی که بحد افراط برسد و در صورتی
که امام بلندتر از ماموم باشد به آن بلندی که جایز نیست نماز ماموم باطل است نه امام
و قول بعضی به نماز امام نیز بسیار ضعیف است و اما بلندی ماموم بر امام ضرر ندارد بنا
بر اقوی خواه در زمین سراشیب باشد یا بناها و بعضی در حالتی که بلند با افراط
باشد منع کرده اند و آن احوط است و جایز نیست ماموم از امام اگر صفوف

فاصله نباشد و اگر صفوف باشد دوری از صف جایز نیست و بالجمله باید ماموم از
امام دور نباشد و اگر یک صف بوده باشد باید صف اول از امام دور نبوده باشد
و اگر صفوف متعدد بوده باشند باید هر صف بعد از صف پیش دور نباشد و اگر صف دور
بوده باشد نماز آن صف و صفهای بعد از آن صف باطل است و اگر در اثنای نماز
بعض از صفوف از اقتدا بیرون روند بجهة تمام شدن نماز ایشان یا بنیت عدول
از اقتدا بفرادی اقرب این است که دوری در اینجا ضرر ندارد پس نزدیک بامام یا صفی
که اقتدا بامام کرده اند در همهٔ حالات نماز شرط نیست بلکه آنچه شرط است در
ابتدای نماز است لکن احوط تمام کردن نماز و اعادهٔ آن است و بعضی این بعد را جایز
ندانسته اند و حکم بفساد نماز میکنند مگر آنکه پیش از تمام شدن نماز صف پیش خود را بمحل
قرب برسانند بدون فعل کثیر یا آنکه فراموش کنند نزدیک شدن را و بعضی گفته اند
بعد از تمام شدن نماز صف اول صف بعد خود را نزدیک میرسانند و بنابر مختار
فرقی نیست در عدم وجوب نزدیک شدن میان آنکه صفهای که نماز ایشان تمام شده
بجای خود باقی باشند یا متفرق شوند بنحوی که صف بعد بتواند که خود را پیش آورد
و صف بعد میتواند که داخل نماز بشود و تکبیر گوید قبل از صف پیش بنابر اقوی لکن
مستحب است که بعد از آن داخل نماز شود و بعضی گفته اند که اگر تاخیر باعث فوت قدری
جماعت میشود پس مراعات نکردن او اولی است و آیا آن بعدی که منافات با جماعت
دارد چه قدر است اشکالی نیست در اینکه اگر کمتر باشد از قدری که نتوان گام زد
ضرر ندارد پس دوری بآن قدری که توان گام زد با اشکال ضرر ندارد و همچنین اشکالی
نیست در اینکه دوری بقدری که نتوان امام را دید و زیاده از سیصد ذراع باشد جایز
نیست و جایز است ترک قرائت حمد و سوره در دو رکعت اول از برای ماموم

که در

که در رکعت از امام عقب نیفتاده در نماز اخفاتیه که ظهر و عصر است و در نماز مغرب
و عشا و صبح نیز اگر قرائت امام را یا همهمهٔ او را بشنود بشرط آنکه امام کسی باشد
که اقتدا باو شرعاً صحیح باشد بلکه اقرب اینست که اگر در نماز جهریه هیچ قرائت و
همهمه را نشنود میتواند قرائت را ترک نماید لکن در اینجا احوط قرائت است و در
صورت سابقه احوط ترک قرائت است و همچنین جایز است از برای ماموم غیر مسبوق
در نماز یومیه مطلقا جایز است اگر امام صحیح باشد اقتدا باو و فرقی نیست در این
میانهٔ نماز ادا و قضا و سفر و غیر آن و میانهٔ آنکه اول رکعت ادراک کند یا نزد
رکوع و همچنین است حکم در نماز جمعه و عیدین و آیات و استسقا از برای ماموم
غیر مسبوق و امام کسی باشد که شرعاً اقتدا باو جایز نیست واجب است قرائت
بر ماموم خواه با امام باشد در رکعات یا بعقب باشد و واجب است متابعت
امامی که صحیح است اقتدا باو در افعال واجبه و مستحبه و اگر چه مقدمهٔ فعل دیگر باشد
بنابر اظهر پس نشستن بجهة سجود و برخاستن بجهة قیام نیز واجب است در آن متابعه
و متابعه در تکبیرة الاحرام نیز واجب است اگر چه از افعال نیست و اما در غیر تکبیر
و سلام در وجوب متابعت سایر اقوال مثل ذکر تشهد و نحو آنها خلاف است و
مسئله محل اشکال است لکن اقوی عدم وجوب است اگر چه متابعه احوط است و تصریح
کرده اند بعضی باستحباب متابعه در اقوال و شبهه نیست در اینکه اگر ماموم پیش
از امام در فعلی از افعال شروع کند متابعت نکرده و اگر بعد از او شروع کند بآن
متابعت کرده و شرط نیست که ماموم بجا آورد آنرا بعد از فراغ امام قطعاً و
آیا متابعت حاصل میشود باینکه با امام و همراه او بجا آورد یا نه در آن خلاف است و
مسئله محل اشکال است و لکن قول بحصول متابعت بآن در کمال قوت است پس میتوانند

که بعقب نیفتد رکعتی قرائت حمد و سوره و کذا اگر در نماز ... بعضی ... از کثر قرائت ... صح

افعال نماز را با امام بجا آورد ولکن احوط این است که در افعال متأخر از امام باشد
و بنا بر اینکه جایز دانستیم در متابعت بودن با امام بدون تأخیر اگر با امام باشد در
بقاء فضیلت جماعت در این حال خلاف است بعضی قایلند باینکه ثواب جماعت
بر طرف میشود و بعضی قایلند باینکه ثوابش کم میشود و بعضی گفته‌اند ثواب تمام باقیست
حق اینست ولکن قول اول باطل است و اشکالی نیست در حصول متابعت در تکبیرة
الاحرام اگر آنرا بعد از تمام کردن امام بگوید و در حصول متابعت در تکبیر باینکه
با امام بگوید تکبیر را خلاف است و قول بعدم حصول متابعت شاید اقوی باشد و احوط
بلکه اقرب اینست که باید صبر کند تا امام تکبیر را تمام کند و بنا بر مختار که واجب نیست
متابعت کردن در جمیع اقوال و اذکار غیر تکبیرة الاحرام ظاهر اینست که واجب نیست
متابعت کردن در جمیع اذکار و دعاها پس اگر امام در تشهد و قنوت دعاهای
بخواند یا در رکوع و سجود ذکر خاصی بخواند مأموم را جایز است که غیر آنرا اختیار کند
و در آن چیزی که واجب است حصول متابعت آیا باید علم بهم رساند باینکه امام
مقدم است یا ظن بآن کافی است در مسئله اشکال است و جواز اعتبار بظن بعید
نیست و جایز نیست ایستادن مأموم پیش از امامی که صحیح است اقتداء باو خواه مأموم
مرد باشد یا زن خواه یکی باشد یا متعدد پس اگر مقدم باشد نمازش باطل است خواه عمداً
باشد یا از جهت نسیان یا جهل خواه در اول نماز مقدم باشد یا در اثناء مقدم شود
و در جواز مساوی بودن مأموم با امام در محل ایستادن خلاف است اشهر و اظهر جواز است
ولکن احوط اینست که پست‌تر بعقب باشد اگرچه قلیل بعقب باشد و افضل نیز میباشد و
اقوی اینست که در معرفهٔ تقدم و تأخر رجوع بعرف میشود پس بقدری که عرف
آنرا مقدم میگویند جایز نیست و اگر مساوی یا پست‌تر گویند ایستاده جایز است

و بعضی

و بعضی گفته‌اند اعتبار به پاشنه‌های پای امام و مأموم است پس اگر مساوی باشند هر چند
اگرچه پای مأموم بزرگتر و انگشتانش پیش باشد و ظاهر اینست که اعتبار بانگشتان
پاها و پاشنه‌ها هر دو میباشد پس اگر پاشنه‌ها هر دو مساوی باشند و انگشتان مأموم پیش باشد
صحیح نیست و احوط اینست که جزوی از اعضاء مأموم در هیچ حالی از نماز مقدم نباشد و
اشکالی نیست در اینکه نیت اقتدا کردن شرط است در نماز جماعت پس کسی که در میان
صفوف ایستاده و نیت اقتدا نکرده احکام جماعت بر او جاری نیست اگرچه متابعت امام
بنماید و اگرچه قصد جماعت کردن نیز داشته باشد پس اگر این شخص قرائت را ترک
کند تا رکوع برود نمازش باطل است و اگر از روی عمد یا جهل یا تقصیر بوده باشد و اگر
این شخص مفروض قرائت را بجا آورد مطلقاً بنیت غیر وجوب جماعتی حکم ببطلان نمازش
کرده‌اند و در آن اشکال است و اگر بنیت وجوب بخواند نمازش صحیح است نه جماعتش
بنا بر اظهر اگر متابعت او با امام مستلزم منافی نباشد و فرقی نیست در وجوب نیت
اقتدا میان جمعه و غیر آن و احوط اینست که نیت اقتدا کردن بعد از نیت امام باشد
و شرط است در صحت اقتدا تعیین امامی که باو اقتدا میکند بنحوی که تواند اشاره
بآن معین نماید پس اگر در عقب دو نفر نماز کند و اقتدا بیکی از آن دو نفر نماید بدون
تعیین نمازش باطل است و همچنین اگر اقتدا بهر دو نماید بنا بر اظهر بلکه ظاهر آن در آن خلافی
نیست و بس است که تعیین حاصل میشود بصفت مثل اینکه نیت کند که اقتدا میکنم
بمجتهد این بلد بر فرض یکنفر معین مجتهدی در آن جا نباشد و بس است که تعیین ۲ گر غیر از
میشود باینکه نیت کند که اقتدا باین امام حاضر اگرچه اسم او را نداند اگر بداند که
آن جامع شرایط امامت میباشد و اگر اقتدا کند بامام حاضر و چنان داند که زید است
و بعد معلوم شود که عمرو است و حال آنکه هر دو عادل باشند در نزد او در صحت این
نماز خلاف است و مسئله در کمال اشکال است لکن قول بصحت نماز در کمال قوت است اگرچه

احوط اعاده یا قضا است و اگر در بین نماز غلط نیّتش معلوم شود احوط اتمام و اعاده است
اگر چه معلوم شدن خطا بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل باشد و در غیر نمازهای که جماعت کمون(؟)
انها واجب است و آن نماز که منفرد کرده و اعاده میکند بجهت ادراک فضیلت جماعت
شرط نیست در منعقد شدن جماعت نیّت کردن امام امامت را پس اگر که تنها
نماز کند و دیگری با و اقتدا کند و او نداند نماز امام و مأموم هر دو صحیح است و مأمومین
مستحق ثواب جماعت میباشند و اگر قصد انفراد کرده با اینکه میداند که دیگری اقتدا
کرده باز جماعت منعقد است و اگر امام منع نماید مأموم را از اقتدا او گوش نداده
اقتدا کند اقتدا صحیح است و مأموم ثواب جماعت را درک کرده ولکن امام را
استحقاق بثواب جماعت نیست نه در این صورت و نه در صورتهای پیش بلکه
وقتی مستحق ثواب جماعت میباشد که نیّت امامت کرده باشد و آیا با عدم استحقاق
او ثواب جماعت را خداوند کریم وهّاب باو عطا میفرماید تفضّلا یا نه بعضی تصریح
کرده اند که باو خواهد داد زیرا که دور است از کرم خداوند کریم که بجهة او دیگری را
ثواب بدهد و بفیض رحمت خود برساند و او را محروم فرماید پس طمع در این مقام
بیجا نیست و امید از چنین کسی بموقع نمیباشد و اگر در اثناء نماز بیاید که کسی
با و اقتدا کرده و دوانسته باشد که مستحق ثواب جماعت شود بعضی تصریح کرده اند
که اگر در دل نیّت کند مستحق میشود و در نیّت شرط نیست تعیین مأموم و عدد
مأموم بلکه نیّت امامت کافی است و جماعتی تصریح کرده اند که باید نیّت امامت
در جماعت مثل جمعه ولکن بعضی واجب نمیدانند و اگر نمازی را منفرد کرده بعد
مأمومی آمده از او خواهش امامت کند تا ثواب جماعت را دریابد بعضی تصریح
کرده اند که باید نیّت امامت کند و اگر دو نفر نماز کنند و بعد معلوم شود که هریک
نیّت

[حاشیه: در وجوب نیّت امامت در صحت جماعت ...]

نیّت امامت بجهت دیگری کرده نماز هر دو صحیح است ولکن اقرب اینست که فضیلت جماعت را
ادراک نمیکنند و اگر دو نفر نماز کنند و هریک بدیگری اقتدا نماید بر وجه معتبر بنظر این
پس باین جهت قرائت را ترک کنند و لکن هیچیک ندانند که آن دیگری باو اقتدا کرده
پس بعد از نماز این امر مبیّن شود نماز هر دو باطل و اعادهٔ هریک لازم است و همچنین
اگر علم باقتدای هریک حاصل نشود امّا هریک خبر دهند که بدیگری اقتدا کرده اند فساد
نماز و در وجوب اعاده بر هر دو در کمال قوّت است و اگر هر دو قرائت را بجا آورده اند
اگر چه خود را مأموم میدانسته اند و اظهر صحت نماز ایشان است و شرط است در صحت
اقتدا موافق بودن نماز امام و مأموم در نظم و کیفیت و هیئت پس نماز
یومیه را بنماز میت و آیات و عیدین و این مذکورات را بیومیه اقتدا نتوان
نمود و همچنین نماز آیات را بنماز جنازه و بالعکس اقتدا نمیتوان کرد امّا شرط نیست
در صحت جماعت که نماز مأموم با امام موافق باشند در وجوب و ندب پس
٢ نماز واجب را اقتدا بنافله میتوان کرد ولکن نافله که جماعت در او جائز باشد و هم
توافق در رکعات نیز شرط نیست و قول باشتراط آن ضعیف است و شرط نیست
توافق در جهر و اخفات و ادا و قضا پس نماز قضا را بادا اقتدا توان نمود اگر چه قضای
استیجاری باشد و عکس نیز جایز است مطلقا اگر چه استیجاری باشد و اتّحاد در فرض نیز
شرط نیست پس ظهر را بعصر و بالعکس جایز است و بالجمله هریک از نمازهای یومیه را
بدیگری اقتدا جایز است و صور مسئله بسیار است و فرور بیان نیست با بعضی اقتداء
عصر را بظهر منع کرده اند و آن ضعیف است و آیا اقتداء یومیه بجمعه جایز است
یا نه ظاهر فتاوی علما جواز آن است پس با کی نیست بقول بصحت و شرط نیست
اتّحاد در نیّت پس اقتداء کسوفی بزلزله و عکس آن جایز است بلکه اقتدا هریک

[حاشیه: و همچنین عکس در نافله بفریضه ... در فریضه بفریضه اگر ... در نافله با نافله باشد ... که جماعت در آن جائز باشد ... و توافق در کمیّت نیز شرط ...]

از آیات بدیگری جایز است اگرچه یکی ادا باشد و دیگری قضا و همچنین اقتداء یومیه
بنماز طواف واجب و عکس جایز است و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد در غیر نماز میت
هر نمازی که دران جماعت جایز است مستحب است بطرف راست امام بایستد و این واجب نیست پس
اگر بطرف چپ یا عقب امام باشد نیز نماز صحیح است و اگر سهواً در جانب چپ ایستاده
احوط اینست که بجای خود بماند و اگر ماموم زیاده از یکی باشد اگر عریان نباشند مستحب است
که در عقب امام بایستند و مستحب است که امام در وسط صف بوده باشد و اگر ماموم یکی باشد
و باین جهت در کنار امام بایستد پس متعدد شوند در حکم بجواز رفتن بعقب امام و استحباب
آن اشکال است اقرب عدم استحباب بلکه حکم بجواز مشکل است و اگر مردی یکی از نمازهای
یومیه و آیات همهٔ انها را به تنهائی کرده باشد مستحب است او را اعاده آن بجماعت خواه
امام باشد یا ماموم و در صورتی که امام باشد فرقی نیست میان انکه کسی که از او التماس
امامت نماید یا نه ماموم او متعدد باشد یا نه مرد باشد یا نه ٢ و در صورتی که ماموم باشد ٢ بالغ باشد یا نه
فرقی نیست میانهٔ انکه ماموم منحصر در او باشد یا نه و اما زن اقرب عدم استحباب اعاده است
از برای او و همچنین طفل ولکن حکم در او خالی از اشکالی نیست و اگر ظهر و عصر را یا
مغرب و عشا را تنها کرده که بدو جماعت بپا شود یکی ظهر یا مغرب و دیگری عصر یا عشا
آیا واجب است مراعات ترتیب پس باید نماز ظهر را مثلاً با طایفه که ظهر میکنند بکند
پس با طائفهٔ دیگر عصر را و همچنین نسبت بمغرب و عشا یا اینکه واجب نیست ترتیب در اینجا
احوط مراعات ترتیب است و اگر ظهر و عصر را مثلاً کرده که جماعت منعقد شود و خواسته
باشد اعاده کند و این مستحب را ٢ آیا باید اعادهٔ هر دو را بکند یا اعادهٔ هر یک را که خواهد ٢ بعمل آورد
میتواند بکند احوط مراعات اول است و بنا براین اگر نتواند هر دو را بجماعت بجا آورد
احوط اینست که نماز اول را اعاده نماید و اگر ظهر را کرده و هنوز عصر را نکرده آیا مستحب است

اورا

او را اعادهٔ نماز ظهر یا اینکه وقت فریضهٔ عصر داخل شده یا نه قول باستحباب چنانچه ظاهر
فتاوی علماست باکی با آن نیست و اگر بجماعت نماز قضا کند باکی نیست قول باستحباب
اعادهٔ فریضهٔ ادا اگر منفرد کرده و همچنانچه نماز یومیه را مستحب است اعاده اگر فرادی
کرده و همچنین مستحب است اعادهٔ نماز آیات و استسقاء اگر منفرد کرده باشد و اگر
بجماعت نماز را در وقت منفرد کرده بعد از وقت جماعت بیاید ظاهر کثیری از اخبار
دلالت میکند بر استحباب اعاده لکن فتاوی علما مختص است بصورت عدم خروج وقت
و اگر فریضه را بجماعت کرده باشد آیا مستحب است ان را اعاده نماید بجماعت خواه امام
باشد یا ماموم یا انکه حکم مختص بصورت انفراد است معتمد در نظر فقیر استحباب
اعاده است بجماعت لکن احوط در این حال عدم اعاده است و بنا بر مختار فرقی نیست
میان انکه جماعت ثانیه ترجیحی بر جماعت اول داشته باشد یا نه و بنا بر مختار ظاهر اعاده
یکمرتبه است و متکرر نمیشود بتکرر یافتن جماعت و اگر دو نفر فرادی نماز کردند اگر
دیگری که نماز واجب بر او بجهه باشد با ایشان باشد احوط بلکه اقوی عدم استحباب
اعادهٔ ایشانست نماز را بجماعت و اگر منفرد نماز را اعاده کند و خواهد نیت
وجوب یا ندب را بعمل آورد نیت ندب باید کرد و اگر ماموم مرد بوده باشد در
جماعت مردان در هر صفی که میخواهند میتوانند ایستاد ولکن اگر در ماموین ارباب
فضل بوده باشند مستحب است که ایشان را مخصوص بصف اول گردانند و مقتضای
اخبار و کلام علماء ابرار این است که فرقی نیست در میان نمازهای که جماعت
در انها مستحب است و جماعتی تصریح کرده اند که افضل صفوف اول صفوف است و
از بعض ظاهر میشود که در نماز جنازه افضل صف آخر است و بنا براین مشکل میشود
حکم باستحباب تقدم اهل فضل و ایستادن ایشان در صف اول در نماز جنازه و اولی

مراعات این دو امر است در احوال مختلفه یعنی گاهی اهل فضل را در نماز جنازه
اختصاص بصف اوّل دهند وگاهی بصف آخر تا بمستحب عمل شده باشد ولکن قول
ثانی اقوی است و مراد از اهل فضل چنانچه بعضی گفته اند کسی است که صاحب یک کمالی
و زیادتی باشد از علم یا عمل یا عقل و این استحباب مخصوص بکسی دون دیگری نیست بلکه
بر امام و مأمومین و اهل فضل جمیعاً بلکه بر همهٔ مکلّفین مستحب است تقدیم اهل فضل را
همچنانکه صف اوّل را باید اختصاص باهل فضل داد همچنین اولی آنست که کسی که پستر ند از
ایشان ولکن از اهل فضلند مخصوص بصف دوم کردانند و هکذا و طرف راست صفوف را
بعضی گفته اند افضل است از طرف چپ است پس سزاوار است که افاضل اهل فضل در یمین
صف او را قرار دهند و همچنین در سایر صفوف و اگر مأموم از قرائت فارغ شود
قبل از امام در جائی که قرائت بجهت او جایز است مستحب است که تسبیح کوید و از
بعضی مستفاد میشود که این استحباب در نماز اخفاتی است و اولی اینست که در جهریه نیز
قائل شویم اگر جمع میانه گوش دادن قرائت و تسبیح تواند کرد و فرقی در این نیست
میان آنکه اقتدا بمخالف کرده باشد یا با امام مرضی و بعضی گفته اند مخیّر است میانه تمام
کردن قرائت و تسبیح کردن یا یک آیه از قرائت را بگذارد تا امام باو برسد پس آیه را
بخواند تا امام بر کوع رود احوط اوّل است مگر آنکه گذاشتن آیه باعث فوت موالات
نشود پس تخییر ضرر ندارد و مراد از تسبیح سبحان الله است و شاید اذکار و آیا فراغ از
سایر اذکار مثل قرائت است یا نه کسی را نیافته ایم که متعرّض مسئله شده باشد لکن تسبیح
در حال سکوت و در وقتی که مستحب است که بجهت نماز بر خیزند خلافی است اقوی
اینست که آن وقت گفتن مؤذّن است قد قامت الصلوة و مکروه است نافله
گذاردن بعد از اقامه خواه امام داخل نماز شده باشد یا نه و بعضی بعد از قول مؤذّن
قد قامت

قد قامت الصلوة مکروه میدانند و بعضی وقت شروع باقامه و عمل باین دو قول
با کی نیست و در ایستادن مأموم مرد بتنهائی در خارج صف با وسعت صف خلاف است
اقوی جواز با کراهت است و اگر عذری مانع باشد کراهت نیست و اگر خارج صف
ایستاده بجهت ضرورت اولی اینست که محاذی امام بایستد و امّا زن پس مکروه نیست
ایستادن او بتنهائی اگر زنان با او نباشند بلکه بعضی اینرا مستحب میدانند و بدانکه در
امام جماعت چند چیز شرط است یکی عقل است پس دیوانه در حال دیوانگی امامتش
جایز نیست در هر نمازی که باشد امّا اگر گاهی دیوانه باشد و گاهی عاقل در حال عقل
امامت میتواند کرد بنابر اقوی لکن اقتدا باو مکروه است و اگر در اثناء نماز دیوانه
شود نماز او باطل میشود و نیّت انفراد میکند چنانچه بعضی تصریح کرده اند و بعضی
منع کرده اند اقتداء بسفیه عاقل که ضعیف العقل میباشد دیگر از شرائط امام ایمان است
در هر نمازی که باشد حتّی جنازه و نافله و مراد از ایمان آنست که اعتقاد باصول
دین پنجگانه داشته باشد بنحوی که او را اثنی عشری گویند بنابراین امامت کافر
جایز نیست[2] اگرچه در دار الاسلام باشد و ظنّ باسلام کافی نمیباشد و مجرّد نماز
کردن بدون تلفّظ بشهادتین اسلام ثابت نمیشود چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اگر
اسلام ثابت شده باشد پس شک در ارتداد نماید اقتدا جایز است و امامت مخالفین
نیز جایز نیست خواه مثل خودش را امامت کند یا نه خواه مذهب حق را بتقلید اخذ
کرده باشد یا بجهت شبهه و امامت مخالف اثناعشری نیز جایز نیست اگرچه داخل فرقه شیعه
شمرده شود مثل کیسانی و فطحی و واقف و نحو ایشان و اگر نماز کنند بعقب کسی که او را مؤمن
و عادل میدانست پس بعد از نماز معلوم شود که کافر بوده اظهر و اشهر صحّت نماز است
و عدم احتیاج باعاده و قضا است خواه کفر مخالف باشد که عادةً مستور و پوشیده

۲ و اگر شک کند در اسلام او اقتدا باو جایز نیست صح

میباشد یا نه وخواه کفر ارتدادی باشد یا غیر آن و مخالف نیز مثل کافر است در
عدم لزوم اعاده اگر حالش بعد از نماز معلوم شود دیگر از شرائط امامت عدالت است
پس اقتدا بغیر عادل جایز نیست خواه فاسق باشد یا نه پس اگر نماز کند بعقب کسی
که اورا فاسق میدانسته نمازش باطل است و باید اعاده کند و اگر اقتدا کند بکسی
که عدالتش ثابت نشده اقتدایش صحیح نیست و اگر اقتدا بمجهول الحال نماید پس بعد
عدالتش معلوم شود این باعث صحت نمیشود و فرقی نیست در عدم جواز اقتدا
بغیر عادل میان آنکه ماموم عادل باشد یا نه پس اینکه بعضی از عوام میگویند که این
امام مثلا امامت مارا میتواند کرد کلامیست فاسد زیرا که اگر ماموم فاسق باشد
یا عادل امام باید عادل باشد و فرقی در میانهٔ نمازها نیست پس هر نمازی که در آن
جماعت جایز است امامش باید عادل باشد حتی نماز میت یا نافله و اگر فسق امام
فسق خفی باشد و بظاهر عادل باشد پس کسی که مطلع بفسق او شده از برای او
جایز نیست اقتدا کردن و اگر پادشاه جور کسی را نصب کند بجهة امامت و آن شخص
عادل باشد اقتدا باو جایز است و اگر اقتدا کند بکسی که او را عادل میدانسته پس بعد
از نماز فسقش بروز کند و معلوم شود که در وقت نماز فاسق بوده اظهر و اشهر
این است که نمازش صحیح است و محتاج باعاده و قضا نیست خواه جماعت واجبه
باشد مثل جمعه خواه مستحبه و اگر در بین نماز فسقش معلوم شود بعضی نماز او را
فاسد و از سر گرفتن را لازم میدانند ولکن اقوی صحت نماز و لزوم قصد انفراد
نکند است لکن احوط اتمام پس اعادهٔ نماز است و اگر قصد انفراد نکند نمازش باطل است
و اگر قصد انفراد پیش از قرائت کرده واجب است قرائت و اگر در اثناء قرائت
یا بعد از قرائت قصد انفراد کرده احوط این است که قرائت را بجا آورد اینها در

وقتی

وقتی است که جماعت مستحبه باشد و اگر جماعت واجبه باشد ظاهر این است که واجب است
از سر گرفتن و قصد انفراد جایز نیست و اگر امام و ماموم مختلف باشند در مسائل
فقهیه مثل اینکه یکی چیزی را مثل سوره مثلا واجب داند و دیگری نداند مثل آنکه یکی ۲
نماز در حریر که ساتر نباشد صحیح داند و دیگری فاسد آیا در این حال اقتدا بیکدیگر
میتوانند نمود یا نه تحقیق آنست که مسئله را چندین صورت است که حکم آنها مختلف
میباشد یکی آنست که محل اختلاف ایشان چیزی است که ربطی بنماز ندارد مثل اینکه اختلاف
ایشان در مسائل دیات و شهادات و قضا باشد و اشکالی نیست در اینکه این اختلاف
مانع از اقتدا نیست خواه هر دو مجتهد باشند یا مقلد یا یکی مجتهد و دیگری مقلد خواه
جماعت واجبه باشد یا مستحبه و همچنین اختلاف در مسائل اصول دین باعث منع اقتدا
نمیشود بشرط آنکه اعتقاد امام منشأ کفر یا فسق او نشود دیگر آنکه محل اختلاف ایشان
چیزی است که متعلق بنماز است مثل آنکه مختلف باشند در ارکان نماز یا اجزاء یا شرائط
یا منافیات آن ولکن امام نماز را بر وجهی میکند که ماموم نمیتواند حکم بفساد آن نماید
بحسب اعتقاد خودش یا باجتهاد یا بتقلید مثل آنکه امام نماز را در حریر غیر ساتر صحیح
میداند و ماموم فاسد میداند لکن حال امام در آن حریر نماز نمیکند یا آنکه امام وضو
با آب مضاف جایز میداند بخلاف ماموم لکن حالا با آب مضاف وضو نساخته یا اینکه امام
در جوراب نماز نمیکند و همچنین در این حال اشکالی در صحت اقتدا نیست دیگر آنکه محل اختلاف
امور متعلقه بنماز است مثل آنچه مذکور شد و امام نماز را بنحوی میکند که در پیش ماموم
بحسب اعتقاد ماموم نمازش فاسد است اگرچه بحسب اعتقاد خودش نمازش صحیح باشد مثل
اینکه امام مد متصل را ترک کند یا ادغام صغیر را مراعات ننماید یا وقف بسکون یا وصل
بحرکت نکند یا سوره را یا جلسهٔ استراحت را یا قنوت را ترک کند و ماموم ترک اینها را

یا اینکه چیزی را [illegible] صحیح داند و دیگری [illegible] داند

[illegible] صحیح میداند [illegible] نماز در آن [illegible] بخلاف ماموم [illegible]

مبطل نماز داند درین صورت حکم بصحت اقتدا اشکال است و اقرب عدم صحت است
و صورت دیگر آنکه امام سوره را مستحب داند مثلا و ماموم واجب لکن امام آنرا بقصد
قربت یا بقصد استحباب بخواند یا امر بعکس باشد اقرب جواز اقتدا درین صورت است
اگرچه بعض آنرا مانع میدانند صورت دیگر آنکه محل اختلاف متعلق بنماز باشد
مثل اینکه مثلا لباس مذکوره و امام بوجهی نماز کند که باعتقاد ماموم صحیح نباشد و
لکن باعتقاد خودش باطل باشد مثلا آنکه در پوست سنجاب یا حریر غیر ساتر نماز کند و
باعتقاد خودش نمازش باطل باشد اگر باعتقاد ماموم نمازش صحیح باشد پس درین
حال با اشکال اقتدا باو صحیح نیست و صورت دیگر آنکه محل اختلاف مربوط بنماز
باشد مثل آنچه مذکور شد و امام نماز کند بر وجهی که ماموم حکم بفساد نمی‌کند اما حکم
بصحت نیز نمی‌کند بلکه دران متردد است مثل نماز در سنجاب میکند یا سوره را ترک
می‌نماید بجهة اینکه آنرا جایز میداند اما ماموم متردد است در صحت و فساد آن و
لهذا عمل باحتیاط میکند درین حال حکم بصحت اقتدا مشکل است لکن احتمال صحت
اقوی است و صورت دیگر آنکه محل اختلاف نیز مربوط بنماز نیست و اما چیزی چند را
در نماز و مقدمات آن نماز جایز میداند که ماموم جایز نمیداند و مبطل نماز میداند
لکن میداند که امام بجا خواهد آورد یا بجا آورده درین حال نیز اقرب صحت اقتدا است
و صورت دیگر آنکه ماموم اعتقاد امام را نمی‌داند در آن اموری که ماموم مفسد نماز میداند
درین حال نیز اقرب صحت اقتدا است و اگر اختلاف ایشان در حکم نباشد بلکه در
موضوع حکم باشد بنحوی که مترتب شود بر آن فساد نماز مثل اینکه ماموم را اعتقاد این
باشد که این جامه که امام پوشیده نماز در آن جایز نیست مطلقا اگرچه جاهل بآن باشد
و امام را معتقد این باشد که این از آن قسم نیست بلکه از اموریست که نماز در آن
جایز است

جایز است و مثل اینکه امام آبی را آب مطلق داند و وضو ساخته بآن و آن آب در
نزد ماموم آب مضاف است و وضو با آن حتی با جهل بمضافیت صحیح نیست پس در
حال اقوی صحت اقتدا است و اگر ماموم شک کند در خطای امام در آن موضوع مثل
اینکه شک کند در اینکه آنچه امام پوشیده از آن چیزیست که نماز در آن میتوان کرد یا نه
اقرب صحت اقتدا است درین حال و در الحاق ظن درین مسئله و در مسئله سابقه بعلم
یا بشک اشکال است و دیگر از شرایط امام طهارت مولد است پس اگر علم حاصل شود
که امام از اولاد زنا است نعوذ بالله اقتدا باو جایز نیست و اما اگر علم واقعی حاصل
نشود اما بشهادت دو عادل ثابت شود بعضی منع از اقتدا کرده اند مثل آنکه علم داشته
باشد و ظاهر کلام بعضی جواز اقتدا مستفاد میشود و احوط بلکه اقرب قول اول است
و اگر بعضی از ماموسین علم بآن داشته باشند و دیگران ندانند کسانی که میدانند
اقتدا نمی‌توانند نمود و کسانی که نمیدانند میتوانند و باکی نیست اقتدا کردن بولد شبهه
و کسی که پدر او معلوم نباشد و کسی که مردم درباره نسب او حرف میزنند و لکن بعضی
تصریح بکراهت امامت ایشان کرده اند و فرقی نیست در عدم جواز امامت ولد الزنا
میانه آنکه امامت بجهة مثل خودش نماید یا بجهة دیگری و جایز نیست اقتدا کردن
کسی که ایستاده نماز کند بکسی که نشسته نماز کند پس قیام امام شرط است در اقتدا کسی
که ایستاده نماز میکند و مراد از کسی که ایستاده نماز میکند کسی است که واجب است
بر او قیام پس متابعت کردن او امام را در نشستن باعث جواز نمی‌شود و فرقی
درین حکم نیست میان زن و مرد و خنثی و نماز یومیه و جمعه و آیات و جنازه
و سایر نوافلی که جماعت در آنها جایز است چنانچه از اخبار و کلام علماء ابرار ظاهر
میشود و عدم جواز نسبت بماموم است پس بر امام چیزی لازم نمی‌آید بنابر اقرب

[illegible]

جایز نیست اقتدا کردن کسی که نشسته نماز میکند مطلقا خواه عذر امام امید زوالش
باشد یا نه و اما اقتدای نشسته بخوابیده جایز نیست و همچنین ایستاده بخوابیده اقتدا
نمی تواند کرد و اما نشسته و خوابیده اقتدا با یستاده میتوانند کرد و همچنین خوابیده
به پهلو یا پشت به نشسته اقتدا می توانند کرد و اقتدای کسی که به پهلو خوابیده بکسی که
پشت خوابیده جایز نیست و عکس جایز است بنابر اقوی و جایز است اقتدای پهلو
خوابیده بمثل خودش و همچنین در پشت خوابیده و احوط عدم جواز اقتدای کسی است
که در ایستادن محتاج بتکیه دادن نیست بکسی که محتاج بآن می باشد و اگر امام را
تب یا مرض باشد و نتواند ایستاده نماز کند مستحب است که دیگری را بجای خود بدارد
تا جماعت اشخاصی که ایستاده نماز میکنند نماز کند و کسی که در بعضی از احوال نماز محتاج
بنشستن یا خوابیدن بپهلو یا پشت شود نمی تواند اقتدا کند به او صحیحی که محتاج بآن نمی باشد
و اگر امام قائم در بین نماز عاجز شود از قیام و بنشیند اقتدای مأمومین صحیح باطل می شود
و ظاهر کلام کسانی که این حکم را کرده اند آنست که نماز مأمومین باطل نمی شود بلکه
باید دیگری را پیش داشته اقتدا باو کنند اگر خواهند توانند و الا قصد فرادی کنند و
جایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائت حمد و سوره را بر وجه معتبر شرعی میتواند خواند
بکسی که لحن میکند و غلط میخواند بنابر اشهر و اظهر خواه آن غلط در حمد و سوره هر
دو باشد یا یکی خواه تواند اصلاح آنرا بکند یا نه خواه آن غلط تغییر دهد معنی را
مثل ضمه دادن تاء انعمت یا نه مثل فتحه دادن میم بسم الله و کسی که لحن
میکند اگر تواند آنرا اصلاح کند و نکند نمازش باطل است و همچنین نماز کسی که باو
اقتدا کرده با علم او بحال امامش اگر همه قرائت را ترک کند عمدا و از جمعی مستفاد
میشود فساد نماز مأموم مطلقا اگرچه قرائت را ترک نکند و حکم باین مشکل است

واحوط

واحوط اتمام نماز و اعاده است و فرقی در فساد اقتدا بامام که لحن می نماید نیست
میان آنکه قبل از نماز بداند که امام غلط میخواند یا در بین نماز مطلع شود مطلقا اگرچه بعد
از رکوع باشد و کسی که لحن میکند و عاجز نیست از اصلاح آن جایز است او را اقتدا
بامامی که لحن میکند و عاجز است از اصلاح اگر موضع لحن یکی باشد و لحن امام زیاد نباشد
و نتواند مأموم بامام صحیح القرائة اقتدا نماید و اگر بتواند جواز اقتدا بامام لحن
کننده مشکل است و احوط عدم جواز است و اگر لحن امام بیشتر باشد اقرب عدم جواز
اقتدا است و همچنین اگر موضع لحن مختلف باشد بنابر احوط و جایز نیست امامت
کردن کسی که زبانش مؤوف و معیوب است بحدی که نمی تواند قرائت را درست بی
بیاورد بجماعتی که زبانش صحیح است و میتواند قرائت را درست بجا بیاورد
پس کسی که میتواند قرائت درست بخواند جایز نیست اقتدا کند بکسی که راء را بلام میخواند یا
لام را براء ادا میکند و بالجمله هر کس که عاجز است از قرائت صحیحه شرعیه جایز نیست
او را امامت کردن بجماعتی که عاجز نیست از آن خواه باعتبار عدم قدرت بر اداء
حرف باشد یا باعتبار عدم قدرت بر اعراب یا تشدید خواه در حمد باشد یا در سوره
و اما کسی که تاء را مکرر میگوید و او را تمتام میگویند یا آنکه فاء را مکرر میگوید و او را فأفاء
میگویند جمعی گفته اند که جایز است این دو را امامت بجماعتی که چنین نیست و با
هست که فرق گذاشته میشود میان آنکه تا یا فا اول کلمه مکرر گویند یا وسط را پس
اول جایز و ثانی غیر جایز و این فرق مشکل است و بالجمله آنچه ذکر کرده اند نیکوست
اگر تکرار مستلزم فوات واجب نشود و الا مشکل است و بهر حال مکروه است اقتدا
بایشان و کسی که زبانش معیوب است و عاجز است از اصلاح حرف جایز است او را اقتداء
بمثل خودش اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط مأموم بیشتر باشد و هر دو عاجز باشند از

اقتداء بکسی که صحیح است اقتداء بریک باو و اگر غلط امام بیشتر باشد اقرب منع اقتداست
و اگر امام عاجز باشد از بعض از اموری که در قرائت مستحب میباشد مثل مدّ منفصل یا
آنکه عمداً آنرا ترک کند اقتدا باو جایز است و کسی که کنگ است امامت نمیتواند کرد
بجهة کسی که قرائت میتواند بخواند و جایز نیست اقتدا کنگ بمثل خودش اگر نتواند اقتداء
بقاری نماید و اگر نتوانند و اگر توانند پس اگر اقتداء کنگ را بصحیح واجب دانیم پس اقتدا بمثل
خودش جایز نیست بنابر اقرب و اگر نه احوط نیز ترک است و اقتداء باو صحیح است
و امّی را نیز جایز نیست اقتدا بکنگ و عکس هم جایز نیست بنابر اقرب و همچنین جایز
نیست اقتداء قاری بعض کسی که میتواند قرائت صحیح را بجا آورد باقی و در تفسیر امّی خلاف است
بعضی تفسیر کرده اند آنرا بکسی که قرائت حمد را نیکو نخواند یا آنکه قرائت را نیکو نداند و
بعضی گفته اند که آنست که حمد و سوره را یا بعض از آنها را اگرچه حرفی یا تشدیدی یا صفتی
واجب باشد نیکو نداند و اقتداء امّی را بامّی فروع بسیار است لکن بجهة قلّة احتیاج ترک
کردیم زیرا که اگر صاحب عدالت باشد و توان اقتدا باو کرد کم است که امّی باشد و
قرائت را معتبر نتواند خواند اگرچه امّی بسیار است بلکه اکثر عوام امّی اند و امّی و کسیکه
که لحن میکند و کسی که زبانش معیوب است اگر عاجز شوند از تحصیل قرائت و توانند
اقتدا کنند بکسی که قرائتش خالی از عیب است با سایر شرائط در وجوب اقتداء ایشان
بآن شخص خلاف است و مسئله محلّ اشکال است و اقرب عدم وجوب اقتداست اگرچه احوط
اقتداست و مقتضای کلام علما اینست که جایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائت
صحیح میخواند بکسی که لحن میکند یا زبانش معیوب است یا امّی است و در هر نمازی که جماعت
در آن جایز است از نمازهای واجب و مستحبه حتی نماز جنازه اگرچه تکبیرات را وادعیه
آنرا تواند خواند لکن در این حکم اشکال است بلکه معتمد در این حال جواز اقتداست

واگر

لع

ا بنهج

و اگر امام از قرائت صحیحه در نماز یومیّه عاجز نباشد لکن عاجز باشد از اذکار واجبه بر
وجه معتبر شرعی اقوی جواز اقتداست باو و احوط عدم جواز است و اگر کسی عاجز
باشد از قرائت مثل اشخاصی که مذکور شد و کسی که قرائت را میداند خواهد اقتدا
نماید باو بگمان آنکه قرائت او صحیح است در وجوب اعلام او بعجز خود اشکال است
و شاید که عدم وجوب اقرب باشد و امامت کردن که جایز است و جایز نیست
امامت کردن زن مرد را اگرچه غیر بالغ باشد و همچنین خنثی مشکل را و جایز
نیست امامت کردن خنثی مشکل مرد را و مثل خودش را پس مرد بودن شرط است
در امامت مرد و خنثی در همهٔ نمازها و زن را جایز است اقتدا بمرد اگرچه اجنبی
باشد و کراهتی در آن نیست اگرچه در خلوت باشد و امام راتب در مسجد
اولی بامامت است در آن مسجد از غیرش مگر از هاشمی و همچنین صاحب منزل
اولی است از غیر بغیر از هاشمی و این اولویّت در وقتی است که صفات امام را
داشته باشد و این اولویّة ثابت است اگرچه آن غیر اکمل باشد در علم و عمل
و قرائت و در همهٔ نمازها این اولویّة میباشد خواه ادا باشد و خواه قضا و خواه
جمعه و عیدین و خواه نماز میّت و خواه غیر اینها نمازها پس کسی که در مسجد و منزل بغیر
امام راتب و صاحب منزل اقتدا کند ترک اولی کرده و همچنین امام نیز ترک اولی
کرده خواه امام راتب منفرد نماز کند یا بجماعت و این اولویّة بنهج وجوب نیست
و شرط صحّت جماعت و ثواب آن نیز نیست و اقوی بر طرف شدن کراهت است
اگر امام راتب یا صاحب منزل اذن دهند غیر را بامامت و قول بخلاف ضعیف است
و تصریح کرده اند بعضی بآنکه افضل اینست که اولی است مثل صاحب منزل و امام
راتب اذن دهد غیر خود را که افضل از او میباشد و بعضی را در این تردّدی هست

وکسی را که اذن داده اولی میباشد از غیر و اولویت امام راتب موقوف بحضور نیست پس
اگر تاخیر کنند کسی را که بعقب او میفرستند تا اینکه بیاید یا اینکه نایبی قرار دهد تا وقت
فضیلت ۲ و اگر از فوت وقت فضیلت ترسند و نه خود بیاید و نه نایبی قرار دهد ماموین	۲ تنگ شود
پیش میدارند کسی را که اختیار نمایند و اگر اختلاف کنند رجوع بتراجیح می نمایند
و اگر امام در اثنای نماز ایشان آمد جایز نیست ایشان را قطع نماز بلکه امام داخل میشود
با ایشان در نماز و اگر بعد از نماز ایشان آمد بعضی تصریح کرده اند که مستحب است ایشان را
اعادهٔ نماز با او و اگر صاحب منزل حاضر نباشد بعضی احتمال داده اند انتظار
او را نیز و مراد بصاحب منزل آنست که ساکن در ان باشد اگرچه مالک آن نباشد
بنحوی که صادق باشد که صاحب منزل است و مالک منفعت اولی از مالک عین است
و مالک عین یا منفعت اولی از کسی است که بعاریه نشسته و اگر امام در اثنای نماز از و
صادر شود چیزی که باعث وضو یا غسل میباشد نمازش باطل است و جایز است او را
قرار دادن نایبی که با ماموین نماز را تمام کند پس اگر کسی را مقدم داشته با او نماز میکنند
ماموین و فرقی میان حدث اختیاری و اضطراری نیست و اقرب اینست که حکم
سایر مبطلات نماز نیز حکمش مثل حکم حدث است و در جواز قرار دادن نایب اگر
مبطل عارض شود ظاهر اینست که فرقی نیست در جواز نایب قرار دادن میان
آنکه مبطل عمدا واقع شود یا اضطرارا بلکه اگر امام در اثنای نماز معلومش شود که
نمازش از اصل فاسد بوده مثل آنکه بی طهارت داخل نماز شده باشد جایز است
نایب قرار دادن بنابر اقوی و اگر امام مسافر باشد و ماموین غیر مسافر بعد از
اتمام نمازش جایز است او را نایب قرار دهد تا با او نماز را تمام کنند و آیا ملحق میشود
باین صورت هر صورتی که امام نمازش قبل از ماموم تمام شود در جواز نایب گرفتن
یانه

یانه دلیلی براین نیافتیم و اگر امام در اثنای نماز بمیرد جایز است که ماموین کسی را نایب
او قرار دهند که با او نماز را تمام کنند و همچنین در حالت غش امام بنابر اقوی و همچنین در حال
امام بنابر اقوی و همچنین اگر جنون عارض شود یا مرض دیگر عارض شود بنابر اقوی
و اگر امام نایب قرار ندهد جایز است ماموین را نایب قرار دادن و بدانکه نایب
قرار دادن ماموین در این مواضع متقدمه در غیر جماعت واجبه واجب نیست و
شرط صحت نماز نیست بنابر اقوی و اول احوط استحباب استنابه در همه جماعت است خواه	لیکن بنابر این محقق میباشد
یومیه و خواه غیر آن حتی نماز میت و استسقاء و مستحب است که نایب در وقت اقامه	در جماعت واجبه واجب است
حاضر باشد و فرقی نیست در جواز نایب گرفتن میان آنکه سبب آن در اول نماز واقع	نایب قرار دادن
شود یا وسط یا آخر اگرچه قبل از سلام باشد و شرط است در نایب جمیع آنچه در منوب
عنه شرط میباشد حتی قدرت بر قرائت صحیح اگرچه در جایی باشد که قرائت بر نایب
واجب نباشد مثل دو رکعت آخر نایب قرار دهند بنابر احوط و اقرب و واجب
نیست که آن کسی را که نایب قرار میدهند اقتداء بامام کرده باشد پس نایب قرار دادن
غیر ماموم نیز جایز است بنابر اقوی و اگر نایب غیر ماموم باشد باید ابتداء بنماز کند نه از
آنجا که امام قطع کرده شروع کند بنابر اقوی و آیا جایز است نایب قرار دهند کسی را که منفرد
نماز میکند یا نه در ان اشکال است احوط ترک استنابه غیر ماموم است مطلقا و خلافی نیست
در جواز نایب قرار دادن کسی که مسبوق است نسبت بامام و ماموم و بعد از آنکه ماموین از
تشهد آخر فارغ شدند بدست خود اشاره میکند بسوی ایشان از راست و چپ تا سلام
دهند و اگر باین عمل کسی راضی دارد تا با ماموین سلام دهند اولی است و اگر
ماموم را قبل از قرائت نایب کنند واجب است بر او قرائت و اگر بعد از قرائت باشد
ساقط میشود از او قرائت و اگر در اثنای قرائت ماموم را نایب کنند واجب است

براو اتمام قرائت وخواندن آنچه را امام ترک کرده بنابر اقرب بلا ابتداء از وسط کلام
وموضعی که نظم قرائت بهم بخورد جایز نیست وواجب است بر ماموم نیت اقتدا بنایب
بنابر احوط واقوی وخلیفه قرار دادن امام شرط نیست بلکه اگر بعض از ماموین خود
پیش روند ونماز را تمام کنند جایز است بنابر اقوی واحوط بلکه اینست که بجهة هر طایفه
از ماموین امام قرار داده نشود بلکه همه بیکنفر اجتماع کنند ومستحب است که اگر امام را
مانعی از اتمام نماز روی دهد یا حدث از او سر زند یا بیادش آید که طهارت نداشته
در حالی که نایب قرار میدهد جامه خود را بدماغ بگیرد وواجب است نایب قرار
دادن کسی که نیابت او مستلزم فعل کثیر نباشد پس میتواند نایب گرفت کسی را که در
صف آخر میباشند که پیش آمدن ایشان موجب فعل کثیر میشود بنابر احوط بلکه خالی
از قوت نیست بلی تقدم قلیلی که جماعت موقوف بآن میباشد ضرر ندارد وآن غالبا
فعل کثیر نیست وشرط نیست موافقت نماز نایب با ماموین در اداء بودن وقضا
بودن ونحو آن واحوط آنست که اعلام کند ماموین را در نایب گرفتن شخص معین
واگر نکرد وبعد از نماز معلوم شد اقوی عدم وجوب اعاده است بر ماموین وجایز است
اقتداء حاضر بمسافر که باید قصر کند اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد وهمچنین جایز است
عکس ولکن مکروه است اقتدا کردن حاضری که تمام میکند بمسافری که قصر میکند در
نمازهای چهار رکعتی آیا کراهت در غیر چهار رکعتی نیز هست یا نه مسئله محل اشکال است
پس احوط اجتناب است با تمکن اقتداء بحاضر وهمچنین مکروه است اقتدای مسافر مذکور
وحاضر مذکور در نمازهای چهار رکعتی وآیا در غیر چهار رکعتی نیز مکروه است یا نه احوط
مراعات اول است اگر تمکن باشد از اقتداء بمسافر همچنانکه اقتدای مسافر بحاضر — ۲ وآیا
وبالعکس مکروه است وهمچنین امامت هر یک بجهة دیگری نیز مکروه است یا نه معلوم
درنظر

درنظر آنست که در نماز چهار رکعتی مکروه است واما در غیر آن اشکال است واحوط
اجتناب است اگرچه حکم بعدم کراهت خالی از قوة نیست وکراهت بجهة امام
در جایی است که بتعمد امامت کند وحال آنکه حال ماموم را میداند که مکروه است
اقتداء او واگر نداند یا عمدا امامت نکند کراهت نیست وآیا کراهت امامت
هر یک از حاضر ومسافر بجهة دیگری مختص بآن صورتی است که ماموم منحصر در او باشد
یا باختلاف ماموین وتعدد ایشان نیز مکروه است اشکال است احوط کراهت است
بلکه خالی از قوة نیست ودر صورتی که اقتدا مکروه باشد ثواب جماعت مترتب
میشود بلا اشکال واقتداء مسافر بمسافر مکروه نیست بالاجماع واگر مسافر بحاضر
اقتدا کرد واجب است که در دو رکعت سلام دهد واتمام جایز نیست ونماز دیگر را بدو
رکعت دیگر اقتدا میتواند کرد واگر امام باید تمام کند وماموم قصر مستحب است امام را
که باشاره کند تا ماموم سلام گوید پس امام برخیزد ونماز خود را تمام میکند و
اگر امام مسافر باشد وماموم حاضر نمیتواند ماموم نماز را قصر کند بمتابعت امام قطعا
وآیا مسافری که براو واجب است اتمام آیا مخیر است میانه قصر واتمام مثل مسافرانست
که واجب است براو قصر پس مکروه است اورا اقتداء بحاضر وامامت بجهة حاضر یا نه
اشکال است وعدم کراهت خالی از قوت نیست اگرچه مراعات کراهت اولی است
واین حکم که کراهت باشد مختص بنماز یومیه است بنابر اقوی لکن مراعات کراهة
۲ آنکه غسل کرده در صورت ضرورت اقتدای کسی که در ضرورت بکسی که تیمم کرده صح — اولی است وجایز است امامت کسی که تیمم کرده بنابر اشهر واظهر لکن هر دو مکروه است
بلکه مکروه است امامت صاحب تیمم از برای کسی که بآب طهارت ساخته اگرچه غسل
باشد وهمچنین مکروه است اقتداء صاحب غسل بصاحب تیمم وصاحب تیمم در این
مقام اعم از این است که تیممش بدل وضو باشد یا غسل وجایز است امامت صاحب

تیمم بجهة مثل خودش و اقتدای صاحب تیمم بصاحب وضو و اگر ماموم بداند که امام محدث
میباشد و با طهارت نیست جایز نیست او را اقتدا به او و اگر چه امام خود را با طهارت
داند و اگر با این حال اقتدا کند نمازش باطل است و اگر بعد از نماز معلوم شود که
امام بی طهارت نماز کرده در وجوب اعاده بر ماموم خلاف عظیم است اشهر و اظهر
عدم وجوب اعاده است نه در وقت و نه در خارج وقت خواه جماعت واجب باشد
یا مستحب و اگر در اثناء نماز معلوم شود که امام محدث است اگر جماعت جماعتی است
که مستحب میباشد مثل نماز یومیه واجب است بر ماموم که نماز را از سر گیرد بنا بر اقوی
و اگر در اثناء جماعت واجبه باشد مثل جمعه حکمش مثل این است که در بین نماز فسق
امام بروز کند و آن گذشت در محلش و اگر بعد از نماز باشد اعاده نیست و اگر
از امام حدثی صادر شود در بین نماز و ماموم‌ها مطلع شوند واجب است که نیت
فرادی نمایند و اگر متابعت او کنند نمازشان باطل میشود اگر قرائت را بجهة
متابعت ترک بکنند و اگر بر ماموم‌ها معلوم شود بعد از نماز که نماز امام باطل بوده
بجهة امری دیگر از مبطلات مثل اینکه لباس او از ما لایؤکل اللحم بوده ظاهر این است که
حال این مثل آن است که بعد از نماز معلوم شود که محدث یا کافر بوده پس نماز ایشان
صحیح است و اگر در اثناء بر این مطلع شوند مثل این است که در اثناء مطلع بحدث و فسق
شوند در جمیع آنچه مذکور شد و اگر بعد از نماز معلوم شود که شرطی از شرائط امامت
در امام نبوده غیر از آنچه گفتیم مثل طهارت مولد یا عقل یا قدرت بر قرائت یا ذکر
بودن پس ظاهر این است که اعاده در کار نیست نیز و اگر در اثناء نماز معلوم شود
مثل آن است که در اثناء نماز فسقش معلوم شود و اگر ماموم شروع بنافله کند پس امامی
که اقتدا به او صحیح است تکبیر احرام گوید مستحب است او را قطع نافله و ملحق شدن به امام

اگر

اگر با تمام نافله خوف فوت جماعت یا تکبیره یا تشویش عدم ادراک جماعت باشد اگر چه یک رکعت
آن باشد خواه نافلهٔ راتبه باشد یا نه خواه آن فریضه یومیه باشد یا نه و اگر خوف
فوت ندارد بلکه گمانش اینکه درک میکند جماعت را در جمیع نماز احوط عدم قطع
نافله است و اگر تمام کردن نافله لازم داشته باشد فوت بعضی از رکعات را نه اصل
جماعت احوط نیز عدم قطع نافله همیناست و بعضی گفته‌اند که مستحب است قطع نافله‌هایی
که اقامه بجهة نماز گفته شد و این خالی از گفتگو نیست و احوط عدم قطع است و اگر
امام کسی باشد که اقتدا به او صحیح نیست قطع نافله مستحب نیست قطعا و اگر ماموم در
فریضه باشد پس امام تکبیرة الاحرام بگوید و امامی باشد که اقتدا به او صحیح است لکن امام
امام اصل یعنی معصوم نباشد و خوف باشد ماموم را از فریضه که هیچ ادراک جماعت
ننماید اگر تمام کند فریضه را پس اگر ممکن است او را عدول بنافله بانیکه در رکعت
اول یا دویم باشد و عدول لازم ندارد درک نکردن رکعت او را با امام پس در اینحال
جایز است عدول بنافله اگر چه در وقت فریضه باشد بنا بر اشهر و اظهر و قول بمنع
ضعیف است و قطع نماز فریضه و عدم عدول بنافله جایز نیست بنا بر اقرب و اگر
ماموم داخل رکعت سیم شده باشد احوط وجوب اتمام نماز است بدون عدول
بنافله مگر آنکه امام امام اصل باشد که در این حال قطع جایز است بلکه این قول در کمال
قوة است و اگر عدول بنافله ممکن نباشد مثل آنکه در نماز میت باشد یا در نماز آیات
باشد و رکوع متعدد کرده باشد یا اینکه اگر عدول شود نیز درک جماعت هیچ نمی‌نماید
پس در اینحال قطع نماز بجهة درک جماعت جایز نیست بنا بر اقوی و اگر اتمام فریضه باعث
درک نکردن بعضی از رکعات باشد نیز عدول بنافله جایز است بنا بر اشهر و اظهر
و هم جایز است حیله کردن بجهة قطع نماز بجهة درک جماعت باین نحو که عدول کند بسوی

نافله وانرا قطع نماید یا نه اقرب بطلان این حیله است حتی بنا بر غیر مختار از جواز قطع
نافله و تمام نکردن فریضه در اینجائی که مذکور شد محض رخصت نیست بلکه مستحب است
بنا بر اظهر و هرگاه عدول جایز باشد بعضی از علما واجب میدانند نیت عدول را
قبل از اتمام دو رکعت و اگر امام امامی باشد که اقتدا باو جایز نیست اخلال بفریضه
جایز نیست و عدول نیز جایز نیست و اگر ماموم یکرکعت یا بیشتر بعقب باشد بعد از
آنکه امام نماز خود را اتمام کرد ما بقی نماز خود را باید بجا بیاورد و اگر در دو رکعت آخر
ظهر مثلا اقتدا کرد در وجوب قرائت بر او اشکال است لکن اقوی وجوب قرائت است
و اگر در رکعت دویم امام اقتدا کند قرائت بر او نیست و بالجمله واجب نیست بر او
قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند و اما آنچه امام در آن قرائت نمیکند اگر
اول و دویم او باشد واجب است بر او قرائت و اگر امام او را مهلت ندهد بجهة قرائت
سوره بحمد اکتفا میکند و اگر بعض سوره را تواند بخواند نه تمام آن ظاهر این است که
حمد تنها کافی است و آن بعض سوره واجب نیست و اگر نتواند حمد را بخواند آیا باید
حمد را بخواند اگر چه رکوع را در نیابد پس در سجود متابعت میکند یا اینکه حمد را ترک
میکند و رکوع را درک مینماید اشکال است و بعضی از علما گفته اند که احوط اینست که
اگر داند که نمیتواند حمد را تمام بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت تکبیر رکوع و
اگر قبل از آن داخل شد احوط اینست که هر چه را میتواند بخواند پس با امام رکوع نماید
و نماز را تمام و اعاده کند نماز را و آنچه ذکر کرده است از احتیاط دویم نیکوست و
ماموی که مسبوق باشد و بعد از امام داخل در نماز شده باشد یعنی در رکعت دویم یا سیم یا
چهارم او داخل نماز شده باشد در نمازهای چهار رکعتی یا دویم یا سیم امام داخل
نماز شده باشد در نماز صبح یا مغرب اقرب اینست که واجب است او را اخفات
قرائت

نمیتواند

قرائت کند مطلقا و آیا در رکعت دیگر که بر میخیزد بعد از سلام امام نیز واجب است اخفات
حتی در جهریه یا واجب است جهر در جهریه و اخفات در اخفاتیه اشکال است لکن احوط
مراعات اخفات است در اخفاتیه و جهر در جهریه و کسی که در دو رکعت آخر نماز چهار
رکعتی ملحق شود در دو رکعت آخر خودش که بعد از امام سلام میگوید اقوی این است
که مخیر است میان حمد و تسبیح مثل حال انفراد اگر چه امام در دو رکعت آخر فقط تسبیح خوانده
باشد و همچنین اگر سه رکعت بعقب باشد در دو رکعت چهارم آخر خود مخیر است مثل
حال انفراد و تصریح کرده اند بعضی باینکه احوط قرائت است و کسی که در رکعت دویم با امام
ملحق شود در دویم خودش واجب است بر او تشهد و بالجمله تشهد امام از وظیفه ماموم
مجزی نیست و اگر بعد از تشهد باید متابعت کند امام را اقرب اینست که واجب است
تشهد را خفیفه بجا آورد و صلوات نیز داخل تشهد است در اینجا و اگر تشهد خواندن
مستلزم فوت متابعت در افعال شود احوط اینست که در این حال نیت فرادی
کند اگر چه تواند بخواند و نماز را تمام کرده اعاده کند آنهم احتیاط دیگر است و اگر
بعد از آن نباید متابعت کند لازم نیست که خفیف باشد و اگر امام تشهد بخواند
در جای که بر ماموم تشهدی نیست اقوی اینست که مستحب است که ماموم نیز متابعت کند
امام را در خواندن تشهد و ظاهر کلام بعضی این است که لازم است که تسبیح و تحمید گوید
و اقرب این است که واجب است بر ماموم در این حال تجافی و عدم تمکن در نشستن
و اگر ماموم مسبوق باشد و از نمازش باقی مانده باشد جایز است او را که صبر کند تا
امام سلام دهد پس او برخواسته نماز را تمام نماید و در این محتاج به نیت مفارقت
نیست و بعضی گفته اند که بعد از آنکه امام سر از سجده برداشت جایز است ماموم را
که برخیزد و نماز را تمام کند بدون نیت انفراد و اگر بعد از مفارقت کند افضل است

ولکن اقرب اینست که مفارقت قبل از سلام بدون نیت انفراد جایز نیست و با
نیت انفراد اقرب جواز است و اگر مأموم در رکعت دویم ملحق شود مستحب است مأموم را
که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای خود میخواند در جماعت که مستحب است مثلا
جایز است مأموم را مفارقت و اعراض از جماعت بنیت انفراد در اثنای نماز اگر
عذر و ضرورتی باشد بی اشکال و در جواز آن بدون عذر اشکال است اظهر و اشهر
جواز است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر آنکه خواهد قبل از امام سلام بگوید و آن
احوط است و بنابر مختار مفارقت با قصد فرادی جایز است در جمیع احوال نماز اگرچه
با امام داخل رکعت نشده باشد پس اگر در اثنای قرائت نیت کند و قبل از رکوع مفارقت
کند جایز است و اگر قبل از قرائت منفرد شد واجب است بر او قرائت و اگر بعد از
قرائت و قبل از رکوع و قنوت منفرد شد بعضی گفته اند قرائت ساقط است لکن
احوط قرائت است و اگر در اثنای قنوت یا بعد از آن جدا شود نیز قرائت ساقط است
بنابر اظهر و همچنین بعد از رکوع بی اشکال و اگر در بین قرائت منفرد شود اقوی اینست
که قرائت را از سر گیرد بنابر مختار بعضی گفته اند که اگر امام سوره را بخواند و از نصف
گذشته باشد یا سوره جحد و توحید را بخواند اگر مأموم قرائت را از سر گرفته از آن
سوره که امام میخواند عدول جایز نیست مگر در وقتی که خواهد یکی از سوره جمعه و منافقین
را بخواند و فرقی نیست در جواز انفراد میان نمازهائی که جماعت در آنها سنت است
حتی نماز میت بی اشکال میشود و در نماز میت اگر دور باشد بنحوی که اگر تنها نماز
کند جایز نیست که اینقدر دور باشد پس در اینجا احوط عدم انفراد است و در نمازهائی
که جماعت در آن واجب است جایز نیست انفراد در هیچ حال و جایز است مأموم را
که سلام گوید قبل از امام با قصد انفراد در جماعت مستحب اگرچه بی عذر باشد و آیا
جایز است

جایز است سلام دادن قبل از امام بدون ضرورت و عذر و بدون قصد انفراد یا نه
بعضی جایز نمیدانند مگر با ضرورت و اقوی اینست که جایز است با ضرورت و بدون آن
ضرورت و مستحب است بنا کردن مسجدها و اخبار درین باب بسیار است چنانچه
در روایت معتبر از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند کسی که مسجدی را
بنا کند خدا بجهة او در بهشت خانه بنا کند و مستحب است اعاده و نو کردن آنچه خراب
شده از مسجدها و واجب نیست مراعات هیئة اول خصوصا اگر وضع ثانی اصلح
باشد و جایز نیست خراب کردن مسجد بی مصلحت و اگر مشرف بر خرابی باشد
جایز است خراب کردن آن قدری که ساختن القدر موقوف بر آن است و در جواز
خراب کردن بجهة توسعه اشکال است و اصح جواز است و درین هنگام فرقی نیست
میان اینکه بعضی اجزا خراب کند یا جمیع اجزا و در ثبوت احکامی که مختص بمسجد الحرام
و مسجد پیغمبر ص است بجهة القدری که زیاد شده محل اشکالست و قول باینکه این احکام دایر
مدار باسم است که حکم بر آن شده نیکوست و اقوی اینست که جایز نیست بهم زدن
مسجد مگر بعد از ظن غالب بتعمیر آن و اولی تاخیر بهم زدن مسجد است تا آنکه عمارت
تمام شود و جایز است گشودن روزنه و پنجره و در اگر مصلحت عامه در آن باشد
بلکه ظاهر اینست که بجهة مصلحت خاصه نیز جایز باشد بلکه ظاهر اینست در جواز هر تغییری
از قبیل ساختن تختگاه و وسعت دادن مکانها از آن اگر مفسده بر آن مترتب نشود
و مصلحت عام یا خاص در آن باشد لکن درین قسم احوط اجتناب است و ظاهر اینست
ملحق کردن مشاهد مشرفه بمساجد در جمیع آنچه مذکور شد در اینجا و آنچه گذشت پس
ساختن و تعمیر آنها اگر خراب شده مستحب است و بهم زدن آنها بدون مصلحت جایز
نیست و اگر مشرف بر خراب شدن باشد نقض آن جایز است و بجهة توسعه نیز جایز است

و همچنین در غیر اینها از آنچه گذشت و اگر دری یا روزنه گشودند بجهة مصلحت عامّه
پس مصلحت برطرف شد برگردانیدن بحال اوّل واجب نیست بلی اگر مصلحت اقتضا
کند جایز است و اگر مسجد در خانه خود قرار دهد اگر قصد و تقیید ان نکرده مثل سایر
مساجد بلکه انرا محل نماز خود قرار داده و نماز خود را در انجا میگذارد پس احکام مساجد
دران جاری نمیشود بلکه بیع و اجارهٔ آن نیز جایز و تغییر و تبدیل آن ضرر ندارد
و اگر قصد و تقیید کرده و صیغهٔ وقف جاری نموده باشد شرائط معتبره احوط عدم
تغییر و تبدیل آنست و آیا جایز است کندن چاه یا ساختن حوض و ساقیه در مسجد
از برای وضو یا نه دران اشکال است و احوط اجتناب است بلکه وجوب اجتناب خالی
از قوت نیست بلکه احوط وجوب اجتناب از آب آن چاه و حوض و ساقیه است اگرچه
منع در اینجا مشکل است بلکه اقرب جواز استعمال است و اگر مسجد بالمرّه خراب شود
تا مثل زمین شود جایز است تعمیر آن بهر نحوی که خواهد اگرچه مثل هیئت اوّل نباشد
و وضو بجهت حدث بول و غایط در مسجد مکروه است و استنجا اگر موجب نجس
شدن مسجد میشود دران جایز نیست و الّا جایز است لکن احوط ترک است و حرام است
مالک شدن و قرار دادن مسجد را ملک خود بلکه قرار دادن انرا در ملک خود بنحوی که
از صورت مسجد بیرون رود بنا بر اقوی و همچنین حرام است قرار دادن انرا بنحوی
که صورت مسجدیّة محو شود یا انرا داخل در راه کند بنحوی که از صورت مسجد بیفتد
و کسی که مسجد را ملک خود قرار دهد یا داخل در ملک نماید یا راه قرار دهد یا داخل در
راه کند بنحوی که گذشت واجب است که انرا برگرداند و کسی که از آلات مسجد چیزی را
گرفته باشد واجب است که انرا برگرداند بنا بر اقرب و بعض و احوط این است که اگر ممکن
تواند انرا بسوی مسجد برگرداند و الّا بسوی مسجد دیگر میتواند برگرداند بنا بر اقرب ۲ بدل
بعض

و بعض گفته اند که وجوب ردّ مختص بشخص نیست بلکه بر همه کس واجب است و اقرب اینست
که وجوب بر او است نه بر دیگران و جایز نیست مالک شدن مسجد بعد از برطرف شدن
آثار آن و حرام است داخل کردن نجاستی که سرایت میکند در مسجد که باعث نجس شدن
آن میشود و در داخل کردن مطلق نجاست دران اگرچه سرایت نکند و خشک باشد
خلاف است اظهر و اشهر عدم حرمت است اگرچه احوط اجتناب است و بنا بر مختار
آیا حرام است داخل کردن نجاست مگر علم بعدم سرایت داشته باشد پس اگر مظنه
بسرایت داشته باشد یا احتمال آن بدهد حرام است یا اینکه حرمت در صورتی است
که علم بتلویث داشته باشد پس با ظنّ و احتمال سرایت حرام نیست اشکال است و احوط
اوّل است لکن احتمال دویم اقرب است و حرام است نجس کردن مسجد خواه بجهة داخل
کردن نجاست باشد یا انداختن آن از بیرون و حاصل میشود نجس کردن مسجد
بنجس کردن زمین آن و بام و دیوار آن اگرچه طرف بیرون آن باشد و بالجمله هر
جزئی از اجزاء آن که اسم مسجد بر آن صادق باشد و امّا مثل ناودان که از بیرون
باشد و نحو آن از اموری که شک در صدق اسم مسجد بر آن باشد احوط اجتناب و
اقوی عدم وجوب اجتناب است و امّا آلات مسجد و فرش انرا نیز بعض ملحق بمسجد
کرده اند در عدم جواز نجس نمودن و ان احوط است لکن اقرب عدم الحاق است
و بعض گفته اند حرام است ازالهٔ نجاست در مسجد و تحقیق آنست که اگر ازالهٔ نجاست
در مسجد باعث نجس کردن مسجد میشود پس اشکالی نیست در حرام بودن آن و اگر باعث
آن نمیشود مثل انکه در ظرفی ازاله نماید یا در آب کثیر یا جاری ازاله کند پس بنا بر مختار
که جایز است داخل کردن نجاستی که سرایت نمیکند در مسجد اقرب این است که جایز است
و قول بمنع ضعیف است و اگر واجب شود دخول در مسجد و واجب میشود ازالهٔ نجاست

از خود و جامهٔ خود اگر متعذر باشد بنا بر مختار و مطلقا بنا بر غیر مختار پس همچنانچه
ازالهٔ نجاست بجهة نماز واجب است بجهة دخول در مسجد نیز واجب است و اگر نجس
شود مسجد جماعتی از علما بعضی حکم بجواز تطهیر آن کرده و از بعض ظاهر آن مستفاد میشود
و این قول خالی از قوت نیست لکن مسئله در غایة اشکال است پس احتیاط را نباید
ترک نمود و بنا بر قول بوجوب آیا بر جمیع مکلفین واجب است یا بر کسی که نجاست را
داخل کرده اگر مکلف باشد احوط و اقرب اول است و بعضی گفته اند که بر آن شخص
تاکید دارد و اقرب اینست که این واجب از واجبات کفائیه میباشد و احوط و
اقرب فوریة آن است بر تقدیر وجوب و بنا بر فوریة که اگر ازاله کرد و نماز کرد که
اشکالی نیست و اگر عمدا ترک ازاله کرد و نماز کرد پس اگر بجهة عذری است که باعث
جواز تاخیر میباشد که از آن جمله ضیق وقت میباشد نیز اشکالی در صحت نمازش نیست
و اگر بجهة عذری نبود در صحت نمازش اشکال است اقوی صحت نماز اوست و لکن
ترک احتیاط نکند و ملحق بنماز میشود جمیع عباداتی که منافات با فوریة ازالهٔ
نجاست دارد و اگر نتواند ازاله نماید اگر چه باعتبار حرجی باشد که عادةً متحمل
آن نمیشوند وجوب ازاله ساقط میشود و احوط اینست که در این وقت هر چه تواند
از نجاست را کم نماید لکن اقرب عدم وجوب آنست و اگر ازالهٔ نجاست از مسجد
و آلات مسجد موقوف بر خراب کردن مسجد و تلف کردن چیزی از آلات مسجد
باشد در وجوب ازاله یا سقوط آن اشکال است و سقوط شاید اقرب بجمع باشد لکن
دور نیست حکم بجواز کندن سنگی یا آجری یا چوبی یا کوآن ها از اموری که کندن آنها
ضرر بمسجد نمیرسد و همچنین تراشیدن دیوار قلیلی و اگر نجاست خشکی در مسجد یافت
شود از اموری که مسجد را نجس نکرده باشد احوط اخراج آنست و اقوی عدم وجوب

اخراج

اخراج آنست و تصریح کرده اند بعضی از علما که جایز نیست تمکین نمودن کفار را
در مساجد و واجب است که نگذارند که داخل شوند در آنها و اگر داخل شده باشند
واجب است بیرون کردن ایشان و تعزیر و مقتضای کلام ایشان آنست که فرق
میان اقسام کفار نیست حتی مرتد و جماعتی تصریح کرده اند که واجب است ازالهٔ
نجاست از قرآنها و ضرایح مقدسه و زیاده کرده اند بعضی آلات قرآن را که مختص باشد
مثل جلد آن و آن احوط است و کسی که پیش گرفته سوی مکانی از مسجد پس آن خالی
از چند صورت نیست یکی آنکه سبقت گرفت و در آن مکان نشسته و نرفته پس
در آن حال او اولی است و احق است بآن مکان خواه رحلی از برای او باشد یا نه
خواه بطول انجامد باقی بودن او یا نه و فرقی میان طولی که خارج از عادت بعمر باشد
نیست بنا بر اقرب خواه نشستن او از برای نماز باشد یا درس دادن علم شرعی یا فتوی
دادن یا قرائت قرآن یا غیر آن از عبادات بلکه اقرب اینست که جلوس و نشستن بجهة
امر مباح نیز مثل خواب یا امری از امور دنیا نیز حکمش همین است و آیا نشستن بجهة
معصیت مثل غیبت مؤمن یا شنیدن غنا یا نظر بنامحرم نیز حکمش همین است یا نه
در آن اشکال است شاید الحاق او نیز بسایر نشستنها اقرب باشد و اقرب اینست
که ایستادن در آن مکان و خوابیدن در آن و بالجمله مطلق بودن در آن حکمش حکم
نشستن میباشد پس او اولی میباشد و اقرب اینست که مشاهد مشرفه نیز در این حکم
ملحق بمساجد است صورت دیگر آنکه کسی که سبقت گرفت از مکانش برود و نیت
برگشتن نداشته باشد و رحل او نیز باقی نباشد در این مکان پس حقش باطل میشود
اگر چه برگردد و با این حال اگر رحلش باقی باشد نیز حقش باطل میشود بنا بر اقرب
و در این حکم نیز مشاهد مشرفه ملحق بمساجد میشود و صورت دیگر آنکه از آن مکان برود

با آنکه عادی در بعض

باینت برگشتن در این حال اگر رحل او باقی باشد حق او باقی میباشد بنا بر اقوی اگر زمان مفارقت بطول نه انجامد بنحوی که تعطیل و معطل بودن وقف لازم آید اقوی اینست که حق باطل میشود و اما اگر بطول انجامد و تعطیل و وقف لازم نیاید مثل آنکه او صبح برود سه ساعت دیگر یا شب برگردد مثلاً در بقاء حق و بطلان آن اشکال است پس احتیاط را باید ترک نمود و اما اگر رحلش باقی نباشد و نیت برگشتن داشته باشد پس این است که بجهة ضرورت از امکان رفته مثل تجدید طهارت یا ازالهٔ نجاست یا قضاء حاجت یا بدون ضرورت رفته پس اگر بجهة ضرورت رفته و زمان بطول نیانجامیده حق او باقی میباشد بنا بر اقرب و اگر بدون ضرورت رفته در بطلان حق او اشکال است و لکن سقوط حق او مطلقا در کمال قوت است و ملحق میشود مشاهد مشرفه بمساجد در آن احکام نیز بنا بر اقوی و تصریح کرده اند بعض از علما که مراد از رحل درین مقام چیزیست از اسباب و متاع او است اگرچه قلیل باشد حتی مثل تسبیح و کمربند و اگر با بقای [illegible] حق درین صورت تمام مذکوره کسی او را بیرون کند معصیت کار است و آیا بعد از آن آیا هم اولی [illegible] یا نه اقرب این است که اولی نمیشود پس بنا بر مختار نماز شخص ثانی در آن مکان فاسد میباشد و اگر حق باطل شود و رحل باقی باشد پس اگر آن رحل گرفته است مکانرا که میخواهند در آن نماز کنند یا لخوا آن و مانع از آن نیست پس جایز نیست برداشتن آن و اگر برداشت ضامن میباشد و اگر مانع میباشد و فرو گرفته آن مکانرا در جواز برداشتن آن اشکال است احوط جواز برداشتن است اگر اعاده و برگردانیدن در مسجد واجب نباشد بلکه آن در غایت قوت است و بنا بر تقدیر جواز اگر برداشت آنکه برداشته ضامن میباشد بنا بر اقوی و اگر آن شخصی که سبقت گرفته بی برود و معلوم نباشد که آیا بر وجهی رفته که حق او باقیست یا نه پس درین

حال

حال آیا حکم ببقاء حق او میشود یا نه اشکال است احوط اینست که اگر رحل او باقیست یا مظنه باین است که رفتن او بر وجهی است که حق باطل نمیشود و حق باقی باشد و الا در نیت حکم بطلان حق و اگر حق باقی باشد و لکن میداند که صاحب حق راضی است بنشستن در آن مکان و بر رحل او پس اشکال در نشستن نیست و اقرب در این حال بقای حق اول است و جایز نیست صلح کردن بر سقوط حق اول بنا بر اقرب و اگر دو نفر پیشی گیرند از یکدیگر بسوی یکمکان از مسجد بنحوی که هر دو یک مرتبه وارد آن مکان شوند پس اگر ممکن شود اجتماع هر دو اشکالی نیست و الا قرعه میزنند و کسی که باسم او قرعه بیرون آمد بمنزله کسی است که سابق بوده باشد و مشاهد مشرفه نیز مثل مسجد اند در این حکم بنا بر ظاهر

فصل

در بیان نماز مسافر است اشکالی و شبهه‌ای نیست که ساقط میشود در سفر دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی و بعض از نوافل و روزه ماه مبارک رمضان و از نماز صبح و مغرب چیزی ساقط نمیشود و شرط است در سفری که باعث قصر میشود مسافت معین و اشکالی نیست در اینکه اگر قصد او مسافت هشت فرسخ بوده باشد واجب میشود قصر در نماز و روزه و هر فرسخ سه میل است و در تفسیر میل خلاف شدید است بعض تفسیر کرده اند آنرا بقدر مد بصر و دیدن چشم در زمین هموار و مد بصر را بعض ضبط کرده اند باینکه پیاده گرد از سواره تمیز دهد کسی که دیدن او بحد وسط میباشد و بعض تفسیر کرده اند آنرا بچهار هزار ذراع و تفاسیر دیگر نیز کرده اند و این تفسیر در نظر فقیر اولی است از سائر تفاسیر و تصریح کرده اند بعض از علما باینکه مراد از ذراع ذراع دست است و جماعتی تصریح کرده اند باینکه ذراع بیست و چهار انگشت است و هر انگشت بمقدار هفت جو است و بعض گفته اند که بمقدار هفت دانه جو است که بطرف پهن بیکدیگر بچسبانند و جماعتی تصریح کرده اند که هر دانه جوی بمقدار هفت [illegible]

موی یا پوست از اوسط آن و از آنچه گذشت ظاهر شد که مسافت شرعیه بیست و
چهار میل است خواه در صحرا و خواه در دریا اگر چه آن را در یک ساعت یا کمتر طی نماید و بعضی
تصریح کرده اند که ابتداء مسافت از آخر عمارات بلد حساب میشود اگر بلد معتدل
باشد یا کمتر از آن اگر بلد متسع باشد از آخر محله حساب میشود و بعضی گفته اند که ابتداء آن
ابتداء سیر و راه رفتن است و این قول در کمال قوت است ولکن احتیاط را نباید ترک
نمود و ثابت میشود مسافت شرعیه به پیمودن اگر باعث شود و به هر چیزی که مفید
علم باشد و همچنین شیاع و شهرتی که مفید ظن باشد بنابر اقوی و همچنین بشهادت
عدلین و آیا شرط است که مستند شهادت ایشان و راه علم ایشان اختبار پیمودن باشد
یا اینکه شهادت ایشان مقبول است از هر راه که علم بهم رسانیده باشند تحقیق اینست
که اگر شهادت علمی را مطلقا قبول کنیم شهادت ایشان در اینجا مقبول است و اگر نه
اشکال است و اما بشهادت یک عادل ثابت نمیشود و اگر چه ظن متاخم بعلم حاصل
شود و همچنین بشهادت زنان ثابت نمیشود نه تنهائی و نه با شهادت مردان و همچنین
ثابت نمیشود بمطلق مظنه اگر چه قریب بعلم باشد و اگر در نزد حاکم شرع ثابت
شود و حکم بآن کند اقرب اینست که حکمش نافذ است و جایز است هر مکلف را در
اینجا اعتماد بر شهادت عدلین مثل هلال ماه رمضان اگر چه در نزد حاکم شرع اقامه شهادت
نشود و اگر تعارض کنند پس دو شاهد شهادت دهند بثبوت مسافت و دو شاهد
بر نفی آن پس احوط جمع میان قصر و اتمام است در محل شک و اگر بینه و شیاع تعارض
کنند اگر شیاع افاده علم کند مقدم است بنابر اقوی و اگر شک کند در مسافت و
متمکن نشود از اسباب که بآنها ثابت میشود واجب است بر او اعتبار و پیمودن در صورت
شک و امکان آن یا ممکن است اعتبار بر اصل تا معلوم شود اقرب اینست که واجب
نیست

مقدم است
والا بینه

اتمام و اما در

نیست و هرگاه در این حال نماز را بقصر بجا آورد باید اعاده کند بنابر اقوی اگر چه بعد معلوم شود
که بقدر مسافت بوده و اگر بلدی را دو راه بوده باشد یکی بقدر مسافت و دیگری کمتر
پس اگر راه دور را طی نماید قصر مینماید خواه بجهت محض قصر کردن نماز و خوردن روزه
باشد یا بجهت عذری مثل خوف و ناهموار بودن آن یا زیادتی درستی و اگر راه نزدیک را
طی نماید اگر بقدر مسیر است که اصلا مسافت شرعیه حاصل نمیشود مثل اینکه سه فرسخ
باشد پس البته تمام میکند و همچنین اگر در آن منزل ده روز اقامه کند اگر چه زیاده از
چهار فرسخ باشد و اگر از راه بعید برگردد در برگشتن نماز را قصر میکند و اگر راه
نزدیک را برود و قصدش این باشد که از راه دور برگردد پس از جمعی نقل شده که باید
تمام کند بدانکه آن راهی که کمتر از مسافت است فرقی نیست در اینکه بسیار کمتر باشد
یا قلیلا و شرط است در قصر اینکه آن مسافت مقصود باشد بیک قصد پس اگر کمتر از
مسافت را قصد کند پس باز کمتر از آنرا قصد کند تا بحد مسافت یا زیادتر از آن
برسد نباید قصر کند و همچنین تمام میکند تابع و حیرانی که نمیدانند بکجا میرود و مقصد
خاصی که بقدر مسافت باشد در نظر ندارد و همچنین کسی که در کشتی یا سوار بر حیوان
بخواب رفت و او را بقدر مسافت برد و نحو اینها و کسی که در پیله گم شده یا گریخته یا قرض
داری میرود اگر میداند که بقصد مسافت باید بروند و قصد آنرا کرده اند باید قصر
کنند با اشکال و اگر نمیدانند این را بلکه احتمال میدهند که بآن برخورند در مکانی
اقل از مسافت و قصد مسافت را نکرده البته تمام میکنند و همچنین است حکم کسی که باستقبال
کسی میرود یا حاجت مشروع دیگر در نظر گرفته در راه رفتن خود و آیا در متحقق شدن
قصد مسافت حاصل شدن آن شرط است علم برسیدن مسافت یا ظن عادی بیند قصد
حاصل میشود اقرب آخر است اما اگر علم داشته باشد بنرسیدن آن یا ظن عادی داشته باشد

بهر رسیدن بآن قصد متحقق نمیشود بلکه در صورت شک نیز احتمال قوت دارد متحقق
نشدن قصد و بالجمله قصد مسافت و عدم آن امر وجدانی است که هر عاقلی میدانسته
میفهمد و اگر فرض کنیم که شک دارد در اینکه قصد حاصل شده یا نه ظاهرا وجوب اتمام است
و شرط نیست در قصد اینکه باستقلال باشد بلکه به تبعیة نیز حاصل میشود پس اشخاص
که بتبعیت قصد سفر میکنند باید نماز را قصر کنند و یکی از انها بنده ایست که با آقایش
سفر کند و دیگری خادمی است که با مخدومش باشد و دیگر دوست و صدیق که با دوستش
باشد و اولاد که با پدرش میباشد و اسیری که در دست کفار اسیر شده و کسی را که
ظلما گرفته اند و از آن قبیل است زنی که با شوهرش میباشد و موقوف است متحقق
شدن قصد سفر از جهة ایشان علم داشتن ایشان باینکه متبوع ایشان جزم
بسفر دارد و الا مرخص نیستند در قصر و اگر ایشان قصد داشته باشند که هر وقتی
میتوانند برگردند و ترک متابعت کنند قصد سفر نکرده اند بلکه بعضی از علما گفته اند
که اگر قصد را دارد و علامات و امارات رجوع و امکان رجوع متحقق میباشد
در آن صورت قصد نکرده تمام میکند پس احتمال عتق و قصد رجوع بعد از آن ضرر
ندارد و اگر هنوز اثری از آن نباشد و بالجمله اشکال اینست در اینکه هرگاه قصد سفر
از ایشان حاصل شد باید قصر کنند و تابع بودن مانع از قصد نمیشود و همچنین است
کسی را که بجبر بسفر برنده اگر قصد سفر از این جماعت حاصل شود اقرب وجوب اتمام است
و اگر تابع خلاص شود و اراده رجوع کند اگر بحد مسافت شرعیه رسیده قصر میکند
و کسی که قصد کند مسافتی را که چنان میداند که بقدر مسافت شرعیه نیست پس
معلوم شود که بحد مسافت میباشد اقرب وجوب قصر است بعد از معلوم شدن و اما
نمازی که پیش از آن تمام کرده اعاده نمیکند و شرط است استمرار و باقی بودن قصد
بحاله

مرد و صدیق

بجبر

پس اگر قصد مسافت را کرد و بعد از آن قصد برگشت اگر بحد مسافت رسیده برگشت از
قصد سفر واجب است قصر و الا تمام میکند و همچنین اگر قبل از رسیدن بحد مسافت منتهی
شود در رفتن بسفر و برگشتن از آن و اگر مسافری که قصر میکند داخل شود در جائی
که بالفعل وطن اوست و پیش از این شش ماه در آن توطن کرده واجب است بر او تمام
کردن نماز و گرفتن روزه اگرچه قصد اقامه ده روز نداشته باشد و اگر در
ابتداء سفر اراده وارد شدن این وطن را داشته باشد پس قبل از رسیدن بآن
وطن اگر بقدر مسافت نیست باید تمام کند و هم بعد از آن اگرچه مسافت پیش و
بعد بقدر مسافت باشد پس شرط است در وجوب قصر که سفر منقطع نشود باین
وطن مزبور و شرط است در سفری که باعث قصر نماز و روزه میشود که شرعا جایز
باشد و مراد بجواز سفر این است که حرام نباشد پس کراهت با وجوب و استحبابش ضرر
ندارد پس باید در سفرهای واجب و مستحب و مکروه همه قصر کرد پس کسی که سفرش
معصیت است باید تمام کند و از جمله کسانی که سفر ایشان سفر معصیت است
کسی است که تابع ظالمی باشد اگر متابعتش در جور و ظلم باشد اما اگر بجبر و اکراه
باشد یا بمحض رفاقت باشد یا بجهة اینکه قصدش اینست که عمل حلالی کرده باشد
باید قصر کند و متابعت در ظلم نیز بر دو قسم است یکی آنکه باختیار میباشد دیگری آنکه
بجهة تقیه و خوف از آن ظالم میباشد پس اگر از قسم اول میباشد واجب است قصر
و الا باید تمام کند پس بنا بر این غالب لشکر سلاطین که تابع جورند باید قصر
نمایند در غالب اوقات و همچنانکه واجب است قصر بر کسی که تابع ظالم است بر وجه
مباح همچنین واجب است قصر بر کسی که سلطان جابر او را میفرستد بسوی بلدی یا
میطلبد از بلدی بنحوی که رفتن او بر وجه مباح باشد در حق او مثل آنکه بجهة

امر مباح او را فرستد یا اینکه بجهة تقیه و خوف باشد رفتن او و همچنین کسی که خود
قصد کند رفتن بسوی سلطان بجهة امر مباحی و همچنین عسکری را که مرخص میکند که بمنزل
خود برگردند اگر رجوع ایشان بر وجه جایز باشد و همچنین واجبست قصر بر سلطان
اگر سفر او حرام نباشد مثل آنکه بضیافت مشروع برود یا بجهة اینکه تدبیر نماید مملکت را
که مالک باشد بر وجه شرعی تدبیری که بر وجه شرعی باشد و همچنین هر که تابع اوست در
این سفر و کسی که بسفر صید میرود بجهة لهو و تنزه و خوش گذرانی همچنانکه غالب
صیدهای امرا و سلاطین و حکام و جوره باشد سفر او معصیت است پس نماز را تمام
کند و روزه را بگیرد مطلقا اگرچه بعد از سه روز باشد بنا بر اظهر و اشهر و قول
بوجوب قصر بعد از سه روز ضعیف است اما صید بجهة قوت خود و عیال خود باعث
اتمام نمیشود بلکه واجبست قصر دران سفر و بنده که از آقای خود گریخته و زن ناشزه
واجبست برایشان تمام کند نماز و روزه در سفر خود و همچنین راه زن و قاطع الطریق
و کسی که بجهة ضرر زدن مؤمنین بر وجه حرام سفر میکند خواه ضرر مالی باشد یا جانی یا غیر
آنها و همچنین کسی که تجارت میکند در امور محرمه و بجهة آن سفر میکند مثل اینکه سفر
میکند بجهة خریدن شراب و همچنین کسی که براهی سلوک میکند که خوف و مظنه تلف
و هلاک دارد خواه خوف بر جان باشد یا خوف بر مالی که تلف آن اجحاف باشد
و فرقی نیست در ضرر بر نفس که از جهة سیر مسافت باشد یا از جهة دزد و نحو آن و آنچه
معتبر است در اباحه سفر عدم ظن بضرر است پس کسی که شک بضرر دارد سفرش مباح است
بنا بر اقرب لکن جمع احوط است و کسی که ترک جمعه و وقوف بعرفه کرده بسفر رفته بعد از
آنکه بر او واجب شده باشد باید تمام کند بنا بر اقرب و لکن احتیاط جمع است و کسی که
از طلب کار خود گریخته باشد با اینکه قدرت دارد بر ادای حق او و واجبست بر او

قصر

قصر بنا بر اظهر و لکن احوط جمع است و بعضی گفته اند که سفر کردن از برای تنزه[2] معصیت است ۲ و خوش گذرانی
و نماز را دران باید تمام کند و اظهر آنست که آن معصیت نیست و لکن احوط جمع است و اگر
سفر منافی باشد با واجبی و لازم داشته باشد ترک واجبی را جماعتی گفته اند که آن سفر حرام است
و باید نماز را تمام کند و این قول ضعیف است و اقرب اینست که نماز را باید دران قصر
کند مگر در مواضعی که استثنا شده و لکن احوط جمع است بلی اگر بآن سفر قصد کند که
فرار از واجب را ممکن است دران سفر حکم بوجوب اتمام بر او از این جهت و بالجمله اگر
نفس سفر معصیت باشد واجبست بر او تمام خواه باعتبار نهی از آن سفر باشد یا
بغیر از آن و اگر غایت و مقصود آن سفر معصیت باشد نیز واجبست اتمام خواه
آن معصیت کبیره باشد یا صغیره خواه آن معصیت مستقل در قصد باشد یا با امر
مباح باهم قصد شود و ظاهر اینست که بمجرد قصد غایت حرام کافیست اگرچه علم
بحصول آن نداشته باشد تا آنجا و ظاهر اینست که این قصد حاصل میشود و اگر علم یا
ظن بآن داشته باشد[2] و احتمال حصول آن دهد یا احتمال متساوی اما اگر علم بعدم ۲ یا اینکه شک داشته باشد
حصول آن داشته باشد آن قصد متحقق نمیشود و با ظن بعدم حصول آن نیز شاید
اقرب عدم حصول قصد است و شرط نیست در سفری که قصر میکند آنکه هیچ معصیت نکند
دران پس اگر در بین سفر دزدی کند مثلاً این موجب اتمام نمیشود و اگر قصد زیارت
مقابر داشته باشد باید قصر کند بنا بر اظهر و بدانکه بمحض بیرون آمدن از خانه بقصد
سفر نباید قصر کند بلکه شرط است رسیدن بحد ترخص بنا بر اظهر و اشهر و انکار اینست
در حصول ترخص اگر آن قدر راه رود که دیوارهای آن بلد که از آن بیرون آمده نهان
گردد و صدای اذان آن نیز نرسد و اگر دیوارها نمودار باشد و صدای اذان آن نیز برسد
باید اتمام کند و اعتبار بمنارها و قلعه‌ها و قبه‌ها و باغستانها و مزارع نیست و اعتبار

[illegible]

بحصار بلد نیز نیست بلکه معتبر در پنهان شدن صورت انهاست نه شبح و سیاهی انها (دیوارها پنهان شدن هم)
و بعضی مناقشه در انها کرده اند پس مراعات احتیاط اولی است و فرق میان دیوارهای
خرابه و معموره نیست و در شنیدن صدای اذان معتبر نیست تمیز دادن فصول آن
و در اذان معتبر اذان معتدل می باشد و همچنین در دیدن دیوارها اعتبار بدیدن چشمی
که بحد اعتدال می باشد دیدن آن و بعضی گفته اند که معتبر در دیوارها نیز دیوارهای معتدل است
و در ان اشکال است و کور و کر باید تقدیر نمایند که اگر صحیح بودند تا کجا صدا می رسید ۱ اذان
و دیوارها مخفی می شد و همچنین تقدیر میکند کسی که سفر کند و آواز نباشد و همچنین
کسی که مانع عارض شود او را از دیدن و شنیدن و تصریح کرده اند بعضی باینکه جائی که
دیوار ندارد باید تقدیر کند دیوار را و مراد از مخفی شدن جمیع خوانهای آن بلد ۲ جمع خانهای
می باشد و همچنین در اذان نه اینکه خوانها و اذانهای نزدیک بخوانه اش بنا بر اظهر و
بلدی که در مکان بسیار بلندی یا بسیار پستی واقع شده باشد باید تقدیر و فرض آن در
زمین مساوی عادی نمود و ملاحظه خفای اذان و خوانهای آن کرد بنا بر اظهر و اشهر
و از بعضی ظاهر میشود که در بلدی که در زمین گودی واقع شده هیچ از نظر غایب شد
باید قصر کرد اگرچه بر فرض که در زمین مساوی بود غایب نمیشد و آن ضعیف است
و اگر بلد کوچک یا متوسط باشد تا اذان آخر آن و دیوارهای آخر آن شنیده و دیده میشود
نمیتوان قصر کرد و اگر زیاد از حد عادت بزرگ باشد جماعتی گفته اند که معتبر مخفی شدن
دیوارهای آخر محله و اذان آخر محله است و اظهر اینست که آن نیز مثل بلد کوچک
معتبر اذان و دیوارهای جمیع بلد است و شرط نیست در وجوب قصر در سفر خوف بلکه
با امن نیز باید قصر کرد ۳ بدانکه بعد از اجتماع شرائط سفر که معتبر است در قصر واجب است ۳ بدانکه
قصر و ترک دو رکعت از نمازهای چهار رکعتی نه اینکه ترک آن بطریق رخصت باشد

پس

پس اگر کسی که این حکم را میداند عمداً تمام کند باید نماز را اعاده و قضا نماید خواه داند
که این زیادتی باعث فساد نماز میشود یا نه و همچنین حرام است بر او روزه ماه مبارک
رمضان و اگر عمداً روزه را بگیرد باید قضا کند و اگر مسافر قصد کند ماندن ده روز را
در جائی که وطن نکرده واجب است بر او تمام کردن نماز و باقامه کمتر از پنج روز
یا زیادتر یا کمتر از ده روز خلاف نیست اظهر و اشهر وجوب قصر است و فرقی نیست
در وجوب تمام کردن باقامه عشره میان آنکه اقامه کند در بلدی یا قریه یا صحرائی
و میان آنکه بعد از آن ده روز عازم سفر باشد یا نه و در جمیع آنچه مذکور شد فرقی
نیست میان روزه و نماز و واجب است که ده روزه کامل باشد پس اگر کمتر باشد اگرچه
قلیلی باشد عزم قصر جایز نیست بالاتفاق و آیا کافی است کامل بودن عرفی
باین معنی که بجوز باشد که در عرف گویند ده روز کامل است حقیقة پس کم بودن
بقدر یک ساعت یا دو ساعت ضرر ندارد یا اینکه شرط است که کامل حقیقی باشد مقتضای
تحقیق احتمال اول است لکن مراعات احتیاط اولی است و آیا شرط است که جمیع
روزها را درک کند از طلوع فجر تا مغرب یا اینکه اگر نصف روز وارد شود و بعد
از نصف روز یازدهم بیرون رود کافی است مسئله محل خلاف است و اقرب در
نظر فقیر این است که کافی است حساب نمودن از روز یازدهم بقدر آنچه از روز
اول کم بوده و شرط نیست در شبها اینکه ده شب بوده باشد پس اگر در نیت
داشته باشد که ابتدای شب یازدهم بیرون رود ضرر ندارد در اقامه و متحقق
میشود نیت اقامه بعلم او بماندن در بلد ده روز یا بظن عادی بماند پس اگر داخل
شود بلدی را و مظنه اش این باشد که ده روز را آنجا خواهد ماند و قصد آنرا بکند
واجب است تمام کند و اگر علم یا ظن داشته باشد بعدم امکان ماندن در ده روز

یا بیشتر تا [illegible] / یا قامه پنج روز

بنیّت اقامه متحقق نمیشود وهم چنین باشک وآیا مجرّد علم بماندن کافی هست اکرچه
قصد انرا نداشته باشد یانه اقرب اینست که کافی نیست لکن امر سهل است زیرا که
فرض نادری است واکر قصد کند مسافه شرعیّه را ولکن قصد کند که در بین آن ده
روز بماند پس در موضع اقامه تمام میکند وهمچنین قبل ازان را واکر بقدر مسافه
شرعیّه نباشد وهمچنین بعد آن نیز اکر بقدر مسافت شرعیّه نباشد اکرچه ما قبل
وما بعد باهم بقدر مسافت باشد پس شرط است در وجوب قصر اینکه سفر منقطع نشود
بنیّت اقامه در اثنای آن واکر قبل ازان موضع اقامه وبعد ازان هر یک بقدر
مسافت باشد قصر میکند در قبل ولا بعد واکر نیّت سفر کرد واقامه را در نظر
نداشت پس نماز را بقصر ادا کرده بعد ازان نیّت اقامه کرد بنحوی که قاطع سفر باشد
اقرب عدم وجوب اعادهٔ آن نماز است نه در وقت ونه در خارج وقت وظاهر
اینست که هر جائی که قصد سفر کرد وبآن جهة نماز را قصر کرد پس آن سفر متحقق نشود
نباید انچه را کرده از نمازهای مقصور اعاده کند نه در وقت ونه در خارج وقت
واکر داخل شود در نماز بنیّت قصر پس وقصد اقامه کند باید تمام کند ان را ومسافری
که متردّد بجه باشد در بلدی یا غیر آن واجب است براو قصر کردن نماز اکرچه زیاده از
ده روز بوجه باشد تا بیست ونه روز واکر سی روز کذشت بعد از سی روز واجب است
تمام کند اکرچه یکنماز باشد واکرچه باقی بر تردّد باشد واما در روز سی ام انکال
ومقتضای تحقیق آنست که اکر در غیر روز اوّل ماه وارد آن بلد شده پس روز
سی ام را قصر میکند وهمچنین اکر روز اوّل ماه وارد ان بلد ~~شده~~ وماه بیست
ونه روز باشد وروز سی ام که روز اوّل ماه تام است مشکل است ودران خلاف
وبعض کذشتن یکماه را کافی میدانند وبعض ~~کذشتن یکماه~~ سی روز را معتبر
میدانند

میدانند واین خالی از قوّة نیست پس روز سی ام را در اینجا نیز باید قصر کند لکن
مسئله در غایة اشکال است واحتیاط را با امکان از دست نباید داد بجمع کردن
میانهٔ قصر واتمام والّا احوط قصر است وکسی که جزم دارد بماندن قصر میکند
که روزه را افطار نماید ودر مدّت مذکوره باید روزه را افطار کند وبعد از
باید روزه را بکیرد اکرچه یکروز باشد وهمچنین باید ترک کند نوافل را که در سفر باید
ترک نماید واکر نیّت اقامهٔ ده روز کرد پس رجوع کرد از اقامه باید قصر کند
مکر اینکه یکنماز را تمام نماید پس باید تمام کند مادامی که دران بلد میباشد واکر نیّت
اقامه کرد واجب شد براو اتمام لکن اتمام نکرد عمداً یا سهواً تا وقت بیرون رفت
پس از نیّت اقامه برکشت آیا درین حال واجب است براو اتمام یا قصر دران خلافست
ومسئله در غایت اشکال است لکن قول اوّل که وجوب اتمام است اقوی است لکن ترک
نباید کرد احتیاط را یا جمع کردن میان قصر واتمام با تجدید قصد اقامه واما اکر
ترک نماز تمام بجهة عذری باشد که نماز را ساقط نماید مثل حیض یا ~~نفاس~~ جنون
واجب است براو قصر بدانکه حکم باتمام با رجوع از قصد اقامه موقوف است که نماز
واجبی را تمام کرده باشد بعد از نیّت اقامه پس نافله کردن موجب تمام کردن نماز
نمیشود اکرچه نافله باشد که در سفر ساقط میشود واکر نیّت اقامه را کرد ونماز را تمام
کرد از جهة انکه مخیّر بود میان قصر واتمام بجهة شرافت بقعه چنانچه در حائر متقدّس
میباشد مثلاً نه از جهة انکه قصد اقامه کرد بلکه ازان معنی غافل بوده آیا این کافی است
در وجوب اتمام بعد ازان اکر از قصدش برکردد دران خلافست ولکن مسئله محلّ
اشکال است لکن کافی بودن اقوی است واکر تمام کند بجهة شرافت بقعه پس نیّت اقامه
کند ورجوع کند آیا این کافی است در وجوب اتمام بعد ازان اشکال است وعدم کفایة

شاید اقوی باشد و شرط نیست در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامه اینکه باز سفر
بقدر مسافت شرعیه باشد و اگر بعد از زوال سفر کند و حال آنکه نوافل را نکرده
یا آنکه ممکن بود کردن آنها مستحب است که آنها را قضا کند در سفر یا حضر و مراد بقضا
بجا آوردن آنهاست یا در وقت یا در خارج وقت پس اگر وقت باقی باشد
آنرا ادا میکند و الا قضا میکند و بالجمله اقوی استحباب بجا آوردن این نوافل است
در سفر اگرچه نماز ظهر و عصر را قصر نماید پس این مقام مستثنی است از سقوط نافله
در سفر و بنا بر سقوط وتیره در سفر حکمش مثل نافله ظهر و عصر نیست بنا بر اقرب
و مستحب است مسافر را بعد از هر فریضه که قصر کرده سی مرتبه بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ
لِلّهِ وَلا إلهَ إلّا اللهُ وَاللهُ اکبرُ و واجب نیست و جماعتی گفته‌اند که بجای
آنچیزیست که از آن نماز کم شده بلکه بعد از هر فریضه که قصر نشده نیز مستحب است
و بعضی گفته‌اند که در روایتی وارد شده که مستحب است بعد از هر فریضه پس از
تعقیبات میباشد پس استحبابش درین جا مؤکد میباشد و آیا تداخل میتوان کرد
آنچه را از برای کمی فریضه تلافی میکنند و آنچه بجهة تعقیب باید خواند بعضی گفته‌اند
که بلی و آن مشکل است و اولی تکرار است والله یعلم **مطلب پنجم** در بیان روزه
و احکام آنست و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه از جمله واجبات فرائض
الهی روزه است و از فرائض عظیمه میباشد که بنای اسلام و ایمان بر آنست و ستون
اسلام میباشد چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که فرمودند بُنِيَ الاسلام
علی خمسة اشياء علی الصلوة والزكوة والحج والصوم والولاية اسلام را بنا
گذاشته‌اند بر پنج چیز که آن نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت ما اهلبیت
رسالت است و الحق واجبی که باین سر حد عظمت باشد و ستون اسلام باشد سهل
انکار

انکارست در آن و تضییع آن از صاحب اسلام روا نباشد و در حدیث است که إنّ لکلّ
شیء بابا و باب العبادة الصیام هر چیزی را از خیر و شر و سعادت و شقاوت بابی
و دری میباشد که از آن داخل آن میتوان شد و باب بندگی خدا روزه است پس کسی
که مشتاق بندگی خدا و طالب حلاوت قرب پروردگار خود است باید مداومت
بروزه داشته که آن راه و باب آنست نه اینکه روزه و اجر آنرا ضایع نماید بتضییع ۲ نیز
احکام آن و اکتفا به نخوردن و نه آشامیدن نماید زیرا که بسیار از اشخاص را منفعتی از
روزه داشتن عاید نمیشود بجز ترک خوردن و آشامیدن چند امر دانسته شد بدانکه
اشکالی نیست در اینکه روزه از عبادات است که محتاج بنیت است و واجب است
در آن نیت قربة و واقع ساختن آن از برای تقرب بخدا پس اگر خالی از قصد باشد
یا خالی از قصد قربة باشد روزه اش فاسد است و فرقی نیست در این میان روزه
واجب و مستحب و اما نیت وجوب در واجب و استحباب در مستحب اگر در تمیز روزه
محتاج بآن نباشد لازم نیست و لکن احوط است و همچنین نیت ادا و قضا بنا بر اقرب
لکن نیت آن افضل است چنانچه بعضی تصریح بآن کرده‌اند و معتمد در نظر اینست که
لازم نیست در روزه ماه مبارک رمضان قصد کردن اینکه روزه ماه مبارک است
بلکه نیت اینکه فردا روزه میگیرم قربة الی الله کافی است و هر روزه واجبی که زمان
آن معین نیست مثل نذر مطلق یعنی غیر معین و مثل روزه کفاره لازم است در آن
تعیین و قصد کردن روزه مخصوص و همچنین روزه مستحب اگر زمان آن معین نباشد
لابد است در آن تعیین بنا بر اقرب و اما اگر معین باشد بعضی از علما گفته‌اند که محتاج
بتعیین نیست مثل ماه مبارک رمضان و اگر در روزه ماه مبارک رمضان نیت
غیر رمضان کند با اینکه میداند که از رمضان است بعضی روزه اش را فاسد میدانند

وبعضی اورا از رمضان محسوب میدانند و بعضی گفته اند احوط اینست که ترک کند
نیت ادا و قضا را در نیت و این نیکوست اما نیت اینکه از رمضان امسال است
پس ضرور نیست و ضرر ندارد و اشکالی نیست در اینکه شرط است در نیت اینکه
جزم داشته باشد پس اگر نیت داشته باشد که فردا روزه میگیرم اگر خدا خواهد
نیت و روزه اش درست نیست مگر اینکه مرادش از این قصد تحقق تبرک باشد
و جایز است که نیت کند بجهت روزه تا بجزء اول و آخر شب در هر جزئیکه خواهد باشد
پس مقارن بودن نیت با اول جزء از روزه لازم نیست و در جواز نیت در جزء
آخر شب بنحویکه مقارن با جزء اول روز نبوده باشد خلافست و معتمد در نظر جواز است
و ظاهر اینست که فرقی نیست در آنچه مذکور شد میانه روزه معین مثل ماه رمضان
و نذر معین و غیر روزه غیر معین مثل نذر مطلق و قضا و آیا جایز است نیت روزه
معین یا غیر معین در جزء اول از شب که مقارن آخر روز سابق نبوده باشد یا نه احوط
ترک آنست و اما نیت روزه در روز سابق پس جایز نیست با اشکال اگرچه
در آخر آن بوده باشد و شرط نیست در نیت در شب استمرار بر حکم صوم بلکه جایز است
که نیت داشته باشد بجا آوردن منافی را بعد از نیت مثل خوردن و آشامیدن
و جماع کردن بعد از نیت و قبل از فجر و افضل اعاده نیت است بعد از بجا آوردن
چیزیکه موجب غسل میباشد و اگر در روزیکه مشتبه است که آیا از شعبان است یا از
رمضان روزه گیرد بنیه سنت و بعد معلوم شود که از رمضان بوده آن روزه
او را مجزی است و اگر در اثناء روز معلوم شود که از رمضان است جماعتی نیت عدول
از نیت اول را بسوی رمضان واجب میدانند و آن احوط است و واجب نیست
در نیت تصور کردن و در آوردن هر یک از مفطرات را بخصوصه بلکه کافیست قصد

۲ وتیمن

اجماع

اجماعی که متعلق بجمیع مفطرات باشد و ابتدای روزه ابتدای فجر صبح صادق است که
ابتدای وقت نماز صبح است و انتهای آن غروبست که اول وقت نماز مغرب است
و در آنچه شناخته میشود بآن غروب خلافست معتمد در نظر آنست که شناخته میشود
بسبب برطرف شدن سرخی مشرق از بالای سر و بعضی بمجرد غایب شدن قرص آفتاب
دانسته اند و بعضی بظاهر شدن سه ستاره و اگر وقت مشتبه شود واجب است امساک
و باقی بودن بروزه تا یقینی حاصل شود بغروب اگر ممکن باشد تحصیل علم و اگر قبل از
برطرف شدن سرخی افطار کند باید کفاره دهد مگر اینکه افطار بجهت تقیه بوده باشد
که بر ترک آن خوف تلف باشد و اگر روزی را افطار کند بجهت تقیه که خوف تلف
در آن باشد باید قضا کند چنانچه حضرت صادق ع در زمان سفاح افطار کردند
و آیا جایز است اعتماد بآن میشود در وقت نماز بان تفصیل که گذشت در نماز یا نه بلکه
واجب است در اینجا تحصیل یقین مطلقا مسئله محل اشکال است احوط مراعات یقین است
اگرچه اعتماد بشهادت دو عادل در اینجا نیز اقوی است و اگر ظن غالب داشته باشد
بوسعت وقت جایز است اکل و شرب و اما جماع جایز نیست مگر اینکه وقت وسعت جماع
با غسل داشته باشد و الا واجب است ترک آن و ظن بوسعت وقت از برای آن کافیست
بنابر اقرب و اگر ظن بضیق وقت و تنگی آن داشته باشد در جواز آن اشکال است و
بعضی از علما منع کرده اند و آنرا مثل آن دانسته اند که علم بضیق داشته باشد و اگر
~~یقین داشته باشد~~ و اگر یقین داشته باشد بتنگی وقت و جماع کند روزه اش
باطل است و کفاره را بر او لازم دانسته اند بعضی و بعضی گفته اند که در صورت ظن بوسعت
اگر بملاحظه وقت و مراعات آن بوده چیزی بر او نیست و الا قضا بر او لازم است
و مستحب است از برای روزه دار مقدم داشتن نماز مغرب را بر افطار و اقرب اینست که فرقی

نیت میان روزه ماه مبارک وغیر آن اگرچه مستحب باشد و آیا این حکم مختص بنماز مغرب است
پس تاخیر از نماز عشا و نوافل مستحب نیست یا تاخیر افطار نسبت بانها نیز مستحب است در آن
خلافست و قول باستحباب تاخیر افطار بر هر نمازی که مطلوب است بجا آوردن آن در وقت
خالی از قوت نیست و فرقی نیست در اینحکم میان کسی که بجماعت نماز کند یا بانفراد و هم
چنین فرقی نیست میان زن و مرد و بنده و آزاد و کسیکه نماز را بسرعت کند یا بآرام
و آیا در این زمان الشخص صائم میباشد یا بدخول شب از روزه بیرون میرود و مستحب الهی
عدم افطار است معتمد اجر است و اگر یکی از مفطرات غیر از اکل و شرب قبل از نماز بعمل
آید مثل جماع یا سر بزیر آب بردن یا فرو بردن افیون و حبّی بجهت دوا و نحو آن
آیا باز مستحب است تاخیر نماز از چیز خوردن یا اینکه بجا آوردن یکی از مفطرات منافی
دارد با این مستحب در آن اشکال است احوط تاخیر اکل است از نماز در اینجا نیز و آیا این
حکم در حالی است که خواهد نماز و افطار را در اول وقت نماز بجا آورد یا اینکه اگر
وقت فضیلت نماز نیز گذشته باشد نیز مستحب است تقدیم نماز در آن اشکال است
احوط ثانی است اگرچه اول خالی از قوت نیست و بدانکه استثنا میشود از حکم
مذکور دو صورت یکی آنکه کسی انتظار کشد او را بجهت افطار پس در اینجا مستحب نیست
تقدیم نماز و فرقی نیست میان آنکه جماعتی منتظر باشند یا یکی و فرقی نیست نیز میان
آنکه آن منتظر است خویش و قریب او باشد یا نه عیال اش باشد یا نه آزاد باشد یا بنده
عادل باشد یا نه اما شرط است بلوغ و عقل بنا بر اقرب و مقتضای اخبار و فتوای
علما اینست که شرط نیست ایمان و اسلام و شرط نیست آنکه آن منتظر روزه دار باشد
بلکه بنا بر اقرب مجرد انتظار کافی است اگرچه خوف و ضرری نباشد و آیا باید افطار
کند با ~~ ~~ ضرورت برطرف شود یا نه احتمال دوم قوی است و اگر اذن خواهد از ۲ با بقدر یکه
انکه

انکه منتظر است سقوط این حکم شاید اقرب باشد و در صورت انتظار مستحب است تقدیم افطار
نه آنکه همین استحباب تقدیم نماز برطرف گردد یکی دیگر از آن دو صورت آنست
که نفسش منازعه کند او را و آیا کافی است مجرد منازعه یا باید بنحوی باشد که بر آن
صبر نتواند کرد در آن خلافست و آیا مستحب است در اینجا تقدیم افطار یا اینکه
غایت امر برطرف شدن استحباب تقدیم نماز است از بعض علما مستفاد میشود احتمال
اول **فصل** دوم در بیان مفطرات و چیزهائیکه باید از آنها امساک نمود بدانکه
بر روزه دار واجب است ترک خوردن و آشامیدن خواه اکل و شرب چیزی باشد
که خوردن و آشامیدن آن عادی است یا نه خواه بنحو متعارف بخورد و بیاشامد
یا بطریق غیر متعارف مثل بلعیدن و گذاردن در دهن تا آب شود و فرو رود و
آنچه در بن دندان مانده از بقیه غذا اگر آنرا فرو برد روزه اش فاسد است خواه
بیرون آورد از دهان و بخورد یا نه خواه کم باشد یا بسیار خواه ممتاز شود از آب
دهن یا نه و اگر عمدا او را فرو برد باید روزه را قضا کند بلکه بعض تصریح کرده اند
بوجوب کفاره نیز و اگر شک کند در اینکه آیا آب دهنش که فرو میخواهد برد مشتمل
بر بقیه از غذا یا خون یا چرک دندان میباشد یا نه آیا در این حال واجب است که آن
آب دهن را بیرون کند و فرو نبرد یا جایز است فرو بردن آن در آن اشکال است
ولکن اقرب جواز فرو بردن آنست بلکه اقرب جواز فرو بردن است هرگاه ظن
بان داشته باشد لکن در اینجا احتیاط را ترک نباید کرد و باطل نمیشود روزه بفرو
بردن آب دهن خود اگر از دهن جدا نشود خواه کم باشد یا بسیار چنانچه بسبب مرضی
بسیار آب از دهن آید یا بجهت ملاحظه خوردن چیزی ترش بسیار آید خواه طعمی
نداشته یا طعمی بجهت مرض تلخ یا ترشی باشد مثلا خواه رنگش متغیر باشد بر دردی

مثلا یانه و با الجمله فرو بردن آب دهن عمداً باعث بطلان روزه نیست اگرچه
بنحو معتاد نباشد واز بعضی بر می آید که اگر عادت نباشد باید احتراز نمود و آن
ضعیف است و اگر جمع کند در دهن و فرو برد حذر نبذارد و اگر زبان را بیرون کند
و بعد آن آب را از دهن که بر آنست فرو برد باعث فساد روزه نمیشود و اگر سنگ
ریزه یا کوان در دهن کند و بیرون آورد و آن آلوده باب دهن باشد پس باز
دو مرتبه در دهن گذارد اگر آب دهنی که از دهن بیرون آمده داخل حلق شود و
مستهلک نبوده باشد معتمد در نظر اینست که روزه اش باطل میشود بفرو بردن آب
دهن اگر از دهن جدا شده باشد مطلقا و بعضی که بتخریج میم گذشت اقرب اینست
که منفصل شده و جایز نیست فرو بردنش اگرچه بر لب باشد و اگر آب دهن از دهن
بیرون آید ولکن متصل باشد بآبی که در دهن است اقرب اینست که انقدری که بیرون
آمده نمیتواند فرو برد و اما آنچه در دهن است فرو بردنش جایز است اما احوط
انداختن مجموع است و خوردن آب دهن غیر باعث افطار و فساد روزه میشود
اگرچه زنش یا شوهرش باشد بلکه اگر از خارج دهن فرو برد عمدا بعض کفاره جمع را
واجب میدانند و آن احوط است و اما مکیدن زبان دیگری جایز است و باعث
فساد روزه نمیشود مادامی که آب دهن او را فرو نبرد عمدا و اما فضلات دماغ
که از سر می آید بحلق مادامی که بفضای دهن نیامده فرو بردن آن فساد روزه
نمیشود اگرچه تواند آنرا بیرون کند بنا بر اقوی و اما اگر بفضای دهن آمد فرو
بردن باعث فساد روزه و وجوب قضا و کفاره میشود بنا بر اقوی و احوط و اما
نخامه و خلط دماغ اگر از دهن بیرون آید و فرو برد با اشکال روزه اش فاسد است
و خلط سینه پیش از آنکه بفضای دهن رسد فرو برد ضرر ندارد و اگر بفضای دهن
آید

[illegible] ۲ باعث

آید و فرو برد موجب افطار و قضا و کفاره میشود بنا بر اقوی اگر عمدا باشد و اگر
آب ترشی از جنس بجوشد و جزء غذا با و نباشد در فساد روزه بفرو بردن آن ۲ سینه اگر
عمدا اشکال است احتیاط را نباید ترک کرد بلکه لزوم احتیاط در غایت قوت است
و اگر صبح طالع شود و لقمه در دهانش باشد باید انرا بیندازد و اگر فرو برد روزه اش
فاسد است و قضا و کفاره بر او واجب است بنا بر اقوی و اگر از مخرج خا گذشته واجب
نیست بیرون کردن بنا بر اقوی و فاسد نمیشود روزه بمکیدن خاتم و جاویدن طعام
بجهة طفل و خورد کردن آن بجهة مرغ و چشیدن آب گوشت و بالجمله هر چیزی که بحلق
نرسد باعث بطلان روزه نمیشود خواه در صورت اضطرار باشد یا غیر اضطرار
و خواه مرد باشد یا زن بلکه اکثر علما مکروه نیز میدانند لکن بابی نیست بحکم بکراهت نسبة
بچشیدن و مکیدن هسته و اگر چیزی را بجاید پس بی اختیار جزئی از آن بحلقش برود هم
در وجوب قضا بر او خلافست بعضی قضا را لازم میدانند اگر بعبث آن عمل را کرده
و از روی فراموشی بحلقش فرو رفته و اگر بجهة غرض صحیحی بود قضا بر او لازم نمیدانند
و این احوط است و از جمله مبطلات روزه استمنا و انزال منی بعد از طلب آن میباشد
خواه بجهة بازی کردن با آلت خود بوده باشد یا ببازی کردن غیر باشد یا بجهة نظر
کردن یا بوسیدن یا لمس و مالیدن دست یا غیر آن باشد یا بنحو دیگر باشد و اگر طلب
کردن منی را ولکن نیامد روزه اش باطل نمیشود و آیا طلب آن حرام است مطلقا اگرچه
بجهة ملاعبه با حلال خود بوده باشد یا نه بعضی انرا حرام دانسته اند در ان اشکال است
و اگر لمس نماید اجزای او و بدن یا دست خود را ببدن زنی مالد و قصد آمدن منی
نداشته باشد پس آب نازل شود اقرب اینست که روزه اش فاسد میشود خواه
با حلال خود لمس کرده باشد یا بحرام خواه از عادتش وجه آمدن منی بعد از لمس باشد

و قول بعدم فساد فاسد و ضعیف است و اقوی اینست که اگر لمس نماید پسر یا حیوانیرا
و انزال شود روزه اش فاسد است و همچنین است حکم ملاعبه بنا بر اجود اگرچه از
عادتش آمدن آب بعد از ملاعبه نباشد و با حلالش باشد و اگر شهوتش بسیار
باشد بنحویکه مظنه غالب داشته باشد که اگر ببوسد انزال میشود او را بعضی گفته اند
که درین حال حرام است او را تقبیل و اگر نه مکروه است و آنچه گفته اند احوط است و اگر
گوش دهد بکلامی پس انزال شود او را اقرب اینست که روزه اش فاسد نمیشود و
احوط فساد روزه است و بنا بر این فرقی نیست میان آنکه آن آواز از مرد باشد
یا از زن حلال باشد شنیدن آن یا حرام از عادة شنونده بهم باشد انزال بشنیدن
یا نه و اگر نظر کند بسوی زنان و قصد آمدن منی نداشته باشد پس انزال شود در
صحت و فساد روزه اش خلافست و مسئله محل اشکالست پس ترک احتیاط را نباید
کرد لکن قول بعدم فساد روزه در غایت قوه است و اگر صورتی را بنظر در آورد
و انزال شود بدون اینکه قصد کند آمدن منی را در فساد روزه اش خلافست
و احتیاط را نباید ترک کرد اگرچه قول بعدم فساد مطلقا در غایت قوه است و فرق
نیست میان زن و مرد و [illegible]ش در اینکه استمنا موجب بطلان روزه میشود
و اما بجهة آمدن روزه باطل نمیشود اگرچه بجهة بوسیدن باشد چنانچه بعضی گفته اند
و اگر در روز محتلم شود روزه اش فاسد نمیشود خواه مرد باشد یا زن خواه پیش
از آن ملاعبه کرده باشد یا نه و آیا صحت روزه آن روز موقوفست بر اینکه آن
غسل را فوراً بجا آورد یا نه پس تاخیر غسل ضرر ندارد آنچه معتمد در نظر اینست که
موقوف بر فوریة غسل نیست بلکه صحت آن موقوف نیست بغسل مطلقا بنا بر
آنچه محل اعتماد است و جایز است این شخص را استبراء از منی ببول کردن و غیر
آن

آن خواه یقین داند که باستبراء جزئی از منی خارج میشود یا نه خواه استبرا قبل از غسل باشد
یا بعد از آن و همچنین جایز است استبراء در روز از احتلامی که در شب واقع شده باشد
و اگر از خواب بیدار شود وقت بیرون آمدن منی باشد معتمد اینست که واجب نیست
منع از بیرون آمدن خواه در پیش آمدن باشد یا قبل از آن و مکروه است مباشرت
زنان از بوسیدن و بازی کردن و لمس نمودن ایشان لکن اقوی اینست که در صورتی
که اینها باعث شود که شهوت بحرکت آید اگرچه عموم احوط است و اگر بجهة دوستی و
احسان ببوسد مردی یا پسری را در آن منع و کراهتی نیست بلکه بسا هست که مستحب
میشود و اگر در اینجا مظنه آمدن منی داشته باشد در حرمت آن اشکال است و جواز
شاید اقرب باشد و شبهه و اشکالی نیست در اینکه حرام است دروغ بر خدا و رسول
و ائمه صلوات الله علیهم مطلقا و تاکید میباید حرمت در روزه و آیا باعث فساد روزه
میشود مثل اکل و شرب یا نه در آن خلافست و مسئله محل اشکال است و قول بفساد
در کمال قوه است با اینکه احوط است پس امساک از آن نیز واجب است خواه در امور
دین بوده باشد یا امور دنیا و اما کذب بر سائر انبیا و اوصیای ایشان مبطل نیست
اگرچه حرام باشد و اما کذب بر حضرت فاطمه ع را دلیلی نیافتیم بر اینکه باعث فساد روزه
میشود اما احوط ترک آنست و مراد بکذب بر ائمه کذب بر یکی از ایشان است
نه اینکه بر مجموع فقط باعث فساد روزه گردد و اما کذب بر ملائکه و جن و صلحا و
علما و صحابه و غیر ایشان باعث فساد روزه نمیشود و آیا آن کذبیکه باعث بطلان
میشود باید لفظ باشد پس اگر خبر نسبته دهند بایشان که خلاف واقع باشد یا کتابة
و گویا اینها باعث فساد نمیشود یا اینکه مطلقا باعث بطلان میباشد مقتضای تحقیق آنست
که مناط در بطلان صدق کذب است پس هرجا که صادق باشد که دروغ بر ایشان گفته

روزه‌اش باطل است اگرچه بلفظ نباشد و سایر معاصی از قبیل غیبت کردن و سخن چینی
و غنا و دزدی و نحو آنها باعث فساد روزه نمیشود و اقرب اینست که در وقت کدام
کذب باعث بطلان روزه میشود که بر وجه حرام باشد پس اگر بوجه حلال باشد چنانچه
اگر بجهت تقیه گفته باشد موجب بطلان نمیشود لکن احتیاط را نباید ترک کرد که مسئله
محل اشکال است و از جمله مبطلات روزه و محرمات در حال روزه ارتماس یعنی سر
بزیر آب بردن میباشد بنابر اقرب و قول بجواز با کراهت ضعیف است و قول بعدم
بطلان نیز ضعیف است و شکی نیست که ارتماس حاصل میشود بفرو رفتن در آب بکله
یکدفعه بنحوی که هیچ جزء از بدن بیرون نباشد بلکه اگر سر را بزیر آب کند و بدن
بیرون باشد نیز ارتماس حاصل میشود بنابر اجود و اما اگر همه منافذ را مثل گوش
و دماغ و دهن بزیر آب کند و اصل سر از زیر آب نبرد ارتماس حاصل نمیشود بنا
۲ فرد بر اقرب و شرط است در ارتماس فرو رفتن یا افتادن در آب دفعةً چنانچه در
عرف گویند که بیکدفعه فرو رفت پس اگر بتدریج کم کم بزیر آب رود
روزه باطل نمیشود و حرام نیست بنابر اقوی لکن احتیاط را نباید ترک نمود
اگر جزئی از سر را بزیر آب کند پس آنرا بیرون کرده جزء دیگر را در آب کند بنحوی که
اجزاء سر همه در زیر آب نباشد حرام نمیباشد بنابر اجود و فرقی در حکم ارتماس
میان روزه واجب و مستحب نیست چنانچه ظاهر اخبار و فتوی علما ابرار است
بلی بعض گفته‌اند که در روزه مستحب جایز است و فرقی میان آب جاری و ایستاده
و کر و قلیل و طاهر و نجس نمیباشد و آیا در چیزهای مایع و روان حکمش حکم آب است پس
ارتماس در آن جایز نیست یا نه اقرب اینست که این حکم مخصوص آب است و جایز است
آب بسر ریختن بجهت غسل و خنک شدن و مکروه نیز نمیباشد بلکه بعض گفته‌اند که
جایز است

جایز است اگرچه بداند که آب داخل گوش میشود و اگر آب بر سر بریزد پس آب
بحلقش رود آیا روزه‌اش باطل است یا نه بعض از علما گفته‌اند که اگر عمدا آب را بحلق
رسانیده یا اینکه میدانست که بسبب آب ریختن آب بحلقش میرود قطعا و با اینحال
آب ریخته از روی اختیار روزه‌اش فاسد است و الا فلا و اگر با اینکه ارتماس را
حرام دانستیم ارتماس نماید بجهت غسل آیا غسلش صحیح است یا نه بعض از علما فرموده‌اند
که اگر غسل حاصل شود بشروع در فرو رفتن یا بقرار گرفتن در آب غسلش باطل است
و اگر غسل حاصل شود به بیرون آمدن از آب غسلش صحیح است و این تفصیل نیکو است
اگر ارتماس را در روزه نافله نیز حرام دانیم و غسل باین نحو که مذکور شد که در وقت
بیرون آمدن از زیر آب قصد غسل کند و غسل نماید جایز باشد و اگر ارتماس
نماید بجهت غسل لکن بجهت فراموشی غسلش صحیح است بنابر اجود و اگر جاهل بحکم بوده باشد
و بجهت عدم علم بمسئله چنین غسل کند پس اگر تقصیر کرده در تحصیل معرفت احکام
خود غسل او باطل است بنابر اقوی و اما غیر مقصر عدم وجوب اعاده غسل در حق
او قوتی دارد و جایز است از برای مرد نشستن و ایستادن در آب و مکروه نیز نیست
و موجب فساد روزه او نمیشود اگرچه آب تا سر گردن یا دهن او بیاید خواه سرد
باشد یا گرم خواه شور باشد یا شیرین خواه طول کشد زمان و خواه نه خواه قصد
برطرف شدن تشنگی داشته باشد و خواه نه و اما در نشستن زن در آب خلاف است
اقرب جواز با کراهت است خواه باکره باشد خواه ثیبه و همچنین جایز و مکروه است
بر خنثی و ممسوح و مکروه است پوشیدن جامه که تر شده باشد و بفشردن کراهت
برطرف نمیشود بنابر احوط و جایز است از برای روزه‌دار بوییدن ریاحین حتی
نرگس روزه‌اش بجهت آن باطل نمیشود و مراد از ریاحین هر گیاهیست که خوشبو

باشد پس بوئیدن همهٔ گلها جایز است و همچنین جمیع گیاهها و سبزیها خوش بوی
و میوهای خوشبو اگرچه ریاحین بر اینها صادق نباشد بلکه بوئیدن جمیع بوهای خوش
نیز جایز است از قبیل مشک و عنبر و عود و گلاب و عطرهای دیگر و بوئیدن بویهای بد
و متعفّن نیز باعث فساد روزه نمیشود بلکه هیچ بوئی باعث فساد نمیشود و خواه از
جهة لذّت بو کند یا از جهة قوّت قلب و دماغ یا از جهة سرور یا غیر آن خواه روزهٔ
واجب باشد و خواه مستحب و بعضی از علما قائل بوجوب کفّاره و قضا شده اند ببوئیدن
ریاحین غلیظه که بوی آن داخل در دل میشود و این قول ضعیف است و اگرچه بوئیدن
ریاحین جایز است لکن مکروه است اگرچه صاحب بوی غلیظ نباشد و بوئیدن نرجس
کراهة ان بیشتر است از سایر ریاحین و اهم چنین مشک بلکه مثل نرجس کراهة آن
شدید میباشد و بوئیدن زعفران نیز مکروه است و غیر از اینها مکروه نیست بلکه
مستفاد میشود از جماعتی استحباب طیب و بوی خوش از برای روزه دار یا که بان
نیت خواه از ان لذّت بیابد و خواه نه و از بعض از اخبار بر می آید که هر چیزیکه
لذّت در ان هست از برای صایم مکروه است و کسی را ندیده ایم که عمل بان کند و
از بعض از اخبار خلاف آن مستفاد میشود و آن اقربست لکن مراعات ترک شاید
احوط باشد و مکروه است از برای روزه دار داخل شدن در حمّام که باعث ضعف
شود لکن حرام نیست و باعث فساد روزه نمیشود و فرقی نیست در آن میان روزهٔ
واجب و مستحب خواه از برای غسل لابد باشد دخول در ان خواه از برای غیر غسل
و خواه ان غسل واجب لابد باشد یا مستحب و اگر غسل واجب ممکن نباشد الّا بدخول در
حمام مذکور آیا کراهة برطرف میشود یا نه حق اینست که اگر در وقت غسل واجب
تنگ شود بجهة تنگی وقت آن چیزیکه مشروط بان غسل است پس انکار اینست در

رفع

رفع کراهة و اگر وقت ان تنگ نشده باشد و داخل نشده در ان حمّام لازم نداشته باشد
فوت مستحب را مثل تاخیر نماز از وقت فضیلتش پس ظاهر بقاء کراهة است و اگر
مستلزم فوت مستحب شود پس در ترجیح اشکال است و احتمال تاخیر در کمال قوّت است
و اگر ثبوت استحباب آن مثل ثبوت کراهت آن مکروه باشد و کافی است در کراهة
خوف اینکه مضعّف باشد و علم بآن شرط نیست بنابر اقرب و اقرب اینست که مجرّد
ضعف کافی است در ثبوت کراهة اگرچه باعث ضرری که باعث افطار شود نشود و
شرط نیست در ضعف که بنحوی بجه باشد که در حمّام معالجهٔ ان نتوان کرد بلکه مجرّد
ان کافی است بنابر اقرب و در انچه گفتیم فرقی نیست میان زن و مرد و خنثی و
بعضی گفته اند که اگر بدخول در حمّام خوف تشنگی لابد باشد مکروه است دخول در آن
و دلیلی بر ان ندیدیم لکن در حکم بان مضائقه نیست و آیا هر چیزیکه موجب ضعف
روزه دار میشود مثل ~~اهل جنابه~~ مکروه است یا نه اقرب آخر است فصل سیّم در
بیان اموریست که هلال بآن ثابت میشود بدانکه واجبست روزه بر هر کس
که هلال ماه مبارک را به بیند مطلقا چه تنها باشد و چه متعدّد عادل باشد یا نه شهادترا
اقامه کند در نزد حاکم شرع یا نه شهادت او را قبول کند یا نه و هلال شوال نیز
باین ثابت میشود و هر ماه بگذشتن سی روز سابق و بشیاع و شهرتی که علم از ان
بهم رسد و امّا بشیاعی که باعث مظنّه شود در ثبوت هلال بآن خلاف است اقرب
اینست که ثابت نمیشود اگرچه ظنّ غالب از ان حاصل شود و همچنانکه هلال رمضان
بشیاع علمی ثابت میشود هلال ماههای دیگر نیز بان ثابت میشود و فرقی نیست میان
شیاعی که از مردان باشد یا از زنان یا از اطفال یا از مسلمین باشد یا از کفّار
خواه حاکم حکم کند یا نه و بالجمله بعد از حصول علم البتّه هلال ثابت میشود بهر نحو

۲ مستحب

۲ بخوابد

۲ و در این حال نیز ممنوع

که بلد باشد و در ثبوت هلال ماه رمضان بدو شاهد عادل خلاف عظیم است
اقرب و اشهر ثبوت آنست مطلقا خواه از داخل بلد باشند یا از خارج خواه مانعی
مثل ابر یا غیر آن باشد یا نه و این در وقتی است که علم بخطای آن دو شاهد بهم نرسد
و الّا قبول نمیشود بی اشکال و امّا اگر مظنّه بخطای ایشان یا دروغ ایشان باشد
در اعتبار شهادت و قبول ان اشکال است و عدم قبول شاید اقرب باشد و در
صورت شک نیز ظ اینست که حکمش همین صورت باشد و شرط نیست در ثبوت
هلال بدو شاهد در روزه گرفتن و افطار کردن حکم کردن حاکم شرع پس اگر
دو عادل ماه را به بینند و در پیش حاکم اقامه شهادت نکنند هر که ایشان را بشناسد
و عدالت ایشان را بداند جایز است او را عمل بقول ایشان بلکه اگر در نزد حاکم اقامه
شهادت کنند و شهادت ایشان را قبول نکند بجهة عدم معرفة ایشان جایز است
کسی را که ایشان را میشناسد عمل کند بقول ایشان و ثابت نمیشود هلال بشهادت یک
عادل بنا بر اظهر و اشهر و بعضی گفته اند هلال رمضان بان ثابت میشود و هلال
شوال ثابت نمیشود و این قول ضعیف است و ثابت نمیشود هلال رمضان و غیر
آن بشهادت زنان خواه تنهائی شهادت دهند یا با مردان و در ثبوت هلال
بشهادت بر شهادت خلافست و قول بعدم ثبوت قوّة دارد و جماعتی تصریح
کرده اند که اگر دو شاهد سند شهادت خود را شیاع علمی قرار دهند و ادّعای علم
کنند بجهة شیاع علمی شهادت ایشان قبول است و اگر شهادت دو عادل نباشد بعضی
گفته اند جایز است عمل بانچه از حضرت صادق ع روایت شده بطریق صحیح و آن
اینست که راوی سؤال کرد که چند عدد معتبر است در رؤیه هلال آنحضرت فرمودند
ماه رمضان فریضه ایست از فرایض الهی پس بظن و تخمین ادا مکنید رؤیة
هلال

هلال اینست که چند نفر باشند یکی گوید دیدم و دیگران گویند ندیدیم اگر یکی ببیند
صد نفر میبینند و اگر صد نفر ببینند هزار نفر میبینند جایز نیست در رؤیه هلال اگر
در آسمان ۲ قبول میشود شهادت دو مرد که داخل شوند و خارج شوند از شهر و عمل باین
روایت خالی از قوّة نیست و اگر ثابت شود نزد حاکم شرع هلال رمضان یا شوال
به بیّنه شرعیّه و حکم کند بان آیا حکمش نافذ است و مردم بحکم او روزه میگیرند و
افطار میکنند یا اینکه هر کسی باید بر خودش ثابت شود در آن اشکال و خلاف است
اقرب اینست که حکمش نافذ است و حکم او کافی است در ثبوت آن و آیا مجرّد ثبوت
در نزد حاکم کافی است یا موقوف است بر حکم کردن او و اقرب آنست که موقوف است
بر حکم و اقرب اینست که شرط است در حکم حاکم اینکه بجهة بیّنه دو شاهد باشد پس اگر
حکم کند بجهة علم خودش که از رؤیه یا غیر آن حاصل شده اعتباری بان نیست و اقرب
آنست که حکم حاکم نسبت بحاکم دیگر تأثیری ندارد پس بجهة ثبوت در نزد حاکم و حکم
او بان بر حاکم دیگر واجب نیست روزه گرفتن یا افطار کردن و اگر غیر آن مجتهد
جامع الشرائط حکم کند حکمش معتبر نیست اگرچه عالم و فاضل و متقی باشد و
همچنین کسی که در اجتهاد او شک میباشد و ثابت نمیشود هلال بجدول خواه مظنّه
بان حاصل شود یا نه و قول بثبوت آن ضعیف است بلی اگر علم بان حاصل شود اعتماد
بر آن جایز است و عدد چنانچه بعضی گفته اند حساب مخصوصی است که از سیر ماه
اخذ شده و مرجع آن بسوی اینست که ابتداء از محرّم کرده یکماه تمام و یکماه ناقص
بشمارند در جمیع سال تا ماه مبارک رمضان پس محرّم را تمام حساب میکنند و صفر را
ناقص پس شعبان همیشه ناقص و رمضان همیشه تمام میباشد و همچنین جایز نیست
اعتماد بکلام منجّمین و همچنین جایز نیست اعتماد بر عدد و قول بجواز ضعیف است

۲ علتی نباشد که دیدن نفر
اگر علتی نشد در آسمان
ح

ومراد ازآن چنانچه جمعی گفته اند آنست که شعبان را همیشه ناقص و رمضان را همیشه
تمام حساب کنند و بعضی گفته اند که اگر هلال بعد از شفق که روشنی بعد از غروب از
سمت مغربست غروب نماید ثابت میشود که این شب دویم ماه است و این قول ضعیف است
بلکه عدم ثبوت اقوی است خواه مظنه بهم رسد یا نه و ثابت نمیشود هلال بطوق زدن
بنا بر اظهر و قول بثبوت ضعیف است ولکن احتیاط را هرگاه ممکن ترک ننمایند و بعضی
گفته اند که اگر هلال سال سابق محقق شود پنج روز از اول آن می شمارند و روز پنجم را
روزه میگیرند پس اگر در سال گذشته اول روز یکشنبه بوده در این سال روز پنجشنبه
میباشد و قول بعدم ثبوت هلال باین اقرب است خواه هلال ماه رمضان باشد یا
شوال یا غیر آن خواه همه ماههای آن سال بجهت ابر هلال دیده نشده باشد یا بعضی
از آن دیده شده باشد یا همه دیده شده باشد و بارتفاع و بلندی درجه آن ثابت
نمیشود که در شب سابق هلال بوده باشد اگرچه بعد از عشا غروب کند و همچنین ثابت
نمیشود بدیدن سایه سر در آن که شب سیم است و بغیر از این امور از امورات
ظنیه نیز ثابت نمیشود و اگر جمیع ماههای سال را ابر گیرد اقرب و اشهر اینست که
همه ماهها را سی روز باید حساب کرد مادامیکه علم بخلاف آن نباشد اگرچه مظنه بر
خلافش باشد و همچنین اگر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر ماه دیده نشود و اگر در شهری
یا دهی یا صحرائی ماه دیده شود و در سایر بلاد و دیار دیده نشود آیا اهل آن بلاد دیگر
که در آنها ماه دیده نشده حکم ایشان مثل حکم آن بلدیست که در آن ماه را دیده اند
اگر در نزد ایشان ثابت شود که در فلان بلد ماه را دیده اند یا اینکه حکم مختص
باهل همان بلد است اقرب اینست که حکم مختص بهمان جائیکه ماه را دیده اند و آن
مواضعیکه قریب بآن میباشد و اما بلاد بعیده حکمشان در غیر آن میباشد خواه

حکم

حکمشان باشد در توافق این دو جا در دیدن ماه یا نه و اما فرق میان بلاد بعیده و قریبه
اختلافی در کلام علما میباشد بعضی گفته اند بلاد قریبه مثل کوفه و بغداد است و بعیده
مثل عراق و خراسانست و بعضی قریبه را مثل کوفه و بغداد و بعیده را مثل مصر
و بغداد شمرده اند و بعضی گفته اند که بلاد قریبه آنست که مطالع آنها یکی باشد و بعیده
آنست که مطالع آنها مختلف باشد و بالجمله متفرع میشود بر آنچه گذشت از اینکه اگر
۲ حکم کسی مثلا در بلدی ماه را ببیند و سفر کند بسوی بلدی که حکمش غیر بلد اول است
حکم او نیز مختلف میشود پس اگر در شب جمعه ماه را دید و رفت بسوی آن بلد و ایشان
در شب شنبه ماه را دیده اند باید سی و یک روز بگیرد و اگر عکس باشد بیست و نه روز
روزه میگیرد و احتیاط در مثل این مقامات اولی است و مستحبست در وقت
دیدن هلال خواندن دعائی که از اهلبیت علیهم السلم وارد شده و ادعیه در اینجا
بسیار است و از انجمله اینست اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَنِی وَخَلَقَکَ وَقَدَّرَ منا
مَنازِلَکَ وَجَعَلَکَ مَواقِیتَ لِلنّاسِ اَللّهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَیْنا هِلالاً مُبارَکاً
اَللّهُمَّ اَدْخِلْهُ عَلَیْنا بِالسَّلامَةِ وَالْاِسْلامِ وَالْیَقِینِ وَالْاِیمانِ و
وَالْبِرِّ وَالتَّقْوی وَالتَّوْفِیقِ لِما تُحِبُّ وَتَرْضی و بعضی قائل بوجوب
خواندن این دعا در وقت دیدن هلال شده اند و این قول ضعیف است و
آیا واجبست بر هر مکلف طلب دیدن ماه و جد و جهد در دیدن در شبیکه
شک میشود در آن که آیا از رمضان یا از شعبان است یا واجب نیست معتمد
در نظر عدم وجوبست و اگر ترک کند دیدن ماه را و بنیت شعبان روزه گیرد
روزه اش صحیح است و همچنین در آخر ماه روزه اش صحیح است و آیا تفحص در
طلب هلال واجب کفائیست یا نه در آن خلافست لیکن اظهر عدم وجوبست

مطلقا نه کفایةً و نه عیناً خواه مظنه بوجوب هلال باشد بجهة خبر دادن منجمی و نوشتن
در تقویم یا نحو آن یا نباشد و اگر در شب سیم یا روز آن شنید که جمعی ماه را دیده اند
آیا واجب است ایشان را حاضر کنند یا خود برود بنزد ایشان و سؤال کند از ایشان
اگرچه باید مالی را بجهة آن خرج نماید یا واجب نیست بلکه میتواند در خانه بنشیند
و بهیچ وجه فحص و بحث نکند آنچه معتمد است در نظر عدم وجوب فحص است اگرچه
محتاج ببذل مالی نباشد و مشقتی در آن نباشد خواه هلال رمضان باشد خواه
شوال پس آنچه می بینی از اینکه بعضی از متدینین در روز سیام رمضان این طرف
و آن طرف میدوند از برای اینکه برایشان معلوم شود دیدن ماه و از این و آن
میپرسند یا سفر میکنند یا بجهة جهل بمسئله است یا بجهة احتیاط لکن ب است
که بحد وسواس میرسد نعوذ بالله منها و آیا جایز است که از مردم مخفی شود
بقصد اینکه ثبوت هلال بر او معلوم نشود یا نه احتمال جواز در کمال قوة است

فصل چهارم در بیان بعضی از احکام روزه است بدانکه مریض اگر بجهة روزه گرفتن متضرر
شود جایز است او را افطار بلکه اقوی اینست که حرام است بر او روزه و روزه اش
فاسد است و خلافی در این نیافتیم و فرقی نیست در این میانه روزه واجب یا سنت
در رمضان و غیر رمضان و آیا هر مرضی موجب افطار میشود یا مرضی که روزه
بآن ضرر برساند پس مرضی که روزه بآن ضرر ندارد باعث افطار نمیشود و روزه
بآن صحیح میباشد جماعتی تصریح کرده اند باحتمال دوم و در صورة عدم ضرر مرض را
موجب افطار نمیدانند مطلقا خواه روزه آن برای آن نافع باشد یا نه خواه سنت
باشد یا واجب و اما با ضرر موجب افطار میباشد چنانچه گذشت خواه آن مرض تب باشد
یا دردسر یا چشم درد یا غیر اینها از هر مرضی که باشد بلکه شرط نیست

که عرفا

که عرفاً او را مرض گویند و از مرضهای غالبه باشد و چنانچه ذکر کرده اند علما ضرر رسانیدن
روزه بمرض بچند چیز متحقق میشود یکی آنکه روزه باعث زیادتی آن مرض شود
و ظاهرا در این خلافی نیست و اقرب اینست که مطلق زیادتی کافی است و شرط نیست
که زیادتی آن زیادتی بینی ظاهری باشد دویم آنکه باعث دیر چاق شدن مرض شود
و اشکالی در این نیست و ظاهر اینست که معتد در دیر چاق شدن است که اهل خبره
دانند نه هر دیر به شدنی اگرچه لحظه باشد سیم آنکه باعث شود که این مرض بمرضی
مبدل شود که بدتر و شدیدتر از این مرض باشد و در آن نیز اشکالی نیست و اگر روزه
باعث شود که بیشتر و آسانتر از اول باشد اقرب اینست که باعث افطار نمیشود
و اگر باعث شود که مبدل شود بمرضی که مثل مرض اول باشد نه زیاده و نه کم و ضررش
که زیادتی از ضرر اول باشد لازم نباشد در جواز افطار اشکال است اقرب عدم جواز است
و احتیاط را نباید ترک کرد باین نحو که روزه را بگیرد و قضا را نیز بگیرد چهارم
آنکه باعث شود که بعد از این چاق نشود و در این اشکالی نیست پنجم آنکه روزه باعث
شود که مرض مهلک شود و در این نیز اشکالی نیست و همچنین افطار جایز بلکه واجب است
اگر روزه خود باعث شود ششم آنکه روزه باعث شود حصول مشقتی را که متحمل
آن نتوان شد بحسب عادة و این را جمعی گفته اند و نیکو گفته اند بلکه اگر روزه خود باعث
چنین مشقتی شود افطار جایز است و بالجمله آنکه معتبر است صدق ضرر است حقیقةً
بهر راه که باشد و اقرب اینست که مطلق ضرر کافی است از برای افطار و شرط
نیست که بحیثیتی باشد که متحمل آن نتوان شد و اگر روزه باعث ضرر نشود اما
معالجه آن موقوف بر افطار باشد اقوی جواز افطار است و فرقی نیست در این
میان مرضی که اذیت نرساند یا اینکه موجب اذیت شدیده و الم باشد و ثابت

۲ دیر خوب شدن
۳ بمرضی مبدل گردد که بدتر

میشود ضرر رسانیدن روزه بمرض بچند چیز یکی آنکه علم حاصل شود بهر نحو که بوده باشد
اگرچه بحدس یا تجربه یا حکم طبیب باشد اگرچه کافر باشد دویم مظنه که بقول عارفی
حاصل شود خواه مؤمن باشد یا مخالف یا کافر خواه عادل باشد یا فاسق و اقرب
اینست که حذاقت و مهارت او شرط نیست سیم مظنه که بتجربه حاصل شود بلکه
معتمد آنست که مظنه بآن مطلقا کافی است از هر راه که باشد و از هر چه باشد و
شرط نیست که قریب بعلم باشد بلکه مطلق ظن کافی است بنابر آنچه معتمد است و ۲ ظن
بعد از ظن آیا باید فحص و بحث و تجسس نماید از معارض آن باین معنی که اگر مظنه بقول ۳ حصول
کسی بهم رسید مثلا آیا باید بدیگران رجوع کند تا ظاهر شود صدق و کذب او پس
اگر معارض بهم نرسد عمل نماید بآن یا شرط نیست بلکه همین که ظن حاصل شود جایز است
عمل بآن اقرب عدم لزوم تجسس و جواز عمل بظن است مطلقا و اگر شک در ضرر و عدم آن
داشته باشد والد ماجد اعلی الله مقامه جایز میدانستند افطار را و اقرب در نظر
فقیر عدم جواز افطار است و بنابراین احتمال ضرر نیز باعث جواز افطار نمیباشد و
اگر شخص صحیح المزاج خوف حدوث مرض داشته باشد اقرب اینست که افطار از برای
او جایز است و اگر مرض متعدد باشد و روزه بجهة بعضی مضر و بجهة بعضی نافع باشد
پس اگر مرضی که بجهة آن روزه نافع است صعب تر باشد و رفع آن اولی باشد روزه واجب
نیست و افطار جایز نیست و اگر امر بعکس باشد افطار جایز است و اگر مساوی
باشد مخیر است و لکن احتمال صحة روزه در اینجا در کمال قوة است و اگر در نفس الامر
روزه مضر باشد و او چنان داند که نافع میباشد یا اینکه علم بضرر آن نداشته باشد
و روزه بگیرد پس اگر واقع و نفس الامر بر او معلوم نشود اشکالی در عدم وجوب
قضا بر او نیست و اگر بعد از خروج وقت بر او معلوم شود که روزه اش مضر
بجهم

بهم در وجوب قضا اشکال است و لکن اگر کسی قائل شود که بعد از خروج وقت علم بهم رسانیده
باینکه روزه اش ضرر رسانیده قضا واجب و اگر ظن بضرر حاصل شده واجب نیست
قضا بعید نیست و در صورت احتمال ضرر بجهة روزه بمرض احوط وجوب فحص و تجسس
و رجوع باطبا است بجهة ظاهر شدن ضرر و عدم آن لکن عدم وجوب تجسس و بنابر
اصالة عدم ضرر در کمال قوة است و بر فرض وجوب الا القدر باید فحص شود که یکطرف
راجح شود و زیاده لازم نیست و اگر یک طبیب یا بیشتر خبر دهند بضرر کردن
۳ اعتبار روزه و مظنه از قول ایشان بهم نرسد قول ایشان اعتبار نیست بلی اگر دو عادل
طبیب یا غیر طبیب خبر دهند بضرر و مظنه بهم نرسد بجهة قول ایشان در قبول قول
ایشان اشکال است و عدم اعتبارش شاید اقرب باشد و کسی که نیت روزه کرد در
شب و بخواب رفت و خوابش طول کشید تا شب دیگر روزه اش صحیح است و اگر بعضی
از روز را بخواب باشد ضرر ندارد خواه روزهٔ واجب باشد یا مستحب و از بعضی
نقل شده که کسی که بخواب است مکلف بروزه نیست و روزه اش شرعی نیست پس
ادعا کرده که مراد اینست که صوم او نه واجب است و نه مستحب لکن در حکم صحیح است و
این قول در کمال ضعف است و اگر در شب نیت نکرده قبل از فجر بخواب رفت و
مستمر نماید تا زوال داخل شود باید آن روزه را قضا نماید و اگر قبل از زوال بیدار
شود نیت کند روزه را روزه اش صحیح است و آیا عدم بطلان روزه بخواب مختص
بخوابهای عادی و متعارف است یا اینکه اگر خواب غیر عادی نیز باشد مثل اینکه دوائی
بخورد که بجهة آن بخواب رود نیز روزه اش صحیح است آنچه معتمد است آنست که هیچ
خوابی ضرر ندارد و آیا اولی ترک خوابست یا نه اقرب اخیر است بلکه اهوا عدم ترک
خوابست و در اشتراط روزهٔ مستحب باذن پدر خلاف است پس بعضی قائل شده اند

که شرط است در آن اذن پدر و معتمد اینست که اذن پدر شرط نیست در صحة آن
لکن مکروه است بنابر اقرب و اگر منع کند از روزه آیا روزه اش صحیح است یا نه
اقرب صحت است با کراهت و آیا والده نیز مثل پدر میباشد در این حکم یا نه اقرب
در نظر اینست که بدون اذن او نیز روزه اش صحیح است ولکن مکروه است و اقوی
اینست که فرقی میان پسر و دختر نیست یعنی روزهٔ هر دو بدون اذن والدین
یا یکی از ایشان مکروه است و اقرب اینست که حکم محقق بپدر و ما در بلا واسطه میباشد
و شرط است در والدین عقل بنابر اقرب و همچنین شرط است در ایشان اسلام و ایمان
بنابر اقوی و شرط نیست حریّة و آزاد بودن والدین و ولد بنابر اقرب و آیا
شرط است در ولد بلوغ یا نه آنچه لایق است آنست در حالی است که بالغ باشد و بنا
بر این آیا اولی از برای غیر بالغ روزه گرفتن است بدون اذن والدین یا اولی
ترک آنست در آن اشکال است و اگر یکی از والدین منع نماید فرزند خود را از
روزه بنحویکه شامل بعد از مرگ ایشان نیز باشد مثل اینکه بگویند هرگز روزهٔ مستحب
مگیر یا فلان روزه را هرگز مگیر آیا مکروه میباشد روزهٔ او بعد از مرگ بنابر
مختار و حرام میباشد بنابر قول دیگر یا اینکه منع ایشان فائده در حال حیات دارد
پس کسی را ندیدیم که متعرض مسئله شده باشد لکن احتمال اول در غایت قوة است و
اشکالی در این نیست که با اذن کراهة و حرمت برطرف میشود بهر نحوی که اذن حاصل شود
و آیا قطع برضای ایشان کافی است یا اینکه اذن لفظی ضرور است اقوی اینست که
علم برضا کافی است و اما مظنه که حاصل از لفظ نباشد کافی نیست و ثابت میشود
اذن بشنیدن و بخبری که افادهٔ قطع کند بجهة تواتر آن یا بجهة نوشته که افادهٔ قطع
نماید و بشهادت عدلین نه بشهادت یکعادل اگر چه با قسم باشد و نه بشهادت

زنان

زنان مطلقا و نه بغیر از آنچه مذکور شد از هر چه افادهٔ علم ننماید و اگر اذن حاصل کرده
بعد از آن شک در بقاء آن شود حکم ببقاء آن میشود بنابر اقرب و اگر روزهٔ مستحب
واجب شود با جاره و نحو آن اقرب اینست که موقوف باذن والدین نیست و بدون
اذن مکروه نیست و در روزهٔ واجب موقوف باذن نیست مطلقا هر واجبی که باشد و
هر چند که بتواند اذن بگیرد و اگر باذن شروع بروزه کند در بین آن اذن برطرف
شود یا منع کند از آن اقوی اینست که باقی بودن بروزه مکروه نیست و حرام نیست
و اگر علم باذن داشت در وقت شروع در روزه پس مبیّن شد عدم آن آیا باطل
میشود بنابر حرمت یا مکروه میشود بنابر مختار یا نه اقرب احتمال اول است و اگر ٢ غیر
بیرخصت شروع بروزه نماید بنابر مختار که جایز میباشد پس اذن حاصل
شود کراهت برطرف میشود و اگر موقوف باشد تحصیل رضاء والدین بمالی یا
بعملی آیا مستحب است یا نه اقرب اجر است و اگر یکی از والدین اذن دهد دیگری
منع نماید اقرب اینست که ترجیح با منع است و اگر یکی از ایشان امر کند بروزه
اقرب عدم وجوب روزه است و اگر روزه را اذن دهد و روزهٔ را منع کند
کراهة نسبة بآنچه منع کرده ثابت میشود و اگر یوم الشک را بنیت شعبان روزه
بگیرد بیرخصت بنابر قول بمنع روزه اش مجزی نیست و بنابر مختار مجزی است
با کراهة و کراهت در نماز مستحب و حج مستحب بیرخصت والدین نمیباشد بنابر
اقرب و در اشتراط روزهٔ مستحب بجهة مهمان باذن مهمان دار خلاف است
اقوی عدم اشتراط است پس روزه اش بدون اذن او صحیح است لکن مکروه است
و همچنین صحیح و مکروه است اگر صریحاً منع کند بنابر اقرب و همچنین صحیح و مکروه است
روزهٔ مهمان دار بلا اذن مهمان بنابر اقرب و معتبر در مهمان دار و مهمان

صدق عرفی است پس اگر متعدد باشد مهمان یا مهمان دار احوط و اقرب مراعات
اذن جمیع است و اقرب ثبوت کراهت است اگرچه بجهة روزه صاحب خانه مهمان را
خجالت در چیز خوردن بهم نرسد و شرط نیست ایمان مهمان و مهمان دار بنا بر
اقرب بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست بنا بر اقرب و فرقی نیست میان آنکه
هر دو مرد باشند یا هر دو زن یا هر دو خنثی یا مختلف و اما روزهٔ واجب مثل روزهٔ
مستحب نیست اگرچه موسّع باشد و بعضی گفته اند که اگر در روز وارد شود مهمان
مادامی که زوال نشده بدون اذن صاحب خانه روزه نمیگیرد و اذن در اینجا حاصل
میشود بانچه سابق گذشت و جایز نیست روزه گرفتن زن بروزه مستحب بدون
اذن شوهر بنا بر اقوی و اشهر خواه زوجهٔ دائمه باشد یا منقطعه و خواه مطیعه باشد
و یا ناشزه خواه تصرف کرده باشد او را یا نه اگرچه هنوز بخانهٔ شوهرش نیامده
باشد و زنی را که طلاق رجعی داده و در عدّه میباشد اقرب اینست که شرط نیست
در روزهٔ او اذن شوهرش و اما در عدّه باینه که اشکالی نیست و فرقی نیست
میان زوج اینکه مؤمن عادل باشد یا نه حر باشد یا نه حاضر باشد یا غایب
متّصف بعیوبی که باعث جواز فسخ نکاح بوده باشد یا نه و اگر زوج صغیر باشد
عدم اشتراط اذن او شاید اقرب باشد و اگر عقد نکاح فضولی باشد از هر
[illegible] اجازه معتبر است و موقوف نیست روزه گرفتن زوجه
روزهٔ مستحب بلا اذن زوج [illegible] اذن است زیرا که مسئله محل
اشکال است و آیا روزهٔ زن با اذن شوهر زیاده از [illegible] مثل
روزهٔ حایض یا آنکه معصیت بر آن مترتب میشود اگرچه صحیح نباشد مسئله محل اشکال
و خلاف است لکن معتمد اینست که حرام نمیباشد و معصیت بر آن مترتب نمیباشد
واگر

[illegible] خورشیدی
[illegible]

واگر از احرام دانیم از گناهان کبیره نمیباشد و اگر مرد را چند زن باشد و بعض را
اذن دهد همان زنی که اذن داده روزهٔ او صحیح است و اگر مشتبه شود که کدام را اذن
داده هیچیک نمیتوانند روزه بگیرند مگر باذن تازه بنا بر احوط و اقوی و اگر زنی
کسی را وکیل کند در تزویج پس قبل از علم او باینکه وکیل او را عقد کرده روزهٔ
مستحب بگیرد پس بعد معلوم شود که در حال روزه بعقد دیگری درآمده صحّت روزهٔ
او اشکال است لکن احتمال صحت در غایت قوّت است لکن ترک احتیاط نباید
و بنا بر مختار تجسّس کردن از اینکه عقد شده یا نه لازم نیست بلکه میتواند روزه را
بگیرد تا تزویج معلوم گردد بنا بر اقوی و ظن بتزویج حکم شک دارد بنا بر اقوی
و لکن ثابت میشود تزویج بشهادت عدلین و باستفاضه و شهرتیکه علم از آن
حاصل شود و شاید واحد اگر علم را افاده کند و همچنین بشهادت زنان اگر
علم بهم رسد از آن و اگر علم از اینها بهم نرسد ثابت نمیشود اگرچه مظنه بهم
رسد از آن و اگر در اثناء روزه مستحب تزویج نماید در فساد روزه اش
بمجرد تزویج مطلقا و در عدم فساد مطلقا یا موقوف بودن آن باذن زوج
اشکال است و احتمال خالی از قوت نیست و فرقی در میان اقسام روزه
مستحب نیست در اشتراط باذن زوج پس اگر یوم الشک را روزه بگیرد بنیّة
شعبان بلا اذن زوج روزه اش صحیح نیست و بعد اگر معلوم شود که از رمضان
بوده واجب است براو قضاء آن و اما روزهٔ واجب پس در آن شرط نیست
اذن شوهر بلکه با منع او نیز میتواند روزه را گرفت خواه وقت آن وسعت داشته باشد
مثل قضاء ماه مبارک و کفاره یا نه و صحیح نیست روزهٔ بنده بلا اذن سید بنا بر
اشهر و اظهر و قول بصحّة ضعیف است و لکن اگر روزه را گرفت زیاده بر فساد

معصیت بر آن مترتب نمیباشد بنابر اقوی و فرق در آنچه مذکور شد نیست

میان آنکه آقایش حاضر باشد یا غایب و میان آنکه روزه باعث ضعف او از

جا آوردن حق مولایش باشد یا نه و فرقی نیست میان کنیز و غلام و میان

قنّ و مدبّر و مکاتب اگرچه بعض از او آزاد شده باشد بنابر احوط و اقرب

و اگر سید صغیر باشد حکمش مثل زوج صغیر است تمّ

تمت الرسالة بیدی اقل الطلبة محمد رضا

فی شهر صفر المظفر سنه ۱۲۲۴

اللهم اغفر لکاتبه ولقاریه

و لعامله و لجمیع المؤمنین و

المؤمنات

تم

بازبینی شد
۱۳۷۱ ش

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبینی شد
۱۳۵۳

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

اسـ

الـ

گی

صادق

جعفر

جعفر جعفر

صع